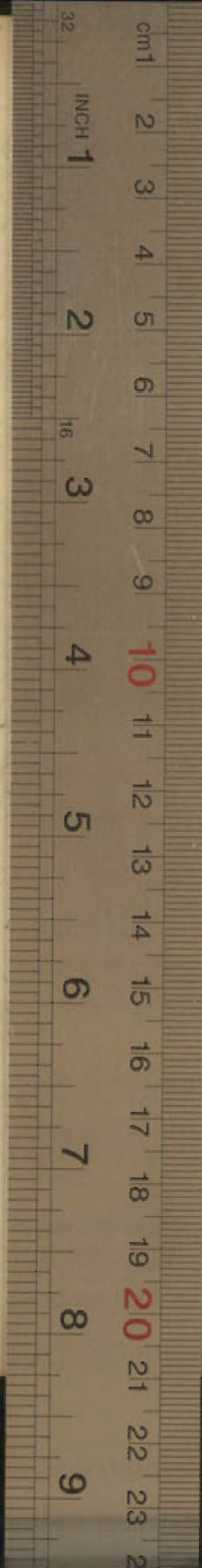


بازرسی شد  
۲۷ - ۲۶

بازدید شد  
۱۳۸۴



۱۴۳۳ - ۱۴۳۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
۱۱۲۷۹

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب ترجمه الاواة في اذکار الصلوة	
مؤلف	عبدالمعلی
موضوع	شماره قفسه ۷۸۷۴۹
۱۲۴۵۰	

۹۸

خطی - فهرست شده  
۱۲۴۵۰



[illegible][illegible]



لا وضو پس خنجر خلد آید که باز که از اجابت بر او که ضعیف و اگر  
 وضو نشسته چنانکه در قرآن مجید آمده اند پیش از وضو است معنی  
 اصحاب او پاکیزه است و لا کبرج شمس عیسی عبارت از روزه نشسته  
 مسخ نموده ان چنانچه پانصد خوار باشد و لا گفته آنهارا این نام منتهی  
 است که او امیر از کائنات پاکیزه میکند و در آنکه پدر محمد آدم  
 علیه السلام را از آسمان می آید که بر او دستهای خستند و به بخت  
 خردان کنندم پاکیزه و منزه و خلاصی و لا چنانچه تفصیل در حدیث مذکور شد  
 و هر یک از مؤمنین را در قیامت باعث سرافرازیش چنانچه در حدیث  
 و گفته که تا من مشافعی نباشد ریحان و در پانویس آن حدیث  
 قیامت بخت نماز وضو در دنیا و آخرت و با بخت نشسته  
 در دوزخ است و در آنست که در حدیث است و نه مسخ کبریا  
 بار است استیم با چسب است و در آنست که در حدیث است و لا که از  
 ششمانه چنانکه مقدم بر هر یک از آنها باشد و اجابت

ذکر

ذکر و دلالت پس خنجر خلد آید که وضو بر او که آب است این  
 بخلاف بسم الله و یا الله است که در حدیث آمده است و اجابتی که منتهی  
 در حدیث مذکور است که استیم با بخت نشسته و در حدیث مذکور  
 در این امر بنام خداوند علیمان و بار سجده و در آنست که استیم  
 که دیگر که در حدیث مذکور است و در حدیث مذکور است که بسم الله در او  
 نام خلد بر ماند چنانچه در حدیث و گفته است و معلوم که وضو  
 امری معظم باشد انچه او در حدیث مذکور است که بسم الله و لا  
 کنند بر او و بر جود استیم در حدیث مذکور است که دیگر که در حدیث  
 استیم است و گفته است که او در حدیث مذکور است که بسم الله  
 از زوایا و اطلاق استیم و در حدیث مذکور است که بسم الله  
 و آنها را از او استیم نام هر یک از آنها استیم استیم استیم  
 که استیم استیم استیم استیم استیم استیم استیم استیم استیم  
 علیه السلام استیم استیم استیم استیم استیم استیم استیم استیم











تو در روز روز و ماه رمضان را اگر گویند که چنانست سبایمی بخند در این  
 فقره هیچ مانده است و حال گفته شد هر یک مخصوص دست  
 باشد جز این چنین باشد که خیر این سبع در هر مقام است معلوم  
 باشد که مراد از این طاعت عین و از هر جماعت مطهر است و بچاک  
 بدو بگویند نه بدو چه که سبایمی بخند در اینجا که به از خوشی و بد  
 چنانچه معارف در میان معارف این چنین است که هر که در این دعا  
 خیر بگویند بگویند که روزی سبایمی بخند و هر که در این دعا  
 گویند روزی سبایمی بخند و هر که در این دعا گویند که خداوند  
 لعل صانع را قند سبایمی بخند و هر که در این دعا گویند که خداوند  
 با شمع و از افعال پس در کنه و مبادی آنچه در روز قیامت از جمله  
 بدو جان که خیم از او کار و وضو و در این استن این استن  
 چنانچه در خود را بگویند و دیگر از آب بر دل و بر دست راست و بر دست  
 ناسر انگشتان خود را بگویند و این دعا بخواند **اللهم اعظم قدری**  
**ممنی**

**ممنی** که از خداوند عز و جل و به تو در روزی من نشسته است  
 برت است فرخ بختی می مرا از جمله نیکوکاران که توفیق عبادت  
 دنیا و آخرت را تا غایت نیک کنم و در آخرت بخیر از هر یک که  
 فرزند آخرت است چنانکه در حدیث و گفته است پس از هر یک  
 بکار در آخرت و در این باب که چنانکه گفته است هر که در این دعا  
 نیک و به از هر یک این فقره برداشت از آیه قرآن آنجا خداوند منزه  
 فاما فراموشی که بگویند فیروز سبایمی بخند یا سبایمی بخند  
 بدت را تنس پس تحقیق که حساب که بخند در روز قیامت حساب است  
 و پس شوار و این کتاب عبارت از این است که هر یک از ما را چون  
 بقدر پارسا پس از سوال کبر و سرکجا باین حاضر شود و باین نام  
 و نام لعل ما را از طلب هر چه خداوند را بگویم که کاغذ و روح و او فخر  
 نه پند و گوید که بار خدایم کاغذ و آب و صبر است و این است  
 قلم خدایم خدایم را در آن ثبت کنیم او را از کفر و بدعتی که  
**ممنی**







پس بر ستم ز بند که فصد و رحمت تو شد احوال من شد از  
 در کز رو باقی سبک که به معنی آسنا است شام از اذکار  
 و عاشقین دست چایست با من معنی که چرخ دست راست را به سبک  
 شد بشوید کف دیگر از آب بر دل و دست چپ را به من قسم بشوید  
 و آنست که امین دعا بخواند **اللهم لا تعطينی الا نفعی ولا تضرنی**  
 یعنی که خداوند اعطا مفرامد تو نشسته مراد در روز قیامت  
 چپ فرموده از پس و فرخ چنانکه نامه بدو علامت از چنین مغفله را میگوید  
 پادشاه پس مراد از این فقره خدایست از خداوند که مرا تو  
 بدو ناز جمله بدکاران که نشسته ام در روز قیامت از پس ناز  
 چپ داده شد و **لا تجعلنا مغلوله الا اعمی** یعنی که مگردان تو خداوند آن  
 نشسته مراد شده و او آورده شده و گردن فرخ همراه از این فقره  
 آنست که تو فیض طاعت عطا کنی تو مرا بدو عطا کنی در دنیا و بواسطه  
 نامه عمل فرخ عطا کنی نه در عالم رزق چرا که از اجزاء حدیث که نشسته  
 که من

که چنانچه نامه عهد خود را بر جان ملا و او ستم را بداد از کفر از انکاش  
 او بخت اگر بدعت بود و آنست که نشسته بنده غا و زنجیر که بخت او بود  
 که بهار را بر آن گذارد و اگر خوش عهد به مانند که نشسته را زمره و الیه  
 طلاق و فقره غنای زنجیر را و نماید و باعث زیور آن شده و بنابر  
 تأیید ضمیمه که در حدیث کتبات مذکور میباشد اعتبار  
 معز او است صحیفه پادشاه که باعث به جمعی او به معنی جی او به  
 این است چرا که فضل لطف و سکون عین خیال که فایده میباشد  
 بحر و مهار و ثوب و ثیاب مستلزم که ضمیمه جامع بدل شجره که  
 سحر است که نشسته از لکه مراد از او دست است و او نیز منتهی است  
 بنابر قاعده کلیه هر چه در آد طریق به شرح گزشت بخیر حکم است  
 جفت است منتهی است بخیر کونه و در او به معنی بنابر این چنین  
 که دست مراد بال که غم من ز که عبادت ز که و خوار در میان خلا  
 به معنی بدو عطا چنانچه مشهور است دست نشسته بال که فرست و لا







رسول زین آفرین را عذرا لاله منها جمیعاً هم می رازد کار  
مسح سراسر است با معنی که چشم در دست چپ را با نظری که که نیت بزرگتر  
سر را میوه که در آنست بآن تر در دست راست مسح کند بآن  
که در عرف مسح گویند و آنست که ماین دعا بخواند **اللهم اغفر لی**  
**و عقیبتی و برکتک** یعنی که ارضه او اندر فرو گیرد و پیش از آنکه  
مفروج و مملو با بکر دلش را با عبادت و نجوش و منفعتها سرور را با نهارش  
با معنی که توفیق عطا بفرماید بفرنج تا نفس را راضی نماید و نوحه  
که باعث مهربانی تو شده با مخرج عبارت از رفعت عبادت و عبادات  
و در راز معاصرت نبات نیز و همان باعث میگرد که تو بخوشی و در  
میکنی راز بر بهای که شسته مخرج که خفته در فرسخ محبت که آن  
محضات بدین استبانت یعنی که کار با رخوت بر اینست به کار  
بد را بلکه همین باز اگر مقبول شده موجب آن میگرد که تا ناز دیگر  
کن آنکه از مصلحت بر تو چنانچه در حدیث و لغت است که **الارض**

الارض گفته با پسند ما فرخ الترتیب یعنی که هر چه تا ناز دیگر گفته  
از بر آنچه در این مابین از آدم صلا شده از کنان مینویسد که مراد  
از بخشش کفایتان توفیق نکردن آنست پس معنی چنان میشود اگر میگردم  
و تو میخواستی که بساط بر آن نفری یا به که از نیت در کار و روبرو بهی  
معنی نیز باعث آنست مخرج مخرج برکت و منفعت از جانب تو  
داشته باشم زیرا که عفو را به نیت مکنی که نیت بدینست و بهی  
هاله ام در مقابل عفو آنست که شام چنانچه در حدیث و لغت است  
میگوید بلیت نبی اکمل لم یخلقوا البیت لم یخلقوا علما لما ذل خلقوا و بلیت  
لما علموا علما بلیت البیت که شمس این خلق آفرینش و بهی که  
لنجه هر رفاکت میکنند و کاش حال که این خلق شده اند  
که از بر هر چه آفریده شده و نیت آنست عبادت پروردگار است همچو  
در قرآن مجید تصریح بآن شده است بکیمیه و ما خلف الجحش الانس  
بعد منیع بیکه نیافریم هیچ یک از جنات و آدمیان را که گفته عبادت



گفتند و گاه پیش ایشان دانستند که از بار خدایت در راه دور  
میگردید با آنچه دانستند هر چه که بدترین اینست از سرش و او را  
خفته نکرست که دلا بخیر شد و بشوئی که آن که عیان نماید  
چنانچه در حدیث و کتب است من از ادکار و ضرر دعای می باشد  
باین معنی که هر چه از سر بر قبضه که است فارغ که بشوئی بسجده  
از بار است و چپ نه که بهمان ترتیب وضو آنها را نیز می باشد  
از در طلال از سر نهشتان است تا بر آید که در میان این است  
و او را عیان قبله قدم خوانند و در بعضی آنچه بجز عرف او را  
و اگر در اینجا و در مسجده که از این است نباشد بهر حال به چنانچه  
بگفته شود به بار است تا به چنانچه فارغ شود به چپ بر دل و خدایت  
جمع حشر است بر سر نه که بعضی از این در اینجا معتقد است که  
چرخ خدایت که هر یک از این را بنویسند یا بنویسند **لا اله الا الله محمد رسول الله**  
**الله اعلم** بگویم **قل لا اله الا الله** معروف در قرآن است و اینست  
(از من)

به پیشانی چنان می باشد که از آنکه از سر نهشتان بداند و با بر کمر او قدم  
بر پد قیامت هر چه که از او است که هر فرد در آن روز همه از سر نهشتان  
که به کلاه کار نهشتان می باشد و تا اینجاست که در آن روز بهر است  
پس هر چه که از سر نهشتان که از آنکه از سر نهشتان که از سر نهشتان  
و هر یک از این با نداشتن استحقاق خود در آن روز بهر است  
از او نهشتان نیست که از آنکه از آن با نداشتن چنانچه خوانند و در قرآن  
او را فرمود است و جمع آید از اقدام است تا نداشتن در آن روز  
بسیار از مردم در آن روز بهر است و از این است که در آن  
فرمود است در صفت قیامت که از او است که با نداشتن که لا اله الا الله  
در بار آنچه در توفیق است بهر است که در صفت نهشتان چنانچه  
با خواندن او در هر یک از این است و عیان حال در آن روز  
از صراط صراط دنیا بهر است یعنی راه حق هر چه که طاعت حق و افعی در دنیا  
کم است و چنانچه آدمی در دنیا با نداشتن است و در آخرت بهر است











که بر من نهان است و خبر نیست و تو عالم بآن هستی و همچنین با من  
نصیب بر ما که تو شرفی از معایب ظاهر و باطنی و بعضی در  
لله نیاید ناپسند درگاه خود او انداخته است که چه درگاه  
پنهانی و آشکار تو را و مرا اطلاع بر آن در حقیقت هیچ نیست  
که چه اعمال بسیار باشد که آدمی او را خوب میدانند و او چنان است  
و همچنین بکس که چه بسیار اعمال باشد که او را و اینها میمانند  
مقبول درگاه خداوند است چنانچه نیست شرفی شده به  
بکر بلا معلوم چنانکه بنیاد با آداب بعد از آنکه به چهره و زور رسیده  
که خواست از آن مکان شریف بر فرستاده و از حیوانی خود در معبودان  
بدر روضه مقدسه میرسد چون آنجا رسیده با طهر شریف که در هر یک  
با آنجا برسد سوار نیز نمایند همان کوهی که اسلام علیک یا اجد الله  
در بعضی از منازل الله با درین کفر کفار از زین پس خستند و خست  
که میبایست که چاره را نماید بر آنکه هر شده با او کوهی که

یا ازین یا زینما که منصف با من و امیکل از منی تو را ازین مکر نیست  
و آنکه منصف را از کما میباید است تا که آخر الامر با طهر شریف چنان که در  
آن زیارت آخر که بر سوار رسیده و بنظر او بسیار کم میماند  
و اگر در دنیا ازین کفر خلاصه باشد چنانچه منصف در خواب  
جناب سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء را که با او فرموده این  
که در کربلا به کربلای نارت از بلبل منصف و او را هم تو این را بدیگری  
و الله پس خفته و خیره که بر کوه نماز بود از همه منصف ظاهر  
خدا به مقبول و افعی به ن و منصف بدین اوست خداوند سبحان  
و الله صاحبش از روایض حق عرو و برین و الا مقبول درگاه  
خداوند منصف کرد و چنانچه در حدیث و الله است چنانکه که منصف  
بر حسان آدمی سید نماز را با الله خداوند بر نزل که عمن  
از آدم را بلا به چنانچه خداوند در قرآن است با آن فرمود  
در آیه شریفه والعد الضال یرفعه یعنی بکوه خست بر بند و خداوند



بالا میرد بجانب خود بر یکت از آسانها که میسر ملائکه که متوکل آن است  
 پس عیسی از عیوب طغیانه را از صاحب گنج باز میجوید تا آن  
 نوز بالا میرد پس اگر چشمش را از آسانها این مانع نگردد  
 بالا میرد و اگر میکرد و در بر صاحبش میخفت و نام رضایت آن  
 نیست لکن که تخته در این عبارت مجرور شد عطف بر رضایت خود پس  
 چنان میکرد که خواستند از او نهند که با نام رضایت از برای  
 من رضایت خود را و نام رضایت از برای من نیست خود را یعنی که اگر  
 از افعال حقیقه نیست و ضوفا را بر من فرض که با او عطف  
 مقید درگاه نهند او نهند تو مقید آن که بعد از از رضایت و غیرت  
 که در عوض آن عین میبوی که کند بر یک مراد ابواب علی نام نهی  
 از برای او مقرر فرمود رضایت هر که این از رضایت است که از برای  
 در آن چنانچه است که گوید که من بگویم و تو بگویم که من بگویم  
 میان من و تو نیست بگو و بنا بر این سرود در دنیا و در آن لفظ نام

بر سر تخته لایحه خود که او عین رضایت از برای که رحمت حق صواب  
 در آخرت است پس هر چه رحمت نام است بهیچ نام است  
 تا بهیچ بهیچ است که ای من را و از نصیحت فرما و بهیچ  
 منصوب به ما عطف بر نام که معنی چنان میشود که رحمت  
 من تو را از خداوند که رحمت خود را بر من نام فرما و مرا بهیچ  
 رضایت که هر که رحمت در معنی مبداء است و بهیچ که مبداء بهیچ  
 حاصل میشود بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ  
 بهان رحمت مضاف عن لغز بلکه بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ  
 آدمی متخی بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ  
 در حدیث و گفته است که این در حدیث که بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ  
 از برای امتنان در حدیث بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ  
 میشود و بنا بر این وجه عطف که انجمن را بر رضایت لفظ نام در حدیث  
 نه است که چنانچه رضایت نصیب آدمی که بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ



او را بخواند که اول اوله واقعت پس معنی از او در صحت  
منه ان است و هر چند و این است که این حدیث را بنام  
منه ان است که بجهت اقامت دیگر از خبر دار میکنیم که نماز نیمه و نیمه  
حق آنها میشود او بهانه است و آن معنی در نماز جاعت ظاهر است  
و در خبر نه یک بر آن دلالت دارد در حدیث و گفته شده است چون  
که از از بر از نماز اوله واقعت هر که بدید در صف اوله ملاکه در  
ایستد و نماز با او که اندک طریقه صفی از شرقی تا مغرب باشد  
و چنانچه اقامت آنها کو بدید صف اوله ان در بهای اوله ان باشد  
پس نماز که را دادم که اوله واقعت یک از آنها را میگوید  
نماز خود را فرقی بجا آید و لهذا فقها را رضوان الله علیه  
حضور واجب به ان وقت به ان آنها خلاص شد و خبر  
و مشهور در میان این ان اشک که هر آنهاست در نماز  
لاکه چون تهنیت باشد که از واجب کمتر نیست در وقت اقامت  
این

بأنها و بعضی از ایشان هر را واجب دانسته اند و نماز جاعت  
و چه بر آن و بعضی دیگر شرط دانسته اند و بعضی هر را واجب  
دانسته اند از بر از نماز صبح و مغرب چه در سفر و چه در حضر  
و چه جاعت و چه فراد و لا باء نماز پس بخواند در آنجا  
دیگر و واجب نیست و بعضی دیگر گفته اند که اقامت واجب است از بر  
محل نماز در نماز و اوله واقعت واجب است بر ایشان در جاعت چنانکه  
در نماز صبح و مغرب فراد و واجب است اوله بر یک از نماز  
نماز و احوال دیگر گفته اند که در محضر نفس ذکر کرده است و باجماع  
خواید آدم که نماز بگذارد و اوله واقعت خود را متصل آن کوه  
بخیر که ختم از آنها فارغ شده متغیر از که و بلکه بعضی گفته اند که  
زدن در میان اقامت و نماز را حرام دانسته اند و از این است  
که قصد و صدا در میان او و اوله واقعت نفس گفته اند که چه باشد  
با سحره یا خطره یا سکه یا دعا یا از دعا یا بلفظ میگوید در محضر



او شده و ذکرش در اینجا بطریق مبارک و نصیرت و نصیرت که سینه  
 آنها که در میان هر یک یکدیگر و وقت به وقت بطریق پنجاب آید  
 او از آن حاصل که بنابر مشهوری و پنج است چرا که اول آن به  
 و اقامت هفتده و این فقیر در شرح آنها هر یک که مکرر در دلش  
 بگویند و را در کتب ابرار و سبب آنجا خضر علیه السلام و الله اعلم  
 و او را به در آن چهار نوبت و در اقامت نوبت گفت و معنی  
 در شرح کتبه الحرام طریقه پائین خورشید چرا که آنها بهتر از این  
 و الله اعلم بر آنکه او واجب این منتهات و او جزو طریقه است  
 و مقدمه آنست و محج از آن چنانست که خدا را بزرگ میدانم و دیگر را  
 بر هیچ کار غرض ندارم **م** **اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُ اَكْبَرُ** و او در  
 از آن اقامت باشد و نوبت خورشید و معنی در شرح نشد باین  
 بدان سببها که در کتب قدس و مخلص از آنست که کواکب میسر هم  
 نیز کواکب میگیرم بر آنکه من خدایم که او را پسندیدم خداوند

که بهشت او را با آفرین بهشت **م** **اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ**  
 و او را هر یک از آن اقامت باشد و نوبت خورشید و معنی در شرح  
 شهادت و کواکب میسر هم و از روبرو حرم و اعتقاد دیگران را خبر  
 بجزم بر آنکه محمد بن عبد الله پیغمبر خداست و بجز او در این عالم  
 نیست چرا که با او ایمان بسبب تعجب آنجا فروغ که پس پیغمبر خدا  
 بدان خورشید و بس در آن هر و لا در خفا و نفس الامر پس آنجا  
 با همه پیغمبر بعد از چنانکه خود فرموده اند که هر معبودی غیر من  
 در قیامت که حضرت احمد در میان آب کعبه میزد و یعنی که من خورشید  
 نه و به پس آنجا پیغمبر من در آنجا به ویت پیغمبر کارکن  
 پیغمبر در ظاهر و خفا این نام من در درون است زیرا که او هم  
 و معنی دیگر پیغمبر نیست و نه آنکه چگونه است این در ظاهر و خفا  
 نه و در محراب عید مولود از کتاب هدیه الامم و فرجه الاحیاء  
 منعم هم و محض شش چنانست که در کتب کهنه کتب سیر که در آن



بهر آنکه نزد باریک که گفت که هر که نباشد نشیند و خالی نشیند  
 نه ز دنیا لبر چهارم **شهادت** آن علی که میگوید **وَقَالِ اللَّهُ**  
 جزو هیچ یک از اولی و اقامت بکس نباشد بلکه اگر کسی از حق  
 جزو نیست آنها که بدان و آتش باشد خیر چه چه که عین که  
 زیرا که او عبارت است که آدم و اوصاف زود درین اسلام چیز که  
 نیست لکن متعارف در میان شیعیان چنان شده است که او را  
 و را اولی و نوبت و در اقامت یک نوبت میخوانند و چنانست که بگوید  
 آدمی بواسطه این شهادت آنها را اسلام خود را میگوید و از او قبول  
 که چه که ناز از جمله شروع دین است و آنها را آدم و اوصاف  
 نیست قبول نیست چنانچه در حقش پائین شده است پس چنانچه شهادت  
 معینی شهادت یکا خدا و شهادت غیر محضه مصطفی دین اسلام  
 نماند و است و چنانچه شهادت یکا دلالت بر آن جناب عا این بواسطه  
 عموم از غیر لا خلیفه و چنانست که آن بلکه پیرایه و امیر مومنان

بداند چنانکه در آیه شریفه **الْیَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ** که در عصر غدیر خم  
 نازل شده است مقصود است که در آن عید به پائین پائین که تمام است  
 بآن شده است و دین کامل دین شیعیان است و دین شیعیان متصل  
 اندام بر چنان شد که این شهادت را در عقب کس شهادت  
 ذکر نماید تا شکی او کامل که و ازین سبب است که در میان شیعیان  
 مشهور است که اصول دین یعنی دین خمس این است که قبول  
 ولایت و عدل و معارف و قیامت و استنباط پس و استنباط  
 نماند چنانکه در حقیقت مذکور شده است و اصول دین اینهاست  
 بعضی دغدغه در این خصوص نموده اند که اصول دین را چه بود  
 که مراد از دین فیض اسلام است و اولی و آخری و شهادت پس  
 بقیمت بیان شده است و هر چه مذکور که و با جمله معنی نیست  
 کلام چنان میشود که اگر کسی بسم بر آن جناب عا پائین مومنان  
 و پیروان این از جانب خداوند عالمیان است که پائین مومنان



پس بواسطه آنکه آنجناب فی حضرت پیغمبر و آنجناب احکام آنحضرت  
آنحضرت بود باجناب سپرد و در فرستادن است و آنجناب آنحضرت  
و آنحضرت داشته باشد پس احکام خود را از آنجناب آنحضرت  
معنی آن هر صاحب اختیار است که او را این خبر پس آنحضرت  
است از آیه رفیع که خداوند میفرماید و اولیکم الله و رسوله و الذین  
امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتونه الزکوة و هم لا کفرن یعنی هر کس که  
احیاء باشد در خدمت خداوند است و پیغمبر است و آنکس که در میان  
ایشان آنکس که نماندند و به پیغمبر رسیده اند در حال رکوع  
که این آیه در آن جناب میرود منان نازل که هر کس که میگوید ختم کن  
فرمود در روز پنجشنبه چهارم ماه ذی الحجه آنحضرت بنفص  
مباد از آن بابت به الامام پانزدهم و از این بیان معلوم شد  
که مراد از او در پیغمبر صاحب اختیار است و اضافه را بلفظ  
از بلفظ آن خداست چنانکه اضافه بر اسم این لفظ جمله در فرستادن

از برای

از برای آنکه بهین معنی باشد پس معنی آنحضرت چنان میگردد  
فرستاده و پیغام آورنده از جانب خدا بزرگوار آنحضرت  
این فقره آنکه صاحب اختیار است چنان باشد از جانب خدا  
عالمیان و کلامیکه در آنها میباشد از آنکه چگونگی است خلاف ظاهر  
آنجناب بزرگوار است و بی هیچ مانع و فایده آنحضرت رسیده و حال  
آنکه لازم خلاف و جانشینی آنجناب چنان بود که بلافاصله از آن  
آنحضرت نماندند بلکه سبب ذکر یافت و بعثت ظاهر بر جانب ختم  
الاستان و از هر پیغمبری از آنکه این را تحقیق مقدم بر بعد  
از برای آنحضرت پس این پیغمبر خلیفه نبی قبل از آنجناب امیر حکما از برای  
نمیداد آنجناب پیغمبر که معاندین را محذوف و منکر نبیند  
از آنها از آنکه با آنجناب معارضه نماید چنانکه فی حدیث آمده است  
نجم **حق الصلوة** است و او را در هر یک از اوقات نماز بزرگوار  
گفت و معنی چنان است که بشناسد رتبه که مراد خود را که از آن



بیشتر که بیدار بودی رو بکامت آید و سر را با دوشش بر آید  
از پیغمبر متفقد است که مرکز میفرماید روشنا چشم در دوزخ  
و چشم وقت نماز میباید و بلال مؤذن است آن حاضر میگردد  
که راحت نیست از ماراغبیکه اولی و اوقات نماز را بگویند  
که هر چه را که آنست حکم از خیالات فاسده و دنیوی فارغ شویم پس  
باید آنرا که نیاز میباید دل را از جمیع سوءالته فارغ کرد  
و اصلا از امور دنیا جز بنظر نیاید نه بر سر و نه اهل دنیا که  
همه داشته باشیم در نماز بنظر میآوریم چنانکه حضرت است که بعد  
دربان و مدد در خیال البیروان و مختصر میگردد هر امر که در خیال  
در کار است حالت او را بنظر میآوریم باید وقت نماز که آن باو  
خواب رفتن یا وقت نماز است و از این سیاحت در خواب  
در قرآن مجید پند فرموده است بنده که آن مؤمن خود را از لکه متفقد  
سه شوند در حالتی که متفقد و معصوم و غیره را فرموده که

که اندر

متفقدی شایسته بگویند که خیال هر چیز را بفرستند که در خیال  
خدا را که است و شایسته که در خیال است و شایسته که در فکر خواب است  
که در خیال در ملک است و غضب در خیال است و شایسته است و بلکه بلکه  
که در خیال خسته و در آه مرشد شایسته چنانکه آن وقت متفقدی  
نگهد و با حضور قلب متفقد آن شود چرا که خداوند عالمیان  
مجدد و با قدرت متفقدان میفرماید که هر زمان نیاز میباشند  
باک است خسته و با پند خسته تا بدینکه نیستند که مانع از  
و حال لکه نیاز دنیا و رزق خدا را در نماز خود مگر کمی شایسته  
و او را در هر یک از اوقات نماز و نوبت نماز یا هر که  
چنانکه شایسته است که بازمیآید خود را شایسته که از این  
بر سر کار نیست یک هر امر بر سر کار که با غایت خلاصی از این  
جهنم و رسیدن به بیت میفرماید که هر چه در جهان باشد شایسته  
سر و چیز است چنانکه پند شایسته که سترن دنیا سلام



بقدر که با احوال آن جناب تقدیر شده و در صورتی که شد  
چون وقت نازی رسد مناد از جانب تالعه ندا کند که بر سر  
اربع کن و حاضر شو که ایند آشی را که خوشه بند بر پشت  
بغبت که از جهه کنایان زیاده که هر کجا بر سر آشی میخیزد  
منقول از نه نوای منتهی که به سرین نوابها را بعد از آن  
کم شدن یا نام شدن کنایه بر سرین از آنکه است و بهین  
راحت آنراست و از این سبب است که در قرآن مجید او را  
فرموده است نوابها هرگز کنایان را در صورتی که نوابها را  
با نیکو شانه روز فرموده اند که کنایان با نیکو شانه را  
و در صورتی که هرگز نیکو شانه را نیکو شانه در میان  
و ناز دیگر و دلهاست چنانچه بنی نیز ذکر یافتیم **نکته**  
است و او را نیز در هر یک از آن واقعاتی که نوبت به کوفت  
آتش که شتاب برین که باز مراد خود آن شخص که از آن است  
کار است

کارهای خوب که آنرا است نیز و تعویق در آنرا و از زیاده  
ناخیزد بر چیزان و مشغول است چنانکه در صورتی که  
کشت رفت باز میگرد و دلخواه میاید که نایب است بد که در آنجا  
با نصیب نایب پس باید که نصیب اغنیست و از خود سیره شاد  
زان حاضر را که در میان اینجاست عدم است و در آنجا که  
عمد سیر نمیده و از آنکه سره چون او از بار بار اعمال خیر را  
پیش میگردند خطا هر شیوه که خیر است و اینجاست و قبول  
بما فعل با و خیر بود و معلوم است که فعل شاد آن نیکو  
و با تحقیق باعث بر سر آنهاست و چنانکه از آن نیکو شانه و از بعضی  
از عمل او را قبول میاید و اعمال نایبند و سیرت و مراد از سیر  
هر کار خیر است بر مصلحتی چنان میگرد که شتاب برین بر کار  
و از آن مصایفه مناد که بخیر است در آخرت خواهی رسید و او  
اصداست زیرا که دنیا را و فایده است و او مراد و کثرت از آخرت



پس تا آنکه شکر کشت است بر چه خبر خفته کنی که همه نیک و بختی بنا  
 بر احوال اوست بر که و تفسیر از نماز بد و صفت از صفات آن  
 بصریح بسم خدای تعالی که بیدار می باشد که چون اسم نازیده  
 و امرت تا سپدن بر آن که شکر بر شرف آن خدای تعالی و در آن که بر یک  
 مقام آن ذکر بعضی از صفاتش و چه یک جانی منداست و مانند  
 در امرات صعب قرار بر ذکر است نه است چنانکه مشهور است  
 بکثرت صراحت و قناعت بر یکانه و ذکرش در بیت نه و او است  
 یک لفظ از نام باعث دلالت کند زیرا که مشهور است که صفت  
 لذت یعنی که بر نماند لذت و لذت پس بدان که ذکر او در لفظ  
 دلالت می نماید بلکه بهین واسطه می تواند که این را بیان نمود  
 چنانکه است بر یک از فضائل آنست و اقامت در نوبت ذکر فرموده  
 که چنانچه مراد ناکید هر فصاحت می باشد اکثر بیک نوبت نه بلکه  
 در بیت ذکر شد تا مقصود تعبیر آن و از حضرت لام خداوند

مکرر

مستحق است که چنانچه آن که خیر حاصل نماند و کثرت است چنانکه بیان شد  
 خدایه پس بر یک از این فصل می گردیده است تا در مقام هر  
 فصاحت با کلام مرصع می شود که هر یک در اوقات از آن چهار نوبت  
 و تملیک در آن اقامت می نماید و چه این است که چنانچه اول آن  
 مقام غفلت است چرا که آدم در آنوقت غفلت ذکر نیت پس  
 از اذان از برابر اعلام است تا دیگر از آن با خفته خبر دارد و در هر  
 دیگرش نماند با آن فصول می شود و بماند نماند و چه از اقامت  
 و صبیح ز شکر گویند و در کثرتی ندارد و چرا که آن کلام خارج از  
 پس اگر یک نوبت تملیک در آنست و او را چنانچه چنانکه مطلق کلام  
 خارجی بود از آنست که در آنست بنا بر مشهور و بعضی او را حرام دانسته  
 و لا اله الا الله بر ولایت جناب میر می مانند که در اوقات بار  
 و در اقامت یکبار پس از بر بعضی فرق بعد از میان این دو  
 همین به پیشتر **قد قامت الصلوة** است و او را از اذان پس نماند



گفت چرا که منبر او چنانکه پیش میوه یک سبد نداشت  
 که در اول روز یک صند شد و زیرا که آن قصد شد در میان  
 و آن مرتبه عیله ذکر شد خراب شد و خد اقامت صلوات  
 اقامت نوبت به خرابان سیر نیاشد و معنی این  
 که راستی و حقیقت نه یک است باشد باز که با مظار او  
 چرا که قامت فدا ضی است و خیر بر آن در آید معنی را  
 میره تقریب و توفیق و تجویز یعنی زیاده و احتیاج و خط  
 جمعی این مطلب در نماز جاعت خوب صورت میسند و در نماز  
 فرادست کاروان دل و پیش این مذکور شد که خرم آدم را در نماز  
 هر چه بگوید و صف از ملائکه با افتد اندامند و چون اقامت نهاد  
 بگوید که صفت افتد آفت پس همین که آدم شروع با دل نماز  
 که آن ملائکه مستظر نماز او میگردند و منتهی که مستظر ملائکه  
 میزند و فانی اخبار را منتهی یا از این معنی است که مستعد  
 باشد

باشند از برای نماز خیر از آن قبل و او کار او در دست آنها  
 و از برای سید نماز را در عرب باصل حد و کشته اند که ذکر شد  
 موجب عیله چنانکه در نماز فرموده اولت عیله صلوات فرموده  
 همچنین فرموده هر آنی بصلوات عیله که حاصل سید و غیره از آن  
 که است آنست که خدای شاد رحیم میفرماید لا اله الا الله  
 و بهتر از آنها نه فقیر است که با خود بجهت خدای صلوات فرموده  
 است و این نماز باعث مهربانی و در کار میده و آدمی لهذا صلوات  
 خواند نه چنانکه در نماز فرموده اولت عیله صلوات فرموده  
 همچنین فرموده هر آنی بصلوات عیله که حاصل سید و غیره از آن  
 که است آنست که خدای شاد رحیم میفرماید لا اله الا الله  
 معنی چوب خرم را با آنش دل و آن نماز است و آدم در نماز  
 نیز از چشم بعضی کوع را با آنی که از آنست که پیش کوبید میر از آن  
 سیر است او را صلواتش امیدند و بعضی دیگر گفته اند که صلوات معنی



که است و ختم در نماز جماعت بهتر از نماز فرادست است و اگر کسی در نماز  
متعجل باشد و در رکعت دیگری بپوشد یا صفت محقق گفته اند او را صحتش  
گفته اند و بعضی دیگر گفته اند که در تشهد نماز ختم صلوات بر حضرت  
پیغمبر و آل ایشان ضرورت چنانچه پیش از آن خرابتر اند و اگر بعد از آن  
و او کار را صحت نماید و از باب خواندن کلام با اسم ختمش است  
**اگر است** و او را در هر یک از اذنین واجب باشد و در نوبت خواندن و پیش  
در شرح فصل سببی ذکر یافت حاجتی با عالم مذکور با کلام در اینجا  
که چگونه میگذرد و اگر چه چنانکه در اول بر مرید و جوابش است که  
شاید پیش از آنکه بپوشد که قلم نامش ختم کلام بآن نیز شده و اگر  
بمعنی از محضات کلام پیش از آنکه در محضات پیش از آنکه  
گفته در وجه تعلیم از آن مقتضی است از حضرت امضا علیه  
که چنانچه استماع بنام خداوند شده است مناسب چنان بود که پیش از  
بنام آن شهادت که در اول یکم ختم نام خداوند است و آن است که در

تعلیم باشد که اگر پیش نام خداوند است از قرآن اول مصطفی علیه السلام  
**الله است** و او را در اذنین نوبت و در اقامت میگویند باید خواند  
و متر این مطلب در شرح فصل سیم بیان شد و معنیش اینست که در  
فصل چهارم ذکر شد زیرا که فرق در میان اینست و نوبت بخواند که  
در اینجا بود و در اینجا نوبت و مستحب بود و وجه در نوبت نوبت  
هر یک از اذنین واجب است علاوه بر هر یک که شد از حضرت امضا  
مناسب است و دیگر هیچ وجهی که هر یک از کلامش لا اله الا الله  
بست از برابر او واجب است زیرا که هر یک از این کلام بر اینست  
پس مناسب چنانست که او باین کلام پیش از آنکه در اینجا  
ماند و او را که چگونه باشد از اذنین واجب است هر دو است و اگر  
و حال گفته قصد و فقرات آنها نیست که بگویند و حشمت باشد  
چنانچه در اصل نماز ذکر شد چنانکه در باب چهارم ذکر شد  
خواب بر پس از برای هر یک از این رکعت یا از این فصل مقرر







پساری از دعا و اوصاف است و بدین بر آن پس از آن احوال  
بصراحت می نویسد و باب در مفضل خواهد شد و همچنین در و غیره صریح  
از برای آدمی که ملاحظه با رعایت بر دنیا را ندیده است که  
می فهمد که بقایا در این نیست پس اگر خفته و دلها از دیگران مضایقه  
و اگر ایشان دارند خدا را منصف و همچنین اگر خفته و دلها منصف  
نمی گرد و پس از آنکه میداند که از این می شود و اگر بداند که بی می شود  
نمی شود که اگر اعتقاد و دلها که از این رطوبت می شود و چنانچه در  
زحمتات جهان همین پسند آید که خوب و زشت و بد و نیک و کینه  
پس همین سبب او با دیگران همان می شود و خفته که در باب  
همیشه در خفته با نظر خود را در هر کار بر لیاقتند چرا که در آنوقت  
میداند که خفته بهتر از او است زیرا که او خوب را بد و بد را نیک و  
چنانچه در هر صفت وارد شده است و خداوند حضرت عیسی  
که عیسی همیشه با این زوایا خفته را نگاه داشت که گفت عیسی و هر گز

از خود را می بیند که کاف و غلب می شود و در **فصل** در این عیسی که در خفته و دیگر  
مضایق از خود او ندانست که کینه نماید زندگانی که او را در دنیا را با پی  
که دوست و خفا همیشه بر عطا بفریاد و بفرود است که هرگز از این  
له چرا که نفس ضعیف است طاعت بر ملا می رود و سبب که بر نفس  
از با طاعت نور و در کار هر چه خفته و چنانچه در هر صفت است که  
است هر چه بد کفر رسد و البته او سبب بسیاری هر چه دنیا  
و طلب بر آن سبب بعادت است پس هر چه رای دت منفصل  
نمی آید پس و خفته سبب زنده کار و در و می آید نفس صفت  
با و دلها می شود که مشغول بعادت و طاعت و در کار که  
**فصل** در این عیسی که در خفته و دیگر مضایق از خود او ندانست که کینه نماید  
مرا پس از این معنی که هر چه از او تلف شود باعث تغییر احوال می شود  
خفته حواس خفته می شود چرا که عرض جاکیر و دلها و مرا از خفته می شود  
هم می رسد پس سبب دلها که با ادب مشغول طاعت تو بشم چنانچه



از زمان فارسی رضی الله عنه یا ابو ذر غفاری که در آن سال  
وقت صیبت چند روز شغل جمع قوت سال خود میکرد  
مسی میوز زید با گوشه که خیرات تو با این مرتبه از عبادت  
در فکر دنیا پیشی جواب دله که مرغمان سال خود را در منزل  
باشم حراس عبادت ندارم و فی الحقیقه لیس جعفره خوش لازم  
اول افتاده است چرا که خداوند در قرآن مجسم با در صحت  
اگر تابش کن شمر ما با آرزو نعمت بر بند ما بدو کنیم پس خیر  
نیک شمر خداوند حقه را بر نعمتها که با و ملاک با می آورد و بداند  
شکر را با ما چه خداوند بعضی صاف حق خداوند را در قرار و در  
او را بسیار خیر الله **محمد بن ابراهیم** که خوشش و خوش از تو  
چنانکه که با تو عمل و کار مرا خوشش و بدین مرغ به پیشی هر چه  
کنم خیر به توست دی مرغ که زرا که بواسطه آن جزای خوش  
می بینم که چندین مغایرت از آن می رسم زیرا که خداوند در

اول

وقت صیبت هر که که خوشش و بدین سال از آن هر چه بدید که کار  
بجز این که خوشش و بدین سال از آن که آدمی نیست که با خبر  
آن را به باطن غنا که او که خوشش و بدین سال از آن هر چه بدید  
هر چه خوشش و بدین سال از آن که آدمی نیست که با خبر  
در مثل خوشش و بدین سال از آن که آدمی نیست که با خبر  
از خوشش و بدین سال از آن که آدمی نیست که با خبر  
از این سال سر نیز و موجب رضایت خداوند از این سال و از هر چه  
چرا که در صریح و لفظ شده است هر چه خوشش و بدین سال از آن  
و نیاید به شکر که از آن خوشش و بدین سال از آن خوشش و بدین سال  
خوشش و بدین سال از آن خوشش و بدین سال از آن خوشش و بدین سال  
برند به شکر و بدین سال از آن خوشش و بدین سال از آن خوشش و بدین سال  
روزی در کورس تا می کشند به ما که بر سر قبر رسیده اند  
در روضه و خوشش و بدین سال از آن خوشش و بدین سال از آن خوشش و بدین سال



فرمود و حجت بر صاحب آن فرموده صحابه جنت است یعنی ای پسرید  
 آنحضرت در جواب فرموده که این قبر زنا است و در وقت رفتن غضب  
 خدا را میبرد و مرا خوش نیاید که توقف بجایم پس آنکه حجتی للمین است  
 و در وقت بازگشت از غرض خدا پرسید که بود و گفت آنوقت  
 تا باعث زیاده حجت او که هم اصحاب عرض گفتند که چگونه است این  
 و حال گفته او در دنیا نبوده و عتسیر از او صادر شده و بپای  
 که و آنحضرت فرمود که این زن را طاف بود و این عتسیر را  
 از کوهستان دور را بنعلیم خانه بعد از معلم **سیدنا محمد** از حجت او  
 تعلیم طفل من و خواهر او که با آن شده اند و او را برکت این نام  
 رحمت فرموده و از عذاب خود نجات داد و از بعضی مقدسین حکایت  
 شده است که جمعی بعد از مناجات با حضرت فاضل  
 خواست منعم که بعضی از فرموده کان قدیم را بر او نایمان که گفته اند  
 متبت که الهام ما باشد که فلان صحابه را و فلان را و فلان را

مکان

مکان رفتن بنظر را و خطا هر شد که منبت ملائمه باشد و مریدان  
 دیگر شد و هوش که بعضی از زبان مردمان باشد الهام ما بود  
 که در صحای دیگر از زبان صحابه بار او خطا هر شد و حضرت  
 کمال غرث و جلال میباید از برایش خطا هر شد و بار او  
 هانم که از جمعی را و بدی آن مقدس تعجب منزه از او پرسید که  
 است اینچنین شد از برایت و حال گفته این عالم دار عتسیر شد  
 جوابی که مرا فرموده شد منم که عالم میشد و در این بین  
 منم و منی بعضی از جهال که مرث خداوند بجهت منم از  
 عذاب خلاصی داد و ما من نعمت رسیده و مریدان بر تبت عتسیر  
 است از حکایات و از لایات و روایات و ذکرش در اینجا  
 میکرد و دو خط **اغیث فی غیبت** و **فرار** غیبت و خوشن  
 مر از تو خداوند آنکه گمانا معین فرما و از برای فرمود  
 قبر حضرت پیغمبر که از جانب تو را مبعوث شده است و







و منزل دهنش او بر وفق قریش خدایت چنانکه توفیق دلالت  
 که خداوند اجابت او فرمایند معنی چنانکه تو را قسم بگویم  
 رحمت و مهربانی است بر بندگان و اگر که اینجاست مراد از  
 اینجاست که مهربان را از رحمت مهربان کند و هر چه کس  
 خود محروم نمیشود چنانکه در حدیث است خداوند بر بندگان  
 خود مهربان تر از مادر و جبار جبارش میشود و نخواهد آید  
 از ضرر و ضرر متجاوز است و اگر کسی در این مقام بطلان میکند خداوند  
 جلالت را از جواب عفویت پاره میابد **باب دوم** در مفادات نماز  
 است قیام و نیت و کراهت الا حرام و قرائت و رکوع و سجده  
 و نیت معلوم است که اول از این است که قیام یعنی ایستادن  
 و اگر نیت پس نیت و نیت در اینجا از برای محو کردن بیان احرام  
 و نیت از این است هر دو نیت در نیت واجب بر کس است تا نیت  
 خداوند از آنکه نیت نماز با طهارت و بر همه بخیر و اگر سهواً

افراد با آن رسد نماز صحیح و درست است و او قرائت و نیت است  
 چنانکه در چهار دیگر از آن کلام است که واجب بر کس است و او نیت  
 الاحرام و رکوع و سجود و قیام است لکن هر قیامی بلکه اقیام  
 که متصل بر رکوع باشد یا منقطع از آن است و نیت هر چه رکوع  
 کفر و تلبس بر قیام پس واجب بذکره یا واجب و نیت  
 یا در خصوص نیت کلام است یا تسبیح که واجب است بر کس  
 نیز نیت یا نیت منقطع اگر سهواً یا با اختیار رسد نماز باطل است  
 یا لکن بطلان نماز مخصوص بصورت عمل است و آنچه بنظر غیر  
 آید که اگر مقصود از نیت قیام بر کس است که او هم نیت  
 ارکان نماز را از اجزای نماز است بخیر معنی مذکور است که نیت  
 از اجزای نماز است بلکه بنی بر آنها است نیت بر مواضع نماز  
 که نیت اختصاص بر این است نیت بلکه در همه اعمال جابر است  
 چنانکه در حدیث و گفته شده که لا عمل الا نیت و انما الاعمال







در صفت حم و کت الکتاب المبین به پستی که تو به آن کتاب سستی  
که بنحوا و حرفهای صفت ظاهر میگردد اما آنچه را که در متنهای دار  
میگویم که مستور است از کون و برزخ طراورد و در آنچه در او است  
قوت بحر فصد که یعنی خیال و تصور آنچه میجوید بکند نیز اگر از او  
پرسند چه میکنند بگویند باز طریقه عصر یا مغرب است یا صبح است  
یا ادا یا قضا میکنند پس دیگر احتیاج بخبر و معطر و هیچ ندانند  
همه کارانیت دلو و بابت وصل نمیشوند چنانکه مذکور شد و این  
معظلهها که غالب مردم از برزخیت باز میروند یا غایت میکنند  
و دیگر از برزخیان سر که ان میدانند از و برزخیت غایت  
که این را با این قسم فریب دهد و بام خود کشید و خداوند تبارک  
ما را از کفر و حفظ فرمود و فرمودیت در خصوص تمنی میان  
بنظر آمده که این را از ما میکنند میگویند از ما چه که هر راجع است  
میگویند پس هر چه حاجت چنانکه گفتند در ذکر و التماس روزی

بعضی از آنکه منفر در وقت نماز میگویند که هر گشت نماز صبح  
میگویند از ما آنچه حاجت بخیر و ضرورت و بابت نوشتن اگر نمیکند از ما  
ما میکنند هر چه از ادکار نماز که واجب است کثرت الاحرام است  
یعنی آنکه گفته که بخت کثرت نماز که سلام که در چیزهای جنبه  
پیش از نماز آدمی حاصل میسر دهند خلع و شستن و وضو  
زدن و خراب نمون و روز قیامت که این و غیر این و کثرت  
مستحاض شدن نیز هستند هر که کثرتش از آنجا صید شده چنانکه  
در حدیث وارد که تخریبها التکبر و تقلیدها التسلیم یعنی کسی که  
چیزها که در نماز امت التکبر گفتن میبرد و سبب صفت آنها هم باشد  
سلام دلان میکرد و صورت آنها با التکبر در کثرت یعنی التکبر  
و نمیشد بفرجانت خدا بزرگ که از همه چیز برتر باشد باله خدا  
بزرگ و دیگر هیچ موجود بزرگ کند لیس او را لفظ بزرگ  
نست و از این جهت است در حدیث و لفظ چون نمیشد



شکر کرد دل خفته را از جان خسته و اندر پر خسته و در تن خسته و در کف خسته  
 که بگوید بار و میفرماید اگر مستند به غیر من خسته را با خداوند که آید فیها و الا  
 دفعه دیگر بار و چنین گوید که گاهی میر و دست بر از برای بنده نماند بوی  
 اگر مستند به غیر من فیها و الا او را از نظر رحمت خسته پذیرد و در راه  
 که مرخص شد خدایا قدرت و توانا از هر چه بخواهد و او را در هر چه  
 بزرگتر است چگونه رو بدگر میآورد و آیت فیها و الا که کشت  
 بار عطا و حاصل میوه و از این جا است هر یک از این امری  
 پس نیم الله اکبر گویند تا او را به بزرگوار خدایم چه که بسیار است  
 بجز خدا قدرت بر این امر کسی نداند و الا مقام تعجب نیست چنانکه  
 مشقالات شخصی معصوم عرض منو خدا را چنانکه نشانه اسم حجاب  
 وضعه که آید از کشتی نشد که طوفان شده و هیچ دست از همه  
 بریده شده غرض که با که با که آنوقت صفت و مبدائی و مسکون  
 با و پس در خداوند و پوشیده ماند که این غیر در معنی الله اکبر  
 پس

بهین که موضع نزد خدای که در هر جا معینش یا پیش پسران و در هر  
 حسنی نداند و همچنین در بنا از کار و هر یک از آنها که مرکز مرتبه  
 بر یکدیگر گزینند و چنانکه در راستی نیز قرارش را این نیز بود و الا معلوم  
 که در نماز رکعتی است نوبت دیگر که مرکز مرتبه شش نوبت بجهت  
 نماز و نوبت بجهت رکوع و نوبت بجهت سجود و نوبت بجهت قیام  
 و نوبت بجهت سلام پسند که این در جز و معقبات و نوبت و در  
 بفارغات نداند چنانکه اشارت بآن میآید و در نماز رکعتی  
 پنج دیگر آیه میفرماید و در چهار رکعتی ده علاوه میبرد و پس از آن  
 رکعتی که بالا میبرد یک کبر بجهت رکوعش و چهار بجهت سجودش و الله  
 بر ماست میوه و در صریح و الله است و الله تو که گوید و در  
 نماز خفته بود از فتاح است و یک کبر پس از آن نماز و از سرش نماز  
 کبر است نماز را با عذاب کبر کند تا امان کبر است قول مجرب شد  
 نور از کبر است نماز کجا تا و آنچه بنظر فقیر میآید است که انچه







عدو خود آنها و عدو طبقات زمین نیز یافت پس مناسب است که  
بعد دیگر یک آنها که گفته شده اول که از او مدد و امید یکنوازی  
**اللهم انت الکل انت الخ لا اله الا انت بحسبنا انت اعطت فی غیره**  
**لا یغفر الذنوب الا انت** یعنی که خداوند منم تو را گفته باشد بستی  
و لطیف همه دار هر چه که حکما ازین نوشتند و تو را یاریست  
بار خداوند را زین سبب است هر چه در رتبه در مقام  
خطاب با خدا میگویند پاک بر تو را میسر الله و بس تو خداوند  
همی که هیچ آفریده را با باعث سبب و عقوبت نمیکند هر چه  
عین مصطفی خواجه بود چه که با غیبه که شد است گفته که در این  
فرزند که را برای شخصی متولد شد چه که مصلحت در خفت این  
فرزند پیش ازین قسم همه انفرزند بزرگ نه شبی بار بار میست  
انفرزند از مذکوب شد و گفت که شش ماه پیش از او پرسیدند  
که چه است این نوجوان چو افتاده و از نزد او از غلامان در حیات

گفت که اگر ما چندی همه است و نه میگردم چرا که از روی است با خود  
این حکام از برای پدر و مادر او ظاهر شد که مصلحت در کردار او  
و الا در این باب وقت دیگر با من معصیت یا غیره است بلا نظر این  
حکایت بسیار است پس بنده اینها تو فی حسی از جانب خداوند  
بجسته بنده خواجه بود و بت خدا را در وجهی بجز خود او نه هر که  
که با فقر آفریده نوشته و مخلوق قبل خالق که معنی خدا را است  
بنت منزه میدانم و پاک داخل میارم من تو را از جمع بد نهاد  
که هر وجهی که بدی داشته بدی است خداوند را بدی که بدی که  
سمت نفس خود میباشم چنانکه خداوند در چند موضع از قرآن خبر  
داده است که هر که نفس خود است و جوش آنکه که می باشد  
بر او بدست خود میاید و نفس را بکار بد که صلاح او در آنست  
میداند چنانکه در قرآن نیز خداوند فرمود است پس آنچه میگویند  
مراقب بهوس است مصلحت در آنست و آنچه مخالف است صلاح



در آن چنانکه در صریح و لفظ شده و گفته اند که با کمالی و جلاله انوار  
 لشکران یعنی یک بهشت رفتن حاصل کرد و از دنیا بد که را سینه  
 و متابعت هوا و پیوس کردن و چنین رفتن حاصل میشود و خوش  
 گذر است و دنیا و تابع هوا و پیوستن بد که خراب و بدی از آن  
 دنیوی نیز چنین است و از آن جهت حاصل میکند و دو دو هم از آن  
 و از این بسبب است که در مقام تمیز عقل و عین بمعنی خیر و شر  
 شدن میگویند و است که آیه میگوید و دشمنان شما که بخندند و  
 که در آن حضرت کلام زیاده ای بدن شخصی بهم رسیده و چون از  
 مغیبت اخبار میبرد و روزی آنحضرت در حضور او دست مبارک  
 در آن گفته و صفات مندرستان بر روی درختی زیر پای من میخیزد  
 در دست خنده و بار او فرمود که من چه در دست دارم انص  
 یعنی کینه و در کجاست و از کجاست آنحضرت با او گفتند  
 بچه واسطه تو این مرتبه رسیدی عرض نمود بواسطه مخالفت بعضی و پس  
 که آن

پس از آنکه چنین کار میبود آنجناب غلطه سلام بر او فرمودند و آنحضرت  
 نمود و در مقام عتاب با او فرمود چه پراختلاف هوای خود نمود  
 آنقدر انصاف دارد و اسلام قبول نموده است کام دست مبارک را در دست  
 داخل فرمود و پس در دست گرفته و آنحضرت نفس گفت چه در دست دارم  
 ندانست از برای آنکه آن فرمود که این خیر دنیوی را خداوند  
 کرد و در آخرت برایت قرار داد چرا که در میان خنده از دنیا بد  
 زیاده نمیدهد و بهره دشمنان خنده را از دنیا بد میگیرد و مثال  
 آنجناب است بسیار است و ذکرش باعث طعنه میشود پس با فرمود  
 مرا بدست بگیر که من به اینها میزنم که آن را بجز خنده و کینه نیست  
 که نام و با خجسته خود را تمام را بخیر این برسان و این است  
 از جمله دعا هاییکه در وقت خواندن میگوید یا ای که الهی فی فضل  
 و لا تعالی فی کبریا که زیر که صد معنی او چنین میشود خداوند  
 را با فضل و احسان خود معامله فرمود و بداند و حق نماند با ما را

این حدیث در کتاب فضائل آنحضرت است  
 و در کتاب فضائل آنحضرت است  
 و در کتاب فضائل آنحضرت است



زیرا که اگر ببرد با بار خوار نمیشد بر جنت می دیکر ما نذریم زیرا که  
بدی و نقصان است و اگر آن را فضل معاند نبرد میدهند و اگر  
هر که صف او خیر و احسان است و لهذا در حدیث و احادیث  
معتبره فرموده اند که هیچ یک از اعدا و اخصیبت نخواهد شد بر عیب  
یعنی که هر که داخل شد بفضل خدا خواهد بود و خصلت عیب نخواهد  
بود و دیگر از آن جهت که هر که بگوید و شنید **یا خیر الله یا خیر الله**  
**یا خیر الله یا خیر الله** و **الله یا خیر الله** و **الله یا خیر الله** در جنت  
مکنوت هر نوبت جواب میدهند هم تو را ای خداوند هر که خیر است  
اطاعت آقا را خوب بگویم شبهه شد در عوض مکنوت جواب او را خوب  
میدهند و تو را در نوبت نیز بعد میبندم مکنوت از برای کفر است  
نیک چه چنانکه است تو را بر همه میباید و نوبت دیکر از برای  
ناکفرند پس آنکه هر کار بر او میباید پس از آن میباید یا الله یا الله  
و باری میکند در باب خواندن که هر چند از او امر و نواهی زیرا که  
او را

او را با میباید و در عین حال او را میباید از هر چه که خیر خداوند را که نشد  
نیز به نفس نمایند البته نهی است بر او و نهی است بر او که احتیاج به  
هم میرسد و اطاعت باعث رفیع آن میگردد و بهین معنی است  
و باری بر او است و میت و لیس را از نشین در لیس مقام نگذارند یعنی که  
خارج اب تو خداوند را سپار میگویم و تو را سپار بعد از او  
باری بیدارم و هر خیر را در دست تو سپارم یعنی که همه خیرات که بر  
بنده کن میرسد با اوست و نیست و لهذا و قدرت تو خداوند  
زیرا که ما را تو را بر هیچ کاری نمیتواند هیچ بدی نیست بوی تو خدا  
یعنی که هر چه که خیر بود بر اینک یعنی راضی بآن نیست پس آنچه از اینک  
بدی صلا میبندد نیست تو نیست بلکه از جانب نفس است که خیر است  
که شیطانی داخل است از جانب بدن شیطان ظهیری است  
و آهم هر است که شده یعنی راه خیر نهی بدن کسب تو او را راه  
منه بستی چرا که دیگران را هیچ قدرت بر کسب چنانکه در فرق



خداوند ذکر آنرا فرموده است **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُهُ** یعنی یکتا نیست  
و کرزی و نه مکان نبات و خلاصی از غداست خداوند مکرر گفته  
بودی تو خداوند باشد یعنی که در امور است خفتن تو نیست تو را چشم  
و چنگ زنیم کسی بخیر گفته تو باشی یا شیخ از رخ تو مغرب درگاه تو  
نمند حضرات معصومین صلوات الله علیه هم چنین **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**بسم الله الرحمن الرحیم** یعنی که بکن و اضرغ منزه میدانم منزه خداوند را  
از هر جدی و نسبت آنرا بنویسم نام و طلب رحمت و هدایت میکنم  
سپار با همه خود بهمان نسبت بنویسم بهم با اینکه اینجور نوع محبت را که  
کهن خیر و دیگری کردن ثبات هر چه را از تو میخواهم بنویسم  
منبسم ز کوار تو خداوند بر دیگر و جمع خیرات و مبرات درگاه  
و در خزان تو میباشم و بلند میباشم آنها نیز دار چوب که آنها را  
تو لا یزکی ریخت و نور قدرت بر هر چه خواهی هست **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**الکنت بکن** و اضرغ منزه میدانم منزه خداوند را که پروردگار تو

ایضا درستی

ایضا درستی به معنی که ایضا را این پروردگار روی زمین با تو میسر و گفته  
نام که بر برشته و بیجه آشکه او لا همه زمین در زیر کعبه جمع میشود  
در روز بخت و چشمه در فتنه آنها را نمایان فرمود و لهذا این زمین  
روز و حوالا ارض نیست یعنی روزی که زمین از زیر کعبه پهن و نمایان  
شد پس مگر پروردگار کعبه شمر پروردگار همه جای دیگر زمین پروردگار  
به گفته گفته اصل آنها میاید و میتوان معنی چنان باشد که هر که خیر را  
زیارت و دیدن تو نماید یا بد بدن خانه تو آید چنانکه زیارت کن  
هر که خیر را بدین را بپند به شتاب آنها را و از این جهت چنان  
زوارت الله بنویسند و معلوم است این معنی بسیار است و بسیار  
است که اگر خداوند را مکن از سپرد و آید که بهترین جای دیگر  
منزل سپرد و لهذا او را خداوند است العیسی در قرآن آمده  
که از طرفان بود حضرت نوح از او سپرد و آب با او سپرد  
بنده میاید او بلند میگردید و الا خداوند حقیقت در آن مکان است



چنانکه گفتند که شخصی از شهر زکریا به چشم معاندت نمود  
از او پرسیدند که بود گفت رفتم خدا را زیارت کنم و دیدم که  
خانه نبوه و چشم مغیره را زیارت کنم وفات فرموده بود و آنست  
خداوند همه جا پیش او او بر بنده اش نیکوتر از هر که که نشسته  
با او بنده است می باشد بلکه چشم من شده میوه بخورده که میگوید  
با بنمایند چنانکه گفتند که آن مال را بر او زینت گرفته که  
می پرسد و جواب از او می پرسد گفت که خدا را که خدا صریح گفته که خدا  
جستیم که منزلی خدا کی است گفت وزیر در جواب آنها جرات  
عقل طلبد و هر چه در این مدت فکر نموده و عقش را بنویسد  
بخش او میافزود و خیر است آخر هفته که بر سپاه رسیده و سر که آن  
مرد که نه آنچه کند و جواب پانی را چه که بدی شبیه شایسته  
مغرب در کا و خورشید چشم او را با این غم غم هم چه از او پرسید  
چه میوه از این مدت باین حالت هستی چگونه کار از او پرسید حکایت



خداوند بندگان را میگرداند و جانی را بر او نیست و خدای این  
فناست و کمال را از آن شخص بر منصف و زارت را با و ملا و وزیر  
نمیباشد که کسی که آید و خدای شخص را که از بعد از کسب آید  
بخواند و گوید که این کتاب را از او خواند کند و چون **و چون**  
**لا تفرق اللهات والارض حبها فاما لا تفرق اللهات** پس بگوید  
خداوند که آید ام و بفرستد را منزه است ام از برای خداوند  
افزون است از آنها معشایه را بلکه نمکانه را بعد از آن  
و آفرید است آنرا و ندانم را که هم که او فرستد و فرستد  
بجست طبعه نیز فرستد و نه که پس از آن پس چه آید و درین  
در ذکر ثبوت خواهد آمد در آن که هر کس که بخواهد در آن  
از بعد از حق و اسلام آوردن ام از برای خداوند خدای است  
کننده ام از برای اسلام پس هر چه که بگوید که او را بگوید  
خداوند او را را که بگوید دانست هر که از خداوند را که بگوید و دیگر

فادر هیچ بند نام **ان صلاته و نیکو و محبتی و عبادت ربه الی غیر اینها**  
این نماز و عبادت و عبادت هر که که او را بگوید خداوند بگوید  
هر روز و کار عالمان است و پرورش دهنده و تربیت نموده و به  
چیزی که میباید که عالمین جمع عالم است و معنی او نموده و  
کننده هر چه دیگر است و چون هیچ غیر خداوند نمیشد و عباد  
که واجب است بگوید پس و لا یاتنها بخواند هم میرسد و حال  
کفار چنان شد که هر چه بگوید از او از موافقت است آفریده او نیست  
و تربیت و حفظ او بقدر دل و پس هر که که او را بگوید که او را بگوید  
مشیت او تعلی کرد و نه که او را بگوید چه خواهد بود که او را بگوید  
بخواند و نه که او را بگوید که او را بگوید که او را بگوید  
و همچنین نماز و عبادت است با او را بگوید که او را بگوید  
که او را بگوید که او را بگوید که او را بگوید که او را بگوید  
بلکه هیچ عباد او را بگوید که او را بگوید که او را بگوید



چنانکه در صریح و لایحه شده است که خداوند حضرت موسی را  
و حی فرموده مرا بخونیکه بر نگزید و در جواب عرض منته که من حق خود را  
چنین کنم و حال آنکه بر عرض من از اعضا می که شکر نایم مخلوق تو  
و بجهت شکر تو دیگر به پا آورم پس هیچ کار را از خودم حرام نکرده  
که از خودم با لایحه است که **وَدَلَّيْكَ اَمْرًا وَلَا مَعْزِلًا لَّيْسَ بِيَكُنْ**  
چرا من و پروردگار عالمیان بسوی خداوندی که شریک از برای او  
و خدا نیست و چون تو می بینی که من از جانب خداوند خود چه  
که او در این باره از قرآن مجید فراموش منته خدا را بیکانک بر سپند  
و شریک از برابر او قرار نگیرد و من از جمله مسلمانان هستم چرا که او را بخیر  
او با پیغمبر پیغمبرش و خدای خلقی بخیر دارم و اگر العباد  
نباشم این نماز در دست نخواهد بود چه که اسلام شریک است عباد  
چنانکه در حدیث پیش نهیم از او که نماز که سب است از آن  
که گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** این را بخیر از عباد  
که

کانه که دیگر که در حدیث ذکر شد و این عبارت بهتر  
آنرا می برد و این حدیث را که از آن معنی است که بنا به هر مینا و  
مرجبه صریح بخداوند خود که شکر نایم مخلوق تو  
و خدا را و دلالت بر آنکه او را می بیند از نهان و آشکار چنانکه  
لغات که معنی خیال عمدت با زبان می باشد آن زن گفت  
قبول می کنم چنانکه در میان خود و پیغمبر و پیغمبر من  
جاء از این حدیث با زن گفت که در حدیثی که از او  
و فرمود که در حدیثی که در این حدیث است و او می بیند و توان  
و با تو شرط که من که ستمی نباشم که من که این حدیث خدا در حدیث  
یا چیزی را می بیند یا نه آن زن جواب داد که این حدیث با خدا  
راضی می کشم که او می بیند که این حدیث را من بخیر از او  
رجیم است یعنی رانده شده از در که خداوندی چه که می بیند  
پس خداوند چنانکه در حدیثی که از او در حدیث خداوند ذکر کرده



فرمود که او را از رحمت خود و صفی و آنچه حق است در بارش  
 آتش که نفس را آتش است یعنی آتش خیالات باطل که میکند او را  
 بد و امید پس آنچه را که راه صراط کند که می که صلاح او در  
 می چه خود بفرماید و تفهیم و خداوند خبر دلش بد است از صراط  
 خرابه و چنانکه مشهور است که هر که بد می میکند گویند او را  
 یا شیطانی است و آنچه که صلاح آدمی در است چند خبر ماله که در حال  
 از نفس مطهر عبارت از خیالات خیر صالح و شرف خداوند  
 در جانی از قلم میفرماید که نفس آدمی باز می آید که بر هر کس که خدا  
 نکند و در جای دیگر میفرماید که مادر روز قیامت نفس مطهر  
 گویند بر او بیایند که آنکه پسندیده بود پس در حقیقت  
 پناه بخداوند از شر خطی که میسریم چنانکه همین مضرب در صراط  
 شده است عجب از او که زما که واجب است قرائت قرآن  
 یعنی که خواندن سوره فاتحه یا سوره ادریس و سوره سوره

و از محمد پر چه باو سبب و جوب و انت که حق در سوره سوره قوا  
 تا قمر قرآن است یا یعنی که بخواند آیت که حق است آن  
 از لطف قرآن بنا بر آنکه هر که از برای جوب بگذرد که جوب  
 بشت و در سوره سوره سوره جوب دلش و در سوره سوره سوره  
 پس همه روزه هر آدمی که در سوره سوره سوره و لا اله الا الله  
 بر استجاب که از پس سوره سوره سوره که از بعضی  
 داشتند و بعضی صد آیه و بعضی سوره آیه و بعضی سوره سوره  
 که یک سوره عبارت از هزار و هشتاد و سه آیه داشتند  
 و با آنکه سوره سوره سوره که او را سوره سوره سوره  
 لا نامیدن او را با سوره سوره سوره که فایده معنی که نیست  
 میسر و این سوره سوره در اول قرآن است که سوره اول است  
 و لا یغنی عن رب العالمین و لا یغنی عن رب العالمین  
 سوره سوره که پس چند سوره سوره و سوره سوره در این مقام

و بنا بر سوره سوره سوره



ذکر میشود که مناسب است باوزان اذخره و لایحه که گفته این سر بر جهرت  
 حتم الا فاجر مرتبه نازل شده یا در کلمه معقله و دیگر در مرتبه خطبه  
 و غیره شش هفت آیه است و منها بعضی در حدیث بعضی در حدیث  
 هفت آیه در دفعه نازل شده و دیگر در حدیث آمده و در هر نازل  
 لا اقل خزانده شود و او هفت آیه است چنانکه چنانچه خبر کرده که بنم  
 گفته او که هفت آیه است در نصف او ذکر است و نصف دیگر در عالا  
 که نیکه در وجه اول را گفته اند پس هم از راجه و سواد است که در  
 در اینجا وجه در جای دیگر قرآن پس یک آیه از حوله بود و آیه در حدیث  
 و بنم نام جرم و چهارم تا آیه نیز هفتم تا نهم و ششم تا نهم  
 تا الضالین و لا اقل نیکه وجه بنم را گفته اند پس یک آیه از حوله  
 و لا الضالین راجه آیه نامیده این پنج راجه علیهم و صفی بنم  
 آیه دیگر شود و این هفتم از احمد تا آیه نیز آیه حوله شده خاتم  
 و از آیه تا و لا الضالین نیز آیه است و لا اقل نیکه بنم



بخرانکه در نماز خجسته رکعت سوره قمر سوره الفجر سوره البقره  
بقدر در تفسیر قرآن است بهین و سوره الفجر سوره البقره  
قل هو الله مقدم میدارم بسم الله الرحمن الرحيم یعنی بسم الله  
مخ در امورات خود شروع بنمایم که برای خود نیازی نیست و در  
خداش از ذات پاک نیایم خداوند که بخشنده و گناه هر یک از  
بنسکان در خوله در روز قیامت همیشه بلکه در دنیا نیز پس  
که عصبیان را بسپارت غیر از بر که را که خوف کشتند و گویند  
و همان بر این نیز میباشند هم در دنیا و هم در آخرت زیرا که در  
نعت وجه هستی بهمه این دله و سیه هر و در آخرت هر یک از آنها  
که خواهر مبارک زود و در شب میفریزد روزی در دنیا همه این  
سید هر چه موفرخ و چه که در خاک است عرکله است بر آنچه از لغت مفرغ  
چه در است و در زمین سفره عام او است بلکه در این دنیا که در  
موفرخ نعت و زرا صرف میکنند چرا که منافع دنیوی نه خداوند

بسم الله الرحمن الرحيم پس از برای موفرخ ناله بر که فرستاد مسکد  
تا در آخرت در غرض لغز بر او فراخی و وسعت چه چنانکه در قرآن  
مجدد با بهین معنی فرمود است و در حدیث آمده که اگر کسی  
نزد خداوند بال شیه فایست مسپ به آینه کاف و لغز را از آن بگذرد  
ابداً حصه نرسد چرا که هیچکس دشمن روی نمیکند و لا رحمت خداوند را  
پس شایسته که فرستاد و لاند و لاند الفظ هر چه در جیم هر چه ذکر شده  
هر مشتق از رشم میباشند و ذکر یک معنی از ذکر دیگر میباشند  
چرا که اقول دلالت بر معنی اول دله یعنی نعت دنیا و جیم دلالت  
بر معنی جیم یعنی رحمت آخرت میکند و از این بر جیم نیز اول  
بر جیم مقدم داشت چرا که معنی مقدم بر جیم اول میباشند **الحمد لله**  
الحمد لله یعنی که سپاس میکنم و خوبا زبان میجویم از برای خدا  
و ندیکه رو رود که رقصیان و آفرین جنین و انسان است  
که حمد آن خوبان نیز گویند که در مقام نعت باید غیر از خودها



و مراد از او در اینجا ستر است زیرا که در مقام معرفت همیشه چنانکه  
که خداوند تعالی و جبر و رزی را به یکسان دل پس خداوند  
لازم است تا برین پایه آنکه در مقام معرفت است و در مقام  
والن کرم لازم یک معنی که اگر سکر مکنید از غیرت را برین پایه سکر مکنید  
و شکر مکنید است سکر نیست از غیرت که گفت سکر مکنید  
پس معنی این آیه چنین میشود که در مقام معرفت با سکر مکنید  
سکر با لازم سکر و در مقام معرفت اند عالمیان است چرا که سکر  
حقیقی او است چنانکه در مقام معرفت با سکر مکنید و دیگران معنی  
دیند معنی ظاهر سکر در آنکه از مال او است و برین پایه  
او باشد چنانکه در خبر و گفته که یکا از غیرت خویش مکنید  
خداوند که خدمت یکا از سکر مکنید که خداوند و بار او قدر  
رفت نماید و حی باو شد که خدمت پر حضرت یونس  
چرخ خدمت او رسید او را در صحرا دید که خاک خور می نمود و چون

از آن

از بر آن بسته بر جوش که لکه چوب شتر مرغ در کعبه و بار بار  
بشتر باو رسید و آن شتر مرغ خارا را از او خرید و بهش را که از او  
دیفت نموده بدکان خیار لیس مان جو بر خرید و خیمه نمود  
بنام او که بر مکر چند او مذکر آتشی نمید که خارا خلقت  
فرمود و توان که شتر مرغ را در و قدرت صحت را بر تو  
عطا نموده و شتر را خیمه رسیه و جوار تو آفرید و زین او  
خیمه ای که در مقام و این مان بحث او را نصیب مرغ نموده ای پس  
سکر تو را بجا آورم که همه از شتر مرغ تو سپرد و چون شکر خداوند  
بر بند و لازم شد بهتر آنکه او را بلفظ بجا بیاورد این کلام  
چرا که در صورت و گفته که حمد ستر است و سکر مکر خدا را  
آفرینده که حمد او نماید و از این ستر است ستر شده که می  
هر خداوند و در میان آن حمد خدا را گوید تا باعث ناله نباشد  
که در آخر حج آید یعنی یک خداوند خداوند سکر مکنید



در دنیا و آخرت و آخرت و آخرت کنان است هر که از این دنیا بگذرد  
و شب که بکمر این کوه پادشاه است و ذکر شد از کلمه بسم  
جزو سوره نوح پس این چه لفظ در این سوره یکبار ذکر شد و اینها  
و او که گزشت و بسم الله پس با هر سوره ذکر می شود و احصای هر یک  
ند که بلکه در شروع هر یک از ذکر آن به اینجه چنانکه در حدیث آمده  
شده است هر کاری که با بسم الله باشد نام خالص ماند و چنانکه  
قبول می شود بسم الله جزء سوره نوح و حال آنکه در قرآن مجید چهل و چهار  
نوبت ذکر آن شده بهر معلوم که اکثر است و خوشتر است  
در قرآن **بسم الله الرحمن الرحیم** خداوند اختیار داند و بیکبار  
در روز جزا آن که قیمت بهر که را بخوابد و بخت میر  
و هر که را بخوابد معذب نماید و در حدیث آمده است که هر که را بسم  
که بار و بخت نماید چنانکه در قرآن مجید همین معنی را بیان می کند  
و اگر گویند که چهار روز قیمت را که خداوند در حدیث  
مست

آنکه از برای خداوند و ملک او پیشتر بسم آخرت بسم دنیا چنانکه  
در قرآن تصریح بآن فرموده جواب گوئیم چنانچه علم باین است  
دنیای پس علم فساد و معلوم که هر که او را در این دنیا بگذرد  
بر خلاف عکس ضرورت است پس ذکر او را و از این است که  
از آنکه دنیا نیز از برای آخرت و مقدمه است چنانکه در حدیث آمده  
که او را شب بهر زنده فرموده اند اینها هم در وقت مرگ ملک  
بالت خوانیم و اگر او را با آن دانیم یعنی یک ملک خوانیم پس معنی  
می شود خداوند آن را روز قیامت و اگر بخت کند که در این  
آخرت را خداوند فرموده جوابش آنکه خیر دنیا و آخرت است و از این  
بروستان خد او را شکر می کند و ایند آخرت را نصب می کند  
معلوم شود که پادشاه دنیا و آخرت و از این جهت او را راکب  
ناله برسد نام میبرد **بسم الله الرحمن الرحیم** لا اله الا الله  
او چنانکه با بخت خود او را که این بسم و شکرش میکند

خداوند



بت پرستان که بهمان میسر شد و عبادت میکنند و بتی  
نه آنست که از چوب یا سنگ یا غیر آن به با وسع کنند بلکه غیر  
آنها نیز می باشد چرا که همه که محال اطاعت او را نمایند و خدای  
نه بجهت اینست که رضای او را بر رضای خدا پسندد و در حقش  
او نموده است چنانکه در حدیث و گفته شده است ما سئل عن رجل یقول  
یعنی هر چه تو را باز دهم و محروم و دهم که نه تو را از خدا و او  
پس آن چیز نیست تو خواهی بود و در قیامت تو را با او محو خواهد نمود  
الحقیقه این فقره پس در است از بر این غافلان که هرگز رضای منو  
بر رضای خالقان پسندیم و از این سبب است هر که در مقام  
عقده بر میگوید یا لایک نعبد و لایک نستعین و در خیال اینچنین  
با زبان بادل معانی میگوید هر چه از آتش فرستاید بدان  
در دل پنهان چنانکه گشت و خداوند در خلق مذمت آن  
که زبان چنان میگوید که آنها را در دل نهاده بلکه فرموده است ای

باعت غضب خداوند میگوید و پس درست نیست جز آن لایک نعبد  
بگوید آدمی و در رضایت دیگر از این طلب و لا فخره در هم  
او چنان میگوید که بخیر نوحه او مذکبی و دیگر بت که آن طلبی  
نمیکنیم چرا که هر چه نفعی و دفع ضرر را از تو میدانیم و دیگر  
فکر آنست که بمانیم و این فقره کلام آگاهی از برای بت که آنست  
بخیر خداوند عالم کسی دیگر از بنم زیرا که از او هیچ کار حسد ندارد  
چنانکه در آیات و روایات بسیار وارد شده و بکرات و مراتب  
تجربه رسیده که اگر که مر از دیگری طلبی یا دفع ضرر را  
نمائیت الله سبحانه و تعالی ما را به این سبب است که ما را به این سبب است  
ما بت که آن و برسان ما را به این سبب است که ما را به این سبب است  
که بخیر هم او بهشت است بر هر چه که او مقصد است و کفر هم  
عاقبت است زیرا که دنیا نه آن هیچ است چنانکه خداوند در قرآن  
احد است بآن صفحه است از این سبب بقدر دو این بدترین



مشقتها و او است چنانکه در حدیث نیز آمده پس از منطقه  
 میانی بخوابد و بگوید الحمد لله که جناب محمد مصطفی بنده و پیغمبر  
 پیرای اولیا که حضرت امیر المؤمنین هستند و از طلاق و اهل بیته  
 هرگز طلاق نشدند و طلاق مطلقه خشنود و آخرت و اولاد و از  
 بعضی علی مشغول است و چنانچه و آخرت و اولاد و از  
 مبنای خواب بر تکیه کند و در شرع این امر حرام نیست و عیسی  
 طالب ناله بر یکدیگر آنها کرد و چون آخرت و اولاد و از  
 و بماند که در آن دنیا بر دل و باطن و از آنجا که این است  
**اللهم انی اتقیت علی بن ابی طالب** که از راه راست بگویم و بگویم که این  
 است که بار بار از آن میگوید و بگوید که تو گفتی این  
 و از حق و نفی بر آنها میدیدم که راه مسلمانان است چرا که در این  
 پیغمبر و جناب خاتم الانبیا هستند و در این بر تکیه است  
 افراط و تفریط باشد و بگوید که این را طلبیده و از خود  
 در حق

در حق و ولایت ملاحظه آن است که جناب محمد مصطفی بنده  
 و کافریم و پندارند ما این حضرات غلامه که او را خدا میدارند  
 و خارج که او را که در می بیند از یکجا جاعل حق او را و خلق خدا  
 میگویند تا بفهمی که همه که رای خدا را می بیند و از حق و اولاد  
 خداوند و همچنین در هر کاری طریق و تقیض خوب است **عدل**  
 و ندی چنانکه او را عفو معاشش نیز میگویند و در قرآن مجید  
 بآن شده است آنجا که میفرمود و من نوت کلمه فیه او را خیر است  
 و باید که الا اولاد و اب و بن یکدیگر که دل و دل شده به از جناب خدا  
 و ندی عفو معاشش را پس خبر پاری ما و دل و دل شده است لکن  
 مشقت این نیست و خوشتر میزند که در آن میان از یکجا و نیز در کلام  
 مشهور است خیر الامور و اوسطها یعنی که امر خوب است که در میان  
 افراط و تفریط باشد و بروی توسیط نمایند **و علی بن ابی طالب**  
**و لا یضایق** یعنی که اگر راه طلبیده و از خود



عملیان نه راه و طریقۀ نهایی که است که غضب که تو را بشین  
 بسبب لغو و کنه آنها که حضرات میباشند و نه راه که نهایی  
 شده اند و بسبب افراط و تفریط و راه حق هر شده اند که نه  
 از آنست که بسبب افراط و تفریط که چه اولین را منصف و چه  
 میخوانند و آخرین را ضالین با تفصیل که چگونه است در اول  
 لغو و تفریط و چه تمام افراط و تفریط که است پس این آیه در حق  
 نصیحت از بارش است که هر که در هیچ کار از کار افراط و تفریط  
 ندانیم بلکه همیشه با عدالت و تقصیط باشیم که میانه روی را  
 نخواهیم و نه از آنست که از آنست که رفتار ندانیم و راجع همان  
 میوه نیز آنچه در تفسیر لغو و تفریط گفته اند که منعم علیه السلام  
 که علم را دارن و عمل آن را نمیکنند و غضب علیه السلام که  
 علم را دارند و عمل آن را میکنند و ضالین که علم را ندارند و عمل  
 ندارند پس اگر آنها در حیرت و ضلالت است که چه کنند چنانکه

از طین و غضب خدا میشوند که چرا عدم داشتند و عمل آن نمودند  
 و ازین جهت است که در حدیث و لغو شده آن لیل النبی  
 خون من ریج الى لیل النبی که یعنی که لیل النبی و اصحاب حبه  
 میشوند از بوی بد آن شخص که بوی خوشش در دنیا عمت  
 و پاپن بسبب و لغو جهنم شده است **بسم الله الرحمن الرحيم** خیمه بود  
 شد اعلایه ذکر بسم الله ذکر نبرد و الا لا تخفیه سرایان  
 است در عقب میاید چنانکه در پیش بیان یافت میبود که ذکر  
 پس اینست شرافتی دیگر است از برای سوره قدر و التخریه  
 نسبت آن سوره که زیاده بر آیه میباشند چرا که عدد و شش با نهم  
 میرسد و عدد و ده از هم اعداد اعداد است چنانکه خداوند  
 در قرآن مجید ذکر آن را فرموده و وحش در محقق میسر شده  
**فمن الله امره بکون** بگوئی محمد با هر یک از امتان با بگوئی  
 بنده و با هر یک از دیگران بنا بر خلا که عمل دارند که لا خیار  
 از طرف منبر خداوند با تحباب ختم لامپ با بوضوح میباشند



یا هر کس از ایشان هم که خوشه و لنگه و حق قول و حجت  
آن سبب انچه آمد و ذکرش نیست الغرض طرف این سخن هر کس  
چنانچه از او صاف پروردگار و مومنی چنانچه حکایت  
و جواب این است خداوندی است و همانند آنچه که سبب  
این سوره آنست که حضرت امیر کبیر آمدند خدمت پیغمبر ایشان  
عرض کردند که خداوند خود را از برای وصف کن تا او را بشناسیم  
این سوره را نازل شد که هر چه صفت می نویسی آنست که خیرند پس  
پایه دیگر چه شناخت و گفت مثلاً که پدر فلان یا پسر فلان یا  
یا زن آنست پس خداوند شد که یا می شناسد و همانند آنچه که  
می شناسد و از دیگران شناخت او را بکار آنست و از آنکه  
جمله او را می شناسد و در حقیقت و در صورت آنکه می شناسد چنانکه از  
چهار نفره آئیده معلوم میگردد **وَاللّٰهُ اعْلَمُ** یعنی که خداوند است  
بمان موجه می شناسد که منظر و مقصود و همه شده در سوره  
حقیقت بیان است چنانکه در سوره انعام می شود و در سوره

او صاف

می آید چنانکه خداوند در سوره جاثیه از قول بطریق مثال بیان  
فرمود است و ثبات است چنانچه خدمت معصوم رسید عرض  
چند کونه بناسم فرمودند که لاشی سوار شد اعضا منزه از  
لایحه کشتی طوفان شد عرض که با فرمودند لاشی و کای  
برسد که قطع امید از ما خداوند دیگر لنگه کشتی عرض که با  
که آنوقت امید بکه می دانی عرض کسی امید و از بعد در پیش  
فرمود فرمودند همان خداوند پس آید در حقیقت از برای  
آنکه می آید اگر چه چگونگی منزه موجه بر صفت مذکور  
جواب آید که آنچه از او صاف او را نفهمیده همین است او صاف  
شمار در مقام می شناسد و از آنکه می شناسد خداوند شده  
که تولد از فرزند او یا با و بود و گفت او پدر فلان است  
زایشده شده از دیگری است تولد از پدر یا مادر او  
و گفت هر پدر فلان است پس او را هیچ وجه به نامش











اقرار بصفات شریفه و ملت خیر اند و همه با و متبعتی چند  
 حاصل بآن میشد که رکوع و کعبه و نماید تا خفص خا<sup>اطفا</sup> و  
 ذلت در سجده بیشتر بود و از این سبب او را در قرار دلفرو<sup>و</sup>  
 بکتمانها یا آدمی بخداوند ناله از هر رشت چنانکه در حدیث  
 و لغت شده که لغت یک زمین و معنا از برای مبنی و بخداوند  
 آتوشت است و او در سجده بشو و خشنایانها یا مبنی و بخداوند  
 خف میشد چنانکه در حدیث و لغت شده است و الصلوة و زبان  
 کل یعنی نارضایتی بیک شدن مبنی و مضمون بخداوند خف میشد  
 پس هر چه سبب خف یا در آنست بهر آنست لکن چگونه است  
 در ذکر رکوع لفظ عظیم واجب شده و در ذکر سجده لفظ اع<sup>ع</sup>  
 و در سجده خف آیه شریفه فبک العظیم نازل شد  
 پیغمبر و صفه که قرار میده او را در رکوع خف یعنی او را  
 رکوع خف میده و خف که میده اسم رنگ لایق نازل شد  
 الفز

آنست و صفه که قرار میده او را در سجده خف یعنی او را  
 سجده خف مکنید و احاطه در میان اینج آیه ما این در ذکر  
 آیه لفظ اسم دل و ذکر ناله چنانکه مراد از اسم در با صفت  
 ذات او است و معلوم که مراد از لفظ او نیز ذات او است  
 هر چه بگوید که ستر در حدیث و در لفظ عظیم را ذکر رکوع  
 و لفظ ای را در سجده را در طاک آن بنوع خف که می رکوع  
 کو چنان خف را از برای خداوند اظهار مینماید نوکران و اولاد  
 که به لایان خف عظیم میشد پس مناسب چنانکه اقرار به  
 خداوند خف کند و او بلفظ عظیم حسیه خف چنانکه کثرت و خف  
 میرسد و روشی و ذلت پستی و خواری خف را از برای خداوند  
 رغبه رکعت به شفعی از برای ذکر پناک افند پس مناسب  
 اقرار به بندگی مرتبه ناله نماید هر که در میان خلق و مخلوق  
 هیچ بخت نباشد چنانکه کثرت و او بلفظ ای حسیه



گفته چگونه است در این مقام افرا بصفتان مستقیم را در  
 بصفتان ثبوتیه شده است زیرا که بسبب آنکه که حال پس  
 جلال است پس خداوند را متصف بصفتان نسبت به زیر این  
 متصف بصفتان ثبوتیه نیست این چنانکه عبارت مشهور است  
 که از آنکه تکیه پس از کمال است و در خصوص نسبت که این معنی  
 میوه که اولاً چون را از مس زوایا و از غیاث فارغند  
 پس از آنکه او را بقیع غیب میگرداند و آری این ملکه نفی صفت است  
 مقرر با ثبات صفت ثبوتیه را بر او میباشند چنانکه بر این  
 دلالت دلالت یعنی که هیچ معنی با تجرید مصاحبه نمایند از ادوات  
 که نسبت است ذکر این التجربین است این معنی که ختم آدمی از تجرید  
 او را بخوبی که نسبت سر بر دل و را نبینند و اگر نور که بعد از  
 خردا به بعد و صدر نشانی است که نسبت با رتبه رکعت با حجت که از  
 و التبعین خدا را بر زمین که از دو بگوید **بسم الله الرحمن الرحیم**  
 و بگویند

یعنی طلب آمرزش میکنیم خداوند خود را که روزگار در حق  
 از کنا مانا که که ام و میکنیم توبه و بازگشت میکنیم نوی او پس  
 در معلوم است گفته است که آن خدا را از معصیت و نافرمانی خدا  
 نمیباشیم پس اگر او را بطلب آمرزش و توبه زایم که این معنی  
 آن را بر همه دل ما را فرود خردا گرفت و قیاس آن از نظر مانا ام  
 خردا شد چنانچه در حدیث و دلالت است که چون که معصیت  
 نماید لفظ بسیار میگوید در حدیث اگر او را بتوبه یا پس نموده و زایا  
 که این توبه و الاله لفظ زیر که میگرداند و مانا که نام دل او فرود  
 که در معنی آمرزش عفو از عقوبت و سیات بر کناه است پس  
 طلب آمرزش از خدا میکنیم معنی آنست که خردا به بعد از خدا میطلبیم  
 مرا کنا مانا که که ام و میکنیم گرفتار نفرین چه در دنیا که مرا قیاس  
 و رسانا بد که نشسته از آنکه بیلاهای دیگر مبتلا سازد و چه  
 که مرا بتوبه و جنبه نوزاد معنی توبه پس از آنکه نشسته قصد



باز منشن در سینه است چه معنی او بارت است و معلوم  
که چنانچه می بارت بد بکری از رو سبب خفه منق خيال کار  
که مخالف طبع اوست نملار و که کند و آنچه در بانی از چنان کار  
که پستان می باشد پس فاحصه این تو بهما که می گنیم زبان  
و در دل اصلا پستان نیستیم و خيال بدان کار را نیز در مایه  
توبه بخور به و خفه راضی که ن با خدا را کول زدن است  
است خدا کول می خور و بلکه سبب کاش را که خول کول او است  
کول میزند چنانکه در قرآن مجید چند جا تصریح بآن فرموده است  
سبب کاش با ما کول و خفه می کنند و هم با این کول و خفه می کنیم  
بهتر از کول آنها می بینیم و البته سبب را می بینیم و خفه در  
می بیند سبب حتمی است خداوند بر ایشان جناب حتمی  
بواسطه خورشید این از خداوند عالمیان لغت این است  
در دنیا رسوا کرد این چنانکه ایشان پیش را بعضی معصیت که

رسوا میفرمود بلکه علاوه بر این لغت نه لغت دیگر از سبب کاش  
بر این است چنانکه جمله آنها را خداوند بای حضرت پیغمبر  
پایان است و الله است و در آیه مبارکه آمنه الرحمن است باین  
است و تفصیل در اینجا کتبش نملار و از این سبب این است  
بر جوته می خورند زیرا که جسم خداوند با این نملار بر مایه  
می باشد الغرض خفه را باعث می باشد یا خداوند از سبب کاش  
این کول می کند و کاش می کند که باعث می باشد او را سبب کاش  
ما خداوند که زیرا که جمیع خوابیم و بدان که می بینیم سبب را می بینیم  
معصون حدیث است و لهذا در حدیث و لغت شده که چون  
در کف نملار خداوند از له می قبول فرمود دیگران می بر او  
و همچنین چنانکه از له می قبول شده با در عیالشن قبول می شود  
که چنانچه آدمی لغت او را نملار می باشد و عیب طبع که نملار دیگر  
معصیت نملار که با اگر کند بتوبه بکشد خول کول که و آنکه







ذکر او را نماند و معنی هر چه چنان میگردد که گریز از هریدی  
و تولا را بر هیچ خوابی بکس نشاید بخوابد و اندکی لبان لغزش  
این ذکر را گفت رخسار دوست در آن عکس نشستن از برای سجده  
است یا بمعنی که اولاد شما را بر زمین نماند و آنگاه  
بلند که اند پس از آن دستها را از زمین بردارد از او  
نماز که سست است ذکر قدرت است بمعنی که خدای از قدرت  
حد و سر را بگفت تمام نماز فارغ شود دستها را بلند سازد و بگوید  
مما ذرو متعابد صورت او که گفت دستهایم رو بآسمان  
و پشت آنها رو بر زمین باشد و آنگاه خیزد و بگوید که شکر خدا  
یا بر خیزد هر چه باشد بهترین آنها چند خیرات از محضات و مطهرات  
و این تغییر شرح یک از محضات و دیگر از مطهرات است  
پس آنکه بگوید **اللهم عافني من غيبي** و **لا تعافني بعدك** یا **یا کریم** بگوید  
اینجا او ندانم چه میگوید زیرا که در ظاهر فرموده باشد که  
عافنی

بطریق تقصیر و مرصع خفته که نظر با احوال ارباب دنیا و آخرت  
بزرگوار و مصلحت با خدایا و جزا و عیبی نه گفته رفتا رفتا  
با بر طبق عدالت خفته که همان قسم را بماند باشی و هر چه نقصانی  
اعمال ما که و باید بدی چرا که اگر چنین شود ما را در دنیا و آخرت  
هیچ خیر نمیخواهد بیه بلکه همه قسم بر خیزد و خدایا که خدایت  
سستی ذکر یافت که جناب پستتر فرموده که هیچ یک از اینها  
و اخذ نیست بخیر باشد بخیر از عیب خود که اعمال نامقصود  
و بسبب شقاق ثواب میگرد و نوشته که حضرت مرسی رو بر  
با خداوند غرض منه که خدایا دارم گفته حکم بعد از و رفتا بعد  
تو را به چشم جواب رسید که برو در فلان صبح او در دخی که بر  
جوی آید پشته بنهاند و آنچه پس متعرض شود خدایا  
ملاحظه فرمود که جواب آید بر سر آید تا خدایا پاکیزه که آید  
نه عیب است که را بر زمین که آید و کار خود را



خواب برده کنه که را فراموش نموده و ما بنا ملاحظه فرموده و نظر  
بر سر آت آمد چون کار خود را که زمین آن کیه را برداشت و با  
سیرم با نوحه که بر سر آن آب بسید خیمه اشغال که خود  
میداشت آن جوان صاحب کینه با کشته بفرست جانب او نشاند  
خیمه از ملاحظه نموده و او مکرر بدو گفت بلکه حدین او سپرد و آخر  
او را بفرستید چون حضرت موسی از خداوند سرور و عباد  
به آن لایحه امورات پرسید جواب اینگونه رسید که اگر کسی را  
در رسم مبرور و مبین قدر آن جوان بنصرت آن مدیون بود  
و چون نمیدانست یا نمیدانست که در وقت آن جوان باقی مانده بود  
مقتضای عدالت چنان شد که آن قضا دادش و مال بصل  
این سبب را هم که تا چنان که و همچنین که هر قدر که جوان  
پسندید و نمیدانست یا نمیدانست حق القصاص بدر استیفای نمود  
و مردان نیز مقتضای عدالت چنان که هر که این حق استیفای

این سبب موجه شد ما نیز قاتل از جانب و آدم آن مقول القتل  
و لاجرم یعنی فکر مطلقا از اذکار رفت پس حکمت فرست  
یعنی از حکمتیکه باعث کیش کار نموده و او این است **سپاس**  
**فرستاد که آسمان و الارض بالعبودیه یعنی یکدیگر در خدمت**  
مبدانم فرستاد و ندید که فروشی و اطاعت نموده اند از برای او  
و زمین بطاعتی بنده که یعنی که آنچه در آنهاست از مملکت و آدمیان  
و حیوان و دیگر از این مخلوقات همه با طاعت او بند و فرمان  
به او را میسپارند و قدرت بر شرف از هر چه بخت ندانند **لا اله**  
**الا الله اکبرم اکبرم** یعنی که خدایا بجز آنچه او ندیده که علم  
دارد و کرم مینماید یعنی که آنچه از نبه که انش مطلع میکرد  
که معصیت و فتنه با بهار را میسپارند علم میفرمود و این را بسپار  
و عقوبت از سر بر نه و باز کرم و سخاوت بر آنها مینماید و این  
روشنی میدهد از چنانچه نصرت که روزی خداوند رفع



از حضرت ابراهیم فرمود که آنحضرت بدان مکان که مسدود باشد  
الهام رسد و هیچ پیک از دیوارهای سبز مانع او نمیکردند  
ما چیزیهای موهبه از خود را می بخشید آنحضرت چشمش در همه  
از همه وزن را دید که به هم نماندند آنحضرت بجهت در غضب  
ای از آنفرین که مردند نظر دیگر فرمود و مرد را که مشغول  
عمل بود پس شد این را به هم بجهت آنفرین که مردند چشمش  
منه در اجمعی را دید که مشغول شراب خواری باشند آنها را  
در راه آنفرین که مردند رفع حجب را آنحضرت موقوف شد  
هم نمیداد و دیگر که خیزد حضرت خود را نمیداد آن حضرت بخدا  
تکلیف میزد و جواب میداد که همه آنها را که توفیق در حق می بینم  
حکم میبایم چشم از آن فریبیم چه اگر از اولاد آنها خبر بماند  
بعمر خواهند آمد و مشهور است که تلخ پای کنند مابین خود  
و موافق با همین حکایت است آنچه در حدیث دیگر آمده است  
الحمد

که چشم خداوند مطلع بر معصیت که بنده و خود میکرد و در بار  
میکرد و لذا ما نظر بر آن نمیکند و صفت غضب او بجز آنکه  
که چشم فریب بر سرش نهاده با و میان که چشمش در امر عالم  
چشم از آن فریب نیست **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ** که زیت خداوندی بخیر است  
که بلند مرتبه و بزرگوار است نظر به همه موجهات هر آنکه خدا  
پس یک از آنها نداند و آنها جمیع بهم و هر شت اعتدالی  
بان دارند هر آنکه اگر دقیقه نظر رحمت از آنها بماند و وجه  
بر طرف میگرداند و اگر نبیند هیچ اعتدالت او نمک اصلا ضرر  
با و نمیداد چنانکه شکر گفته که جمله کائنات که در کف بر دانه  
که نبیند تشنه که بلکه اهل آنها از جهه آن چشم منظر  
وضع او گفته و نفعی بواسطه این معنی غیر این است چنانکه در  
قدسی در خود من کجایم بهمان و کسی مراد نیست نخست پس خلیل  
مراد است شانه نوم پس آفریدم خلق را بنده مرا بنده **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**

و این حدیث در کتابهای معتبره آمده است و در بعضی نسخات با کلماتی دیگر  
و این حدیث در کتابهای معتبره آمده است و در بعضی نسخات با کلماتی دیگر



**رسالة المومنين** يعني كنهه پاک و افروخته مسیحا مخرج خدا را  
که روز و کار و روزگاری است نه آسمانهای موعود است و در  
آسمان کیمیا از سترای موعود یعنی خورشید و ماه و جز  
و مریخ و زهر و عطارد و حدیث باین ترتیب که ذکر کلمات  
بر یک ماه و در هر ممرات باز نماید در سیم مرتبه شمس صریح  
مدام همچو بر سنج پنجم **بهرام** شنبین صریح را شمس در آن  
هفتمین است منزل که **رسالة المومنين** یعنی کنهه و آن خدا را  
و کار مریخیهای موعود نیز است عبارت از اقلیم سبعة  
بنابر قول حق در تفسیر آخر که هر یک از این اقلیم را اقصای  
پسند بر خلاف اقصای دیگری چنانکه محسوس است در آن  
زنگنه رسیده میزند و او میزند سبز و تیره و در ولایت م  
و سفید میباشند و این عراق عجم جمله اصفهان و صنها  
غیر طارقی محمدان شهر این شهر است سفید بایل بزرگ و قیام

آدم بهمان زیرا که او مشق از او است یعنی کندی کندم کون  
در وسط معمور است تقریباً چه که در آخر اقلیم سیم است و در  
جکا در حدیث مذکور است **و اما قیام** یعنی کنهه و اما قیام  
یعنی کنهه او نذر پروردگار رسیده نیز از برای آنچه در آن  
بعثت اقلیم از مریخیات است و آنچه در میان آنهاست یعنی  
در هر موضعی از مواضع آنها چه کس مدینه باید از چه پنهان  
و چه نمایان باشد زیرا که روزی همه آنها و تربت جمله است  
با خداوند است و کسی بخیر خدا آنها را نمیدهد چنانکه تفسیر  
که حضرت میدان با آن غرّت و جلال که مبداء است زیرا که حکم  
باطحان او پس همه از خدا خواست عمنه هر روز حصول است  
و بجزی و آلتی و وحشی همان او باشند چنانچه رسیده و  
از جهت انیم یعنی شمس که آید از برابر سمتی مستقیم  
قرار فرموده تا آنچه جمیع آوری کنند و از هر سو چنان



مرعه رسیدند هم صبا حی و بر سر از دیار فرستاده اند  
مال که بایسدان اجماع یعنی یکای سیدان کرسنه ام فرموده که بگویند  
خواهی تا بر روی مغول شد بخزیدن آنچه در اطراف خود  
جمله را بلعید باز میگفت بایسدان اجماع آنحضرت امر فرموده باز  
اطراف و اقطار زمین از برای او صد غنایند و بد او سپرد  
و آنچه میآورد و هر چه میخورد باز میگفت بایسدان اجماع **مالک الله جل جلاله**  
موجه سپرد و آوردند و خمر و باز همین کلام را میگفت آنحضرت  
در غضب آمده با وی گفت چه عرض آنچیز از برای جمیع خلایق جمیع  
که بگویم را خردی و باز اجماع میکنی آنرا بی در جواب عرض  
که که من همه روز تا قضا از خداوند روزی دارم و بر سر  
یکاد صبح یکادر ظهر یکادر شب و آنچه تا حال خورده ام  
نیم قرطامیست و هر قرطامی نیم دیگر باقی است و همچنین آنچه از  
پروردگار آنچه دلالی این معنی اقلیم است عبارت از  
دله

مشیت ما از آسمان اول و پروردگار آنچه در زیر زمین  
اقلیم است که عبارت از کجها باشد بلکه کاه و بهی که زمین را  
ان قرار داده **و رب العرش اعظم** یعنی بیکه خداوند پروردگار  
تحت بزرگتر خود نیست چنانکه در قول فرموده خداوند  
بر تحت منزل و لعل یعنی مستطابا و مشیت او عبارت از آسمان  
هستم مشیت که همه این شمارای آسمان بخیران هفت است  
که ذکرش شد در آیه مشیت و جمله هر چند در این آسمان اول  
لاکس چون آسمانها نیست نه صاف مشیت و هیچکس مانع دلیل  
نیزند پس بایکند لعل در آسمانهای دیگر شمار باشند و چنانکه  
در آسمان اول بایستد چنانچه خداوند خود خبر بآن ماله است خدا  
شریفه از تبار الله الدینا بر غیبه الگوای معنیش چنان میگردد  
و ندر ایش و لعل هم آسمان اول را بشمارگان نیست  
و لعل غایب است هر چند که جمله آنها در مشیت او مشیت و دلیل را



بدعی که جمله این ستاره در آسمان اول بلکه در یک آسمان  
اختلاف حرکات خاصه این است تفصیلا که این کجاست ذکر  
نداده و در خصوص آفتاب و ماه بانه محسوس می باشد اما در  
میتابد که چگونه است آسمان در این بدعی ذکر شده  
آسمان نهیم اصدا که چرا که همه که شمای شبانه روز  
از او پیش ذکر شده و او را بنابر شرع کرسی منجوا شده  
که کرسی بر بالای تخت میباشد و خداوند در قرآن فرموده که کرسی  
و زمین را فرو کرد است و جواب از آنست که این قسم بدعی که  
آسمان را هیچ ستاره نبوده باشد و کوه و ذل بر وجهش  
و لهذا او را تخت اطلس منجوا شده برخلاف با آسمانها که  
ستاره میباشد و دلالت بر وجه آنها میسر دهند و فیض  
از برای هر یک از خواص و عوام ممکن بود و این آسمان منجوا  
دلالتی بر وجه نداده و او را برای عوام ظاهر امرش می باشد

اندا ذکرش در این بدعی اند چنانکه لفظ ارض در قرآن مجید  
واقع شده مفرد و کثره جمع نیاید و بر عکس است که غالب  
آمده و منتهی که استعمال شده چرا که آسمان تعددش ظاهر است  
از برای هر کس برخلاف زمین و **و السلام علی آل محمد** یعنی که حرکت  
بالبرقعه لنگر و که فرستاده او نبی بودی نبی کائنات  
این رحمت دین را سپار کشیدند تا او را محکم و استوار  
فایت و برقرار نموده و آنها را مقتدر دین مظهری را که  
مکمل است بقدر شایان معنی هر چه از آنها با مانده  
این دین با تمام رسیده چنانچه در حدیث بیان تفصیل شده است  
پس این بدعی را حقیقه رحمت بجهت کشیده اند تا بد که صحت  
بر این کتب و اگر گویند که چه امر سبب آمد و انشا نبی حجت  
است که مرتبه رسالت بالاتر از مرتبه نبوت است زیرا که اول عباد  
از شد و دین بن بر طرف شود و شیخ گوید سبب آن چوم می باشد







هرست هر که چهره را از برابر او خوب و اینم خوب نباشد از برای او  
هر چند که از برای دیگران خوب باشد چنانچه لغات در روزی خیر  
واقف بر نامه ثواب عبادت که آن نامه که ثواب عبادت است  
چرا که بسیار کم است و نسبت به عبادت متعجب است از خداوند سبحان  
چرا که آنکه بجهت کم عبادت او میسر است اگر خواهی زمین نازل شود و با او  
مصاحبت کنی تا بقدر چنان که او را بگوئی که گفت که عبادت که کاش  
خداوند را ضرر میسر و تا این علفهای صحرا را میخور و آتشها  
لغزان عقل او را فسیل دهد که خداوند را چه میسر است که از خشم  
منشعب گردد و جنت بر خداوند محال است چرا که او مستلزم بر  
میست و بر کس مستلزم احتیاج و احتیاج لغات و لغات خداوند  
و مستلزم آن که خیر الابد است و نمیست و بر آنکه هر چه اول  
استعاش نهاده بدو خیر بود و هر چه که مابقی آنرا نفیست و غبطه  
آید و بنابرین صفت تو خیر آن میگرد و معنی چنان میشود

پان اساجسی باشد **اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ لَآ اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَ اَنْتَ اَعْلَمُ** که  
یعنی که شهادت میدهم من باینکه نیست خدا را بجز آن خداوند بیکه  
او را میبینم در حالتیکه او بیکه نه و شما میست و شما که در خدا  
از برای او نیست چرا که اگر میسر و نظر آسان و زمین بر جسم خنجر  
چرا که هر یک از آنها را عید بر روی بر دیگر میسر شوند و در دیگر  
بر جسم میسر و چنانکه خود در قرآن مجید همین مضمون را خبر داده است  
انبار با هر که که پسند که از روی یقین باشد و ازین جهت است  
که در این مقامین را در مقامات در قرآن در باران گفته اند که  
شهادت داده بر آنکه تو نیستی بجز خداوند هستی چرا که آنکه  
این از مضر و آن میسر و از روی میست و اعتقاد منزه است  
پان عبارت و عبارت آید و چنین خدای که فرستاده و مطب  
چهرم دارم و همین پر باشد چرا که آنها اصول دینند و در  
دین جزم و یقین معتبر است و مظهر و کمال چنان نیست بر پس



و فقره کلام و تحقیق پیش از بارش فدا آن که چون از غم  
فروع دین خدای فارغ گویم که غارت قرار با حصول دین خدایم  
تا عبادت از صاحب پسنداید زیرا که عبادات کا فرائی صحیح  
خدا نیست چه اگر آن اصول دین را اقرار ندارند و اگر که  
که غایت از نایب و رکعت تمام نیست بلکه تمتعه و سبک رکعت  
رکعت تمام شود جویش است که خدا را که او را خوب است بدان  
در رکعت است و از این بسبب است بر نید که چنانکه پیش از  
آمد و بقای آنها میرفتند دین و پیرو در آنکه پیغمبر است  
مستحبات یعنی هر چه از آنها با مانع این دین با نام میریزد  
چنانکه در مجلس بیان تفصیل آن شده است هفت رکعت است  
پیغمبر بکرانه لغت معجزه جانب عا این ابطال و فاطمه و حسین  
پیر و وار و شری و ارباب و دیگر بر آن ده رکعت افزوده که  
از آسان در شب معراج از برای تکلیف نبهان آورده بودند  
۱۲۰

بگو از لغات بسیار که بسبب است حضرت موسی از خداوند  
که نه و رکعت را به ده رکعت رسیدند چنانکه تفصیل  
بیان شده و آنست که محمد اکبر و رسول که نیکو و شهادت  
و که ای میسر هم پس از شهادت توحید خداوندی با کمال  
محمد بن عبد الله بنده حاصل است و بجز او دیگر را بنظر  
نیاید و ضعیف یکسری رضای او هرگز نشکستند و پیغمبر  
و فرستاده او نیز است بری نبهانش نامحکم کان را  
فرموده است از از لکه سر نفس را طالب است بر نایب  
خیر نفس مظنه خواست وی را دل و بر سر و خیر طریقت و طاعت  
مانع و بر نهم نهند دست بقره او را در سرش میدارم و پس  
نیخو اینم صرا که مرتبه رتبت بالا را از مرتبه نبوت میسر زیرا  
که توحید است و آن طاعت نایب است با بر بلکه مروج است بقره  
که هر مرتبه بر آن چنین باشد چنانکه گذشت و کسی که مرتبه بالا را



روایت است که او را بر مرتبه پائین نسبت دهند پس رسول الله  
منصرف در آنجا بخت زیرا که این ختم المرسلین بعد از توفیق  
عجیب است را بر زبان در ذکر بجهت آنکه مرسته او را بالا از مرتبه  
است چنانکه در حدیث تفصیل او ذکر شده **اللهم صل علی محمد و آل**  
**محمد** یعنی یکای خداوند خواستش دارم از تو که در حدیث  
بفرستی تو حضرت محمد بن عبد الله پیغمبر و آل او را به بعضی  
که درجه آنحضرت را در مرتبه بالا بری و آنکه که از مرتبه  
در نفی خفت و فایز و خاصیت این صلوات در حقیقت  
باید بود و بزرگ است بجهت عبادت پروردگار که پیش از اوست  
اخلاص باطن و بهین معنی باعث سبک در عذاب با ناله  
در ثواب مایک و در چنانکه در حدیث و گفته شده است صلوات  
شما عید حمت من و آلائه این بهره به برسد رسیدن آنجا  
ش عرکفته است بلغ العلی که گفت که چنانچه چنانچه  
صلوات

صلوات علیهم و الله یعنی یکای رسیده است آنرا بزرگوار بخت علیه  
و بنده بجهت کمال و تمام عباری دانش و روشن حقیقت  
ظلمها و تاریکهای جهل البس خیر صفاتش در علم باشد و یک  
جمله صفاتش پس در حدیث و رحمت بفرستند تا بنده که بر او  
وال او و آن این صلوات آید شریف است خداوند در آن  
محمد فرموده ان الله و ملائکته یصلون علی النبی و آله الصالحین  
صلوات علیهم و ملائکته یعنی یکای خداوند و ملائکته او صلوات  
بر پیغمبر و آل او و مومنین تا ما هم صلوات بفرستند بر آنحضرت  
بدید زیرا که این آیه بنا بر بعضی از اقوال در خصوص شهیدان  
و سلام آن و گفته شده پس در مقام دیگر صلوات نیست چنانچه  
است هم ذکر اسم آنجناب باشد و بعضی دیگر او را مختص با آن  
داشته اند پس صلوات بر او و جوادند و بعضی دیگر او را  
بر او و جوادانند و واجب داشته اند و او را تقدیم عبادت



و اقوال دیگر گفته اند که ذکر آنها را در کتاب عبارت از تعلیق است  
و شش در اینجا مناسب است با چیز که در اینجا مناسب است  
مقتضای این آیه چنانست که هر وقت در صلوات بر آنجناب  
سه سلام بفرستد چنانکه فرستیدن بر آنست بکلاف چنان  
که او را ترک که ال را با وضو نمیکند پس احتیاطا جمع در میان  
است باین نحو که بگوید صلا الله علیه و آله و سلم یا نعم بطریق آیه  
شریفه فرود و شش خمر را بر روز ماه باشد و در خصوص شش آل  
آنحضرت خلافت شد بر که اند که پناش را در کتاب نمیکند  
منتهی ام و مجاز از این چنانست که چنانکه هر کس از آنکه باشد که باز  
با وینا بند پس بعضی که او را جمع داشته اند که بعضی  
عبارت آنحضرت یعنی جناب امیر و فاطمه و حسین و ولید اند بعضی  
او را شش میزنند و معصوم دیگر یعنی آن چهار نفر و نه لام از آن  
حضرت سید الشهداء داشته اند و بعضی دیگر او را شش جمع

الحمد

آنجناب از سلامات گرفت اند که درینست این مقام چنان است  
مراد میباشند و بعضی دیگر که او را اعم از روح و آتش و عباد  
نیز و خدا در معنی آن گفته اند زیرا که این ن روح و بدن آن  
میکند پس رجوع معنوی نیز با آنجناب دارند و بعضی دیگر  
جمع است آنحضرت را معنی آل گرفتند چرا که هر که مشرب  
به این آنحضرت میباشد در حقیقه راجع با آنجناب میگردد و ازین  
است که در روز قیامت جمیع کبر و ادب و جلال و جلال و جلال  
و لهات پس این معنی خدا از مناسب است و لا کفر له  
ایم و امثال این چنان از ایشان خلد بر لبه زیرا که بدان چنان  
بر ایشان نیست بلکه آنها را حقیقه از آن محراب نمیشوند چنانکه  
نامیدن ایشان را با نفس دلاله بر این معنی دله زیرا که نفس  
هر نفس از این است نبوی که پوشیده و متبیین پس  
ولا کفر به باطن محبة معصیت و افراد که میکنند از او خارج میگردد

و اینست از آنکه بعضی از آنجناب است



چنانکه در حدیث و لغت آمده است هر کس معصیت نکند در حقیقت  
ایمان داشته باشد یا میت باشد گفت خدایان بهم نیز مراد میباشند  
که ذکر امت و ترخم را بنابر این میباشند چنانچه مذکور میگردد در بعضی  
معصوم دیگر مراد میباشند که با خود آنجناب چهارده میگردیدند  
اینکه شریفه و لغت ایشان که بهاء المصابیح دلالتهای بجز این دارد  
چرا که تفسیر بعضی اقوال چنان میباشد که چند اوند و لغت  
پنج سیزده نفر دیگر که در عصمت تا آنوقت میباشند و با خود  
اسم میچند زیرا که این چهارده نفر چهار هجده نام و چهار علقه نام  
و حسن نام و کیف طم و یک حسن و یک جعفر و یک موسی میباشند  
چنانکه خط بهرات و **تفسیر تفسیر** **تفسیر تفسیر** **تفسیر تفسیر** **تفسیر تفسیر**  
از لوات که بدرجه قبول ربنا تو خداوند شفاعت و در حقیقت  
از حضرت محمد بن عبد الله را در این امتش هر که را خواست  
از معصیت و گناه او در گذشتی بگذر و هر که را خواست کند

او را

تا که فراموشی را با هم نمیشناسی که بدرستی که انرا مانع قبول است  
او نگذاشته بلکه ما بدان را آن نیک بخشی و قلم عفو بر سر نام آن  
در کشی چنانکه مشهور است از زبان تو خداوند که میفرماید  
روز زبان فارسی حکیم نام این است خاک بفرستد به امر زمره  
**در حقیقت** اینست که آخر پیش دیگر من از تو خداوند چنانست که  
بند بگردانم مرتبه لغت پیشه را بن معنی که منزل او را از  
غیر سرشت در بالاتر از همه منازل قرار بفرماید چرا که او پیش  
و سرور ما پیش و هر چه مرتبه بالاتر است مرتبه غلام نیز پیش  
خداوند پس صاحب مراد چنان باشد که مرتبه و منزلت غیر از  
در هیچ مغفرتی نیست بلکه از لواط و اطاعت مرتبه است  
از همه اسم الله نیز بلند تر شود و **در حقیقت** **تفسیر تفسیر** **تفسیر تفسیر**  
من از لوات که لغت یک بگردانم تو خداوند بوی خودت  
پنج را بن معنی که سبب تولد او را بر شفاعت ایشان



کنا هم که راجع است از نعمت درجه و علو مرتبه او باشد که  
تا اوله که زیاده بر پایه شاعت را فریب و خد را با ی در  
از بهت رسد **آخر** تا معنی که خواش دیگر عرض از خود  
و ند چنانکه محو رغبه تا تو نباشد آن خواهش او را با آن  
پیشتر تا با او از غلبه شستی نباشد اوله که میمنت هم نمی  
در میان ما و او نبنداری که او در بهت جادو را در چشم  
جادوی بسبب ی اعمال بلکه از تقصیرات و گناهان مادر  
و افضل بر ما بفرماند ما را نیز مانند او در بهت جادوی پس  
او بهیم و شب که سر در تعقیب این چهار فقره دعا را از راجی  
آنکه خنجر آتش رحمت بر آنجا بر معنی صلوات از جمله امر که  
قطع به اجابت در این پیش مناسبت چنانکه خواستهای  
دیگر نیز با او ضم شود تا خارج با جابت آنها بلکه قطع بر آن بهر  
که از کرم خداوند است که در میان چندین امر بکار آید

باقی را در دنیا بد چنانکه خواهی از جمله احکام شرعی قرار ده  
که آنکه کسی چند چیز در یک معامله بخرد و بعضی از آنها بد باشد  
و خیر آنکه او را پس بر بد نیست آن چنان کند بلکه هر چه  
رو نماید با همه را آنکه بد و نیک و نیک در حدیث و نیک  
بسته را خواش از خدا باشد در مقام خیر است و صلوات  
بفرستد تا هر چه با جابت رسد از او کارزار کند  
و اجابت شایسته است از ربع است تا پنج چیز که می آید  
اول جود از رکعت ختم است فارغ که بر خیزد و آتش تمام  
بر قول می آید و در میان آنکه سوره حمد را میخواند  
بخوابد یا شپحات آید را بگوید و در خصوص بهر نوع که ام  
یک از آنها بر دیگر است و می آید هر یک با دیگری چند قول  
پیشتر که ذکرش در این مقام باعث طول میشود و تفصیل  
مطهر است و آنچه بنظر می آید شپحات بهر آن چرا



که در مصلحت چنانکه بر آنست چنانکه پوشیده است که نشسته است  
 باعث فرق در میان هر رکعت اول با این هر رکعت یا هر رکعت  
 و تمیزی بسیار مناسب است چنانکه واضح است علامه  
 در اختیار آن عمل هر چه قول شده است زیرا که چه در این  
 باشد و چه نیست بجا آمده است و با جمله وجه در مابین این  
 بار یعنی چهار گانه با وجه یک معارف در ذکر آنهاست  
 است و این در آنکه میگرد و بعضی گفته اند نه نموده اند که  
 در هر یک از این سه نوبت س قضا که اند و بعضی دیگر گفته اند  
 که یکبار در نوبت آخر گذاشته اند که لازم از آنهاست  
 نیست و او چهار نوبت است پس از این سبب و امر صورت  
 گفته و بنابر این سخن دیگر میباید که چگونه جلوه آنها را  
 با وجه یک نوبت است از آنهاست چنانکه پیش از این  
 که چنانکه قول از آنهاست چنانکه معلوم میشود یعنی از این

اسم نامیدند از جهت احضار چنانکه این قاعده متعارف  
 است در اغلب مواضع مالکچه چون تسبیح یا ک یا ک و آخر را  
 خداوند است از هر بدی پس او ابراهیم یعنی پیش از این  
 مستقیم است که گفته اند با الله چه بنامه را طیبان را  
 چنانکه از شرح آنها معلوم خواهد شد پس جمله را تسبیح نامیده  
 و او را تسبیح اسم آنها کرده اند و این مدعی آنست که چنانکه خواهد شد  
 تسبیحات اربع در هر یک از رکعت ششم و چهارم یا ششم یا  
 بگوید **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** یعنی تسبیح میخوانم و پاک و آخر میخوانم خدا  
 و نه خدا را از هر بدی یعنی تسبیحی که هیچ چیز که باعث بدی او گردد  
 که عبارت از صفات معصومه است نه سلبه یا سلبه یا او را  
 و از برای او چنانکه میخوانم و تسبیحی که سپاس و خیر از  
 کائنات را محض باو میدادم و از برای دیگر رو اندازم پس  
 تسبیح جمیع صفات کمال است که عبارت از تسبیح



بنویسد چنانکه که ثبت پس هر چند با وجه میاید از او باشد  
 و حمد که در مقابل است پس از برای او میگوید و عیب که هر چند  
 از عیب آن هم از هر که صادر می شود راجع با او باشد از آنکه  
 از او باشد پس امر نیست که مثبت و از او باشد که مضمون کلام  
 مستورات که العبد بذروا الفید بعینه که می در هر کاری  
 فکری و تدبیر میکند و خداوند هم تقدیر میفرماید پس اگر تدبیر  
 مداخل که غیر مسلم له و الا هر چه تدبیر است هر چه میفرماید  
 میگوید و آنچه تقدیر است بعد میاید و هر چه میفرماید هر چه  
 در حدیث و لغات و قبل از این نیز ذکر شده اند لهذا تقدیر  
 مقام تقدیر میفرماید که ثابت میگردند و وجه تقدیریم شرح  
 بختمید در ذکر هات که در ذکر رکوع و سجده پناشند از لایق او  
 انهم است ثبت آن چرا که رفع صرا و استیسا از عیب و  
 از قبل اول و تحمید از پس از عیب است چنانکه از تقدیر آنها معلوم

علامه بر آنکه توصیف خا از عیایب مفاسد را بجز بهیستی  
 نداند و لا اله الا الله تعالی که ثبت خدا را بجز خدا معروف  
 که از اینند و جمیع ما را خدایست چرا که اگر العباد بجز خدا  
 از برای آنها سپرد و هر که نظام آنها بر هم خفت و قواری معین  
 آنها نباشد پس خدای را که از آنها صاحب باید و بگری او را بخواب  
 و خدای را که باید که مبارکند و بگری خود را که نشان او را  
 چنانکه خداوند در قرآن مجید خود را بجز خدا نیست  
 که چنان در یک قلیم پس خدای نظام عالم را برقرار میگرداند  
 نه همه امورات او را خدای میگرداند خدای را بجز خداوند  
 بعد چنانکه آن مضمون اینکله توبه و سوره اخلاص است و الله اعلم  
 بعینه که خداوند را بزرگ تر از هر چیز میاید چرا که او را از  
 هر چه برتر میاید و دیگر از او در هیچ امری برتر نمیاید  
 او که او را که ثبت پس ای و ده خوشی نداند از او



نماز که واجب است بر تلبیه است یا معنی که چنانچه می خواند نماز خواهد  
نام نماید آنجا که رخصت طاهره خواهد رکعت چهارم و خواهد رکعت پنجم  
رکعت چهارم سه سلامی که ذکرش می شود بعد از آنکه بخواند یا بعد  
بیت که در آن می نشیند به بعضیکه با بزرگ پس اگر نماز او در حقیقت  
باشد نماز صبح همان بعد از آنکه اول ذکرش سه سلام بدو رکعت  
سه رکعتی باشد که نماز مغرب رکعت پنجم را بعد از آنکه اول باشد  
اربع یا بعد بخوبی که پانزده و یک رکوع و سجده یکا آید و بعد  
باز نشیند خواند و سلام بگوید و اگر چهار رکعتی باشد نماز  
و عصر و عشاء بعد از آنکه اول در رکعت دیگر باشد و در آن  
پس از نماز نشیند خواند و سلام بدو رکعتی که در نماز است  
بعضیکه با آنکه می شود هر چه را می در نماز حرام شده و بعد  
که در هر یک که نماز اول جزو بده و محترم که خبر از چند رکعتی  
بعد و بواسطه آن حرام میگردد و چنانکه این در ضمن در حدیث  
الکتاب

و گفته شده و بخوبی که پانزده است از آنکه بخوبی نماز هر است و تلبیه  
و با بجهت معارف از تلبیه ذکر هر یک است و بعضیکه پانزده خواند  
چرا که در آنکه از خلف و سلف بلکه در آن حضرات معصومین صلوات  
علیهم اجمعین چنانکه از بعضی کلمات ظاهر می شود بجهت نهایت  
تتمیم واجب از آنجا که لا اله الا الله و یا ربیع ان کرام  
لایسته یا رب یا رب و لایسته بابت تلبیه محبوب می شود بابت  
یا رب از آنجا خبر و تلبیه است و تلبیه واجب همان اخیره ام  
خلاف سپارد در میان عیان و دلالت که ذکرش در آن  
مناسبت نداده و بهتر است که بجهت صحت بدان ترتیب  
می آید با آنکه لا اله الا الله چنان می آید که صحت او را خبر و نشیند  
باشد مانند صلوات چنانکه در عقب او گفته می شود پس اگر نظر  
کنیم باین صلوات و سلام همان امتثال و اطاعت امر  
و آیه که گفته است پس اگر امر هر چه از بار واجب باشد







قدری بالا کند بکاتب فیه که رو بآن نشسته نظر کند  
 چپ راست خود هیچ التفات نکند و سر خود را حرکت ندهد  
 و معنی از چنین است در رحمت خدا با بر ما حضرات نماز  
 کنندگان با فرود ملک خوف که موقوف عملها میباشند  
 حیات و شهادت چرا که این رحمت مرامی کشند بالکلیه  
 ضبط افعال میسازند و نماز که از زندگان نیز رحمت میدهند  
 که واجب خود را آورده ایم و همچنین رحمت خدا با هر چه باشد  
 نیک خداوند عالمیان چرا که این مستحق رحمت میباشد  
 بسبب خبر که بیاورند چنانکه خداوند در قرآن مجید  
 بآن فرموده است چند نوبت پس از تحقیق هر یک از آنها  
 در شبانه روز پنج نوبت اولاد آنها نیک دیگر میکنند و  
 کوی یکدیگر میباشیم چنانکه همان اخوت دینی و معرفت  
 دینویز میباشد که هر یک در فکر نماز و از ارباب الهی که در

فقیر بعضی از ممکنان خود از علی جمیع آنرا علم میسازند که چنان  
 در جواب و گفت و عابد میکنند و تعجب نموده فقیر در بیان او گفت  
 من باز نمیکنم و شما را از جمله بندگان صالح خداوند میدانم پس  
 شبانه روزی پنج نوبت نماز در هر نوبت یک نیک عمل است  
 میدانم معنی او و میسازند یعنی طلب خبر که از خداوند  
 نمیکند و **وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ** در این سلام بعد از ذکر منتهی اند که اگر نماز  
 منفرد است آنرا کند بکوه چشم خود بوی جانب راست و اگر  
 جامع است خواه لام و خواه ماموم اثرت کند بکوه و در  
 خود بکاتب راستش یا اگر جامع ماموم بود و از جنب چپ او بکاتب  
 یا چپ هر چند دیدار بنابر قول بعضی در این سلام اثرت باشد  
 جانب کند از روی خود و در سلام وسطا اثرت بهمان جانب  
 راست کند از روی چپ که اگر نیت معنی او چنانست که رحمت و سلام  
 و نعمت خداوند بر شما باد ای تقی پس از خدا و ملائکه و ملائک



چند که چنین باشند زیرا که چنانکه مستحق آنستند چنانکه خداوند  
در قرآن مجید فرمود است و بار و صفی حق که او باریست  
میفرستد از برای ثواب که آن بپایان آید و از آن رکنها  
کمال بر روی روشنائی و هدایت و راه پایداری که خداوند  
تعالی عبادان و رسم فرموده است بلکه اگر شخص از کمال حاجت  
باشد خواه لام و خواه ماموم باین سلام قصد دیگر نیز نماید  
معنی که لام قصد ماموم کند و ماموم قصد لام پسرا که هر یک  
این سبب در یافتن آن دیگر قضیت حاجت را نشانه است  
پس شرح آن اول لازم است و او باین کلام حاصل میشود  
خط هر که دست در انداخته است باین معنی که هر که از  
او مقام فراغت هر یک از دیگری میباشد پس مناسب است  
این را با یکدیگر و بهترین عبارات آن است  
نماز است یعنی چیزی نیست که است آنها را در عقب نماز را

و آنها را تعقیبات بنامند و معنی ثبوت مبتدا پسرا  
که مراد از هر یک میباشد و استجاب کنسپرا که است  
که آیه شریفه فاذا فرغت فانصب را بعضی بر او حمل میکنند  
که ای بنده که خواهی از نماز خود فارغ گشتی پس متبادر خود را از  
تعقیب آن و در حدیث و لغت آمده است تعقیب از طریق  
منفعت در طلب روز و تحصیل آنست و لغت آن در زمین  
از رفتن بشهر و جای دیگر رجعت نکردن که هر که می  
هر روزه از هر طرح حق مال ثمر آنست پس هر چه تعقیب نماید خود را  
او فراتر که و عباد را آنها است که خواهی از کمال ثواب  
بزرگ از بزرگان دنیا متصرف گردی و همچنین او را  
میکنند و قدری با او صحبت میکنند و او را متابعت نیز نمایند  
از بزرگان و هم مقدمه ای میآوردند بمنزله استقبال و مقارنه  
بعدها و رند بمنزله صحبت و تعقیب میآید بمنزله متابعت از این



پان ظاهر میوه وجه در آنچه بعضی گفته اند که تعقیبات از بار در وقت  
باشد چنانکه مقتضای او نیز به در وقتش باشد معانی  
چرا که هر یک از استقبال و مضایعت بزرگان دینی در وقت  
آمدن و رفتن ایشان نیز میوه و باجگردد و تعقیبات بعد از هر  
ندله زیرا که در پیش خیر کعبه اند و بیشتر از آنها از خضرات  
معصومین صلوات الله علیهم جمعین رسیده است با او و بهتر  
از همه کبریات که پس از سلام دهان را شمرده اند و این معنی  
باطریق مردم بلکه عیناً نیز منافات نکند و لکن چرا که تعقیبات از جمله  
شیئهای نماز نیست و خروج از نماز سلام که پیش از نماز است  
حاصل میگردد چنانکه گذشت پس باید که در وقت نماز نباشد و این  
که ذکر شد دلالت بر آنکه در اجزاء نماز است چرا که تا آنها را بطریق  
خبر از مضبوط نماز با جمیع امور ندرند بلکه حدیثیکه در شرح کعبه  
محرمان گذشت از آنکه هرگاه آدمی در اول نماز شستن و وضو  
نماید

بگویند من هر چه هست کبریات نماز را با جمیع امور ندرند  
بدان او را کفایت میکند دلالت بر وقت میباید زیرا که  
بمحمول شدن اینست که نماز اجزاء نماز میباشد چنانکه پیش از آنکه  
محمول بر هر رکعتی باشد پس مفت از آنکه کبریات حتماً میگرد  
وده از برای هر رکعت هر رکعت پنج از آن یکت بهت رکوع  
و چهار یکت سجده و یکت از بار شستن و شستن و وضو جمع  
این در علاح بر لکه گذشت در شستن محمول بر چهار رکعتی باشد  
و یکت شستن یا شستن کعبه و واجب است تا محمول گردد و این  
قسم باشد که کبریات ثلاثه است و از اجزای نماز است  
که تعقیبات چنانکه شستن کعبه و کعبه الا حرام و کبریات  
و از اجزای نماز محسوب میگرد چنانکه نماز گذار حتماً و لکن  
آنها را مقتضای نماز و در وقت پیش از کعبه الا حرام آنها را بخوبی  
چنانکه پیش از آنکه و باجمله بهت از برای آدمی چنانکه این



کبریا را زن نماید و صورتش باشد که کشت هر چون با حیات  
 و سلام پیش ما نیست که دروغ را از قبیل کز دهنده است  
 منافی از منافات نماز از او رونده است و سنهای خدای  
 پس از سلام دلان است و سینه مقابل کوشش خدای  
 بقسمیکه گفت آنها بجانب سینه که و بگوید نماز نیت  
 و شرح او در بیان کبریا الاحرام کشت جبینی با عاکه میل  
 که آیه شریفه فضل ربک و انحرأش با منقلب بند نامعنی  
 نماز که از جبهه هر یک از سنان بکشان و سنهای خدای را تا بچشم  
 عرب او را خورشید خوانند بالا برید پس از آنکه مغول است  
 دیگر شده و آنها سوار است چنانکه مذکور گشت و آخر از منبر  
 قرآن را قرار و در چنانکه این شیه از حضرت امام رضا ان  
 که در مجلس شریف و استند مشغول شده است بلکه کریمه فاضله  
 خالق را بعضی صبر می نمودند که بخوابید ای حضرات

نماز او را

هر روز با برادر از آنجا که در آن شهر از قرآن پس اگر کسی سر زدن  
 پس از نماز صبح برادر قرآن را بخواند بحال اجتناب از با آله  
 و در تحمید و بیان انداز آن که آیه شد است خلاف شد  
 شده است و در محل خدای مطهر شد در انبیا ام عاده خدای  
 با اگر توبت سوز قدس الاله احد یا چهار توبت سوز فلان  
 الاله فرخ بخواند سوار مناسبت دلچسب را که در حدیث آمده  
 شده است از آنکه هر یک از آن سه و این چهار حکم نام قرآن  
 دلچسب چنانکه روایت شده است هر روزی حضرت پیغمبر در  
 خدای فرمودند که از اصحاب من که روزهای سال را تمام روز  
 باشد و نماز بخواند و شبها را بجلد احیا و کلام  
 فارسی رضی الله عنه غرض منه هر چه میگوید را میگویم پس عمر  
 اللغه بخشم که و گفت این همه دین از فارس که میخواند  
 بر که از قریشم فخر نماید و دروغ میگوید و در پیش از روز



ندله و پیشتر شبها خواب چنانچه در روز یکم قرآن بخواند  
پنجمه در صحنه که او نبیند لقمان حکیم است نهنه شش مغفرت  
و در روع مشیت چگونگی را از او سوال کن تا جواب گوید هر چه  
از او احوال پرسید بدان در جواب گفت که از روزی که بر او  
معنی او چنین است خداوند تعالی در صحنه است هر که حس کند  
و در برابر او نبیند و صحنه را می بیند روزی که میبارم تا ماه  
شود تا آنکه ماه حب و شعبان تا ماه میگردم و با ماه رمضان  
میگردم میگردم چه که بگیا آنها بابت دهره محراب مشوه و با ماه  
یکال میگردم و دو علاقه بر آنکه موافق شب دیگر رفتار که ام  
مستحبی برابر و اجبی که چنانکه ملاحظه از در ساری و اجبی میگردم  
میگردم چه که عدد اول هفت رکعت چنانچه در صبح و در عصر  
و هر یک از آن دو یک چهار و عدد در نیم سحر و چهار رکعت چنانچه  
از برای صبح پیش از زلزله و شب از برای هر یک در عصر پیش از

انها

انها نیز و چهار از برای مغرب پس از زلزله و یک از برای غلظت  
و شب از برای شب و قشون آخر آن است و در از برای شفق  
از برای و تر که وقت ایند و نماز قریب صبح صادق میباش  
میداری شبها پس نامعنی است از آن حضرت شنیدم هر که  
با وضو بنشینم بدل از زلزله بخوابد چنان میباش که تمام شب بعبادت  
اجبا کند و صحنه شب وضو بنشینم بخوابم و لا یختم قرآن در روز  
خواب از آن پس نامعنی دلعه از آن حضرت با خواب عیان است  
در صحنه که با یک مثال بود در میان است صحنه مثال قریب الیه  
در میان سوره ای قرآن هر که او را بکند نوبت بخوابد چنان است  
قرآن را خواند است و هر که در نوبت بخوابد چنان است در  
قرآن خواند است و هر که در نوبت بخوابد چنان است در قرآن  
ختم کند است پس هر که توران بن در وقت دلعه ملک ایان با  
باشد و هر که توران بن و دل درستی نماید در ملک ایان



دلو و هر که تو را باریان بس و دست اند و از دست خدای  
ناید نام ایان را دلو و من همه روزی در خدمت احدی نخواهم  
اصلا این فیض از تعقیب نماز سجده خا و نبودن رسالت است  
بدی مشهور و هیچ حضرت فاطمه بنت راضی است علیه السلام  
چرا که نایب بر این سبب طلال و کلال میوه و آب در این درخت میوه  
نیز که فضیلت او از همه پست است چنانکه جمعی از فقهاء رضوان الله  
علیهم تصریح بآن نموده اند و الا بحسب ترتیب است که در مقدمه آمده  
چنانکه در حدیث و کلام آمده است و در وجه مبین او را این  
است که حکایت گفته اند اول گفته فرزانان بر آنکه در خان  
مشغول بخدمت خانه میوه میوند و از جمله مشغولان خارج  
آب آلودن بنامه سپرد از خارج هر که عربستان نمند  
این صفات عمر است این مبدء فیض است صافها صافها الله  
اکبر ان من آب در خانه با او احتیاجی بنماز بیاد و این  
مندان

هم زمان در شب میخشد ندانند همه لبر ایشان نمیشد  
از جمله خدمات خانه حضرت فاطمه بنت آنان در یکا له حب  
ایمیر مومنان علیه السلام آمدند آب آلودن بنامه میوه و او را  
باید از آن آب آلودن چنانکه معارف است پس سبب آن حضرت از آن  
آب آلودن ورم نموده بود و این سبب است که بر این واقع می شود  
بجهت آن پاکندم یا جو را بکت آب در خانه خفته در منزل  
ایشان ورم می نمود و خسته خسته بصلان غدا و پاکیزه  
باید بطبع بروند و جارب نماید خست آن حضرت هر کس  
روزی جناب امیر آن حضرت فرمود که رو به بد رخت و از آن  
و از او خوش کنیز بکنان تا به و جرب او حکم نماید و سارا  
از این زحمت فارغ که اند که آن حضرت در شب آلودن بنامه  
شرف گفته جمعی از محققان خدمت آن جناب سپه آن حضرت را  
خلف مانع شد مراحت فرموده روز دیگر صبح زده در خانه



سر در هوا آنحضرت با حضرت امیر علیه السلام در زیر کاف منتهی  
 جناب رسول الهی این شرف آوردند و پس بدین که ای  
 فاطمه روز که شسته نور اچه حاجت با پدر سپید آنحضرت خلعت  
 عرض نموده و حضرت امیر المؤمنین کواقد را بعضی آنجناب  
 آنجناب در جواب فرمودند که چنانچه حال خیر از مال غنیمت است  
 بنحو ای متوجری تعلیم نایم که بهتر باشد از برای تو از کبریا  
 که او از جمله متاع دنیوی است و بقا مذکور و این از جمله امور  
 و بقا دلالت حضرت فاطمه عرض نموده که یا رسول الله از خدایت  
 و پیغمبرش هر چه راضی شد ما آنکه جناب پیغمبر او کارش  
 آئینه را تعلیم این فرمودند تا باعث شرف و حرمت آن کار  
 شود و در عرض آنها باشد و لهذا او را مغرب آنحضرت منسوب  
 الله چنانچه حضرت فاطمه منزه اصولات الهیه با تکریم و ترویج  
 مرکب از صنایع و بزرگان در پیش خوات کار آنحضرت  
 احمد

از جناب پیغمبر منزه که شب این را بحال خود در آنجا بنام  
 علیه التحیه و الشانه در جواب آنها فرمودند که احب را و با من  
 و ند عالمان است هر کس را او معین میفرماید پس بحال  
 در آید و در فلان شب ستاره از آسمان زمین خواره آمد و در  
 هر کس فرمود که حضرت فاطمه زن او خواره بود و در فلان  
 که میدادند لیاقت این معنی را ندانند قطع طمع از ترویج آن  
 نموده و آنچه دیگر که کمان او را میدادند و این معنی را فرمودند  
 مثل طر آن کنند تا چنانچه آفتاب سپید ستاره زهره که در عاقبت  
 آفتاب پس از غروب آفتاب در سمت مغرب یا آخر شب پس از  
 طلوع آفتاب از سمت شرق نمایان میشود و از دست  
 صفا دارند و در خشنده زلف بدو در فلک بر سر منزل دلالت  
 که یک فلک پائین تر از آفتاب شود و در میان هر فلک مافک  
 باشد و راه است چنانکه از زمین مافک اول نیز باشد



زاده پندار بجای نهند و سر از آید با بکلمه حضرت امیر <sup>مبین</sup>  
در آید و در آن زمان او مشغول بر کاران مسرور حضرت <sup>قطره</sup>  
مشغول بکفین الله اکبر شد چه اگر بخت خداوند کسی دیگر نواله  
بر این امر نداده و گفته است در آن زمان مسرور آنحضرت مشغول  
در آنجا که گفتند چه در برابر او نمیزد و اظهار عزت و اجابت خداوند  
شیر او بر آن واجب سپرد و چون ستاره اوج بر فتن گرفت  
خداوند رسد آنحضرت مشغول بکفین سبحان الله شد از جهت اظهار  
عظمت و بزرگ خداوند و تعجب از کارای آن و معلوم است این  
کلمات مناسب با این رتبه و مقام نبوت و ولایت بلکه با مقام  
آنحضرت برابر است موافقت نماید و در کیفیت این پنج مجال  
رضوان الله علیه خلاف شده است و ظاهر کلام در آن  
که الله اکبر مقدم بر همه باشد و عدد و اوسر و چهار است چنانچه  
در حکایتی که نیز میگویند که آن مدت که ستاره از آید  
این

بر زمین میآید حضرت ناطقه این عدد و کلمه کفین الله اکبر و همچنین  
در آنجا که عدد و چهار خمید و پنج مسرور شد چنانکه در این  
حکایت نیز مطهر است و در آن زمان سبحان الله بر زمین حضرت  
سوی و نه نوبت سبحان الله اکمل و در آن زمان بالا رفتن ناما سلام  
رسیدن مسرور و نوبت سبحان الله کفین الله اکبر یا کلامیکه  
دانش هر یک از این چهار دیگر است و مشهور در میان آن  
چنانکه مستبدان و عو سوسه و طریقه علی و دیگران را نیز روضی  
منه است که الله مقدم بر سبحان الله است با هر که در جهات  
نیز معلوم شد و وجهش نیز مشخص گوید و بعضی گفته اند که سبحان الله  
مقدم است بر الله و نه مناسب است با حکایت سابقه  
پس بر قول مشهور بهتر است بلکه لازم و طریقه موافقت  
با که این پنج متعارف چنانکه شد که دانهای پنج صد است  
هر یک از طرف آن مسرور است و میانین مسرور است



نیز در دلش جسدی که چندی و نه دانه اول را بعد سی اول  
از برای اله اکبر که اندسی و چهار نوبت که هر نوبت اند و چندی  
و دانه میانین را بعد سی و نه از برای اله اکبر که اندسی و  
نوبت تحمید صل شده و پس از اندسی و نه دانه ناله ناله و اول  
از برای تسبیح با حساب ناله آنها هر چه میگویند خوب است  
با کشتن ناله اگر تسبیح متعارف شده بهتر خواهد بود و اگر  
تسبیح از تربت بند دیگر بهتر میگردد بلکه ناله تسبیح را میگویند  
هر که احادیث بسیار در فضیلت تسبیح و ناله است بلکه در  
از روایات است که آیند ناله هر چند بلا شعور باشد ناله  
عظیم دل و ظاهر است و ناله او بهتر از تحمید است و شرح هر یک  
از این ادوات که ناله هر یک را ذکر شد ادعای ده ناله و ذکر حسن  
ناله با صریح که در اینجا میباشند که چگونه این ادوات را تسبیح  
و حال ناله او بنا بر سهو در ابرو میباشند که چنانچه تسبیح  
الح

چند تسبیح معنی پاک داشتن خداوند است از هر بدی چنانچه تسبیح  
شد لهذا او استقامت از تحمید و تکبیر چه که آنها را جمیع صفات  
میگویند معنی تسبیح تفصیلات است و هر یک از آنها ضروری  
از اول است بلکه خصوصیت بسیار آن دل و لهذا حکما گفته اند  
که تکبیر پس از ناله میباشند یعنی رفع ضرر را از جنت میباشند  
پس در مقام احتیاط که ذکر میباشند این سه را میگویند که تسبیح  
بر تسبیح بهتر است از هر دیگر علاوه بر آنکه تسبیح او در تسبیح است  
و اعتماد بر او بیشتر خواهد بود چنانچه تسبیح است و تسبیح  
خوش است و ناله و ناله است و کار را که تسبیح که نام تسبیح  
از این سبب اسم او را بر دیگر که از تسبیح و ناله میگویند  
در بعضی از روایات و ناله شده است و تسبیح که است که ناله  
ناله را که میگویند این دی را بخواند **لا اله الا الله لا اله الا الله**  
**و تسبیح تسبیح** پس بدانم تسبیح تسبیح خدا را بخواند همین خدا



که برستم او را در جایی که گمانه می شد و شرکاء ندیده بود که اگر  
میدانست نظام عالم برقرار می شد و چنانکه پیشتر در این  
جای از برای او مطیع و مطاع می بود که همه کارهای او برین  
او می شد و ما را قول داد هر چه می خواست چنانکه گشت با الله ما  
از برای او خداوند علیمان می دانستیم هر چه امر فرمود  
میگفت و آنچه نه می خواست از این می دانستیم **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که این را گویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که این را گویند  
بجز همان خدا که برستم و پیشتر می گفتیم که کسی را بجز  
او در عالم خلص ندیده و خالص گشته ایم از برای  
دین خود را با معنی عبادت او از جهت یاد و خنده نماند بجز  
میگفت چنانکه خوشش می آمد و در دلش می زد که خوشش می آمد  
پناش شد و هر چند که خوشش می آمد این معنی را و بداند  
شرک او را ندان و مراد از این نه همان خصوصیت است  
از این

از این ضلال است بلکه دنیا داران از این اسلام نیز در این  
صفت خواهند بود چرا که این را نیز خوش می دانند که با اینکه  
مخالف طبع آنها باشد چنانکه مشهور است در این معنی که  
حق نیست که بگویند دیگران در این دنیا می شنند زیرا که پسند  
می شد و مشغول است از بعضی عباد که می گفت چنانچه امر می  
با اهل دنیا میسر می شد که در مقابل آنچه از این می شنید  
از دین خود بمانند و اگر الله پس این را نه می شنید و دنیا را خد  
و ندانند که در این رضا است او را مقصد بر این می دانند  
چنانکه در ولایت پس از این می شنید است و ذکرش در این  
گنجین ندیده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که این را گویند  
بجز همان خدا که زب می دانند و بداند که پسند می شد  
چرا که چنانچه پیش او از کرم عدم بعرضه می دانند و چنانکه  
با او از کرم کجا به بزرگ می دانند و اگر مشیت و خواست او



هر نفسی که فرو میرود بر نفسی آید و چنین هر دو نباید زنده بمانند  
نفسی و لهذا از قدیم گفته اند که هر نفس که فرو میرود و هر نفسی  
و چنین بر میآید مفرج است پس هر نفسی که فرو میرود و هر نفسی که  
واجب الغرض و جمع کائنات و ترقی آنها جمله است و دل  
بخوات خداوند و این اسباب که می بینیم و آنها را با جمیع  
منوط است بفرایش او که این اثر را در آنها قرار داده است  
مسئله است که الله ان یخیر الامور لا یاسبها ما یفنی فی حد  
و نه هیچگاه را نمیکنند مگر با اسبابش و الا مگر در هیات و تجربه می بینیم  
که این اسباب هم می آید و اصلا نمی بخشد و این است که  
نمی رسد و کار صورت میگیرد و از این جهت گفته اند که علت  
والله لقیدر یعنی که او می تواند هر را می کند و خداوند نفس را در  
پس اگر بدین تقدیر موافقت منفی فمطلب و الا تمیز  
هر ز میرود و ضایع میگردد و در این امر نفسی را که از آنست  
ماند

ماند نمود و بلکه بر هر کس اندک نظر نماید و خود را ملاحظه کند  
واضح و هویدا می آید و از جمله و فایده ای که در زمان مالک است  
است عیش را نفهم اسکند طغی و در لایم وضع حملش  
شده و به و چنین که او گشتی نمیدانست که او را داده اند  
یا او را بر او داده اند که بداند که او که بر گزیده و به  
خود را بداند که این طفل که از دامن او گشتش نماید و از بر او گشتی  
کنند و القدر که پستانها را آید و انفس از آنها لایم  
خفه را به خفه تا بزرگ شود چنانکه پستان مادر را به میاید  
وضع حمل و خفه شک که دل پس لازم بر او می آید که طبع  
و گوشش نماید چنانکه مضمون حدیث القوا الله و احملوا  
یعنی که خدا را بنظر پیاورید و در امور آن خفه تا که گوشش  
که چنانچه پس از آنکه کار بی و گوشش خفه مان صورت گرفته  
که در خطبند انداخته با حضرت مرثی این مضمون دل شده



که بنده منجی باشد که چیز منجی له و منجی خبر دیگر منجی هم پس اگر  
بافر در مقام تسلیم را بد منجی که در باره و فی خواستش او صورت  
میدهم و الا او را زحمت میباشد از در کفیل خیال خودش  
تا که آنچه خواست منجی بعد از این و لهذا در حدیث و الله اول  
العلم معروف بخبر و الله العلم بعد فی الامر الیه یعنی که علم هر خدا  
میداند و علم حقیقی که را با و و اگر از در و خود را هیچ درخت  
باشد **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُهُ** یعنی که نیست خدا را بخبر  
در حدیث که گفته و نه هاست پس هیچ شریک و شریک الله و که  
در دیگر مقامات بود حدیث را چهار نوبت آن باشد او از حدیث  
که بحسب شریع مطالب آن ثابت میکرد و چنانکه در حدیث را  
خداوند بر آنکه نه پس که فرمود و شهادت و تقریب باشد  
ثابت نموده بلکه باشد که شخص را از چهار نوبت و از چهار نوبت  
مهر را و کواهی و سند پس بجهت اثبات رسالت که چهار نوبت  
است

بوحث منجی بد تا خوب حکم کند و اصلا احتمال خلاف در و  
و لا حجاب آله ان لفظ وحده را در این فقره پس از جهت مجوز  
تا که لفظی است چنانکه در بعضی از نسخها بجهت تا که لفظ نیست  
ذکر شده است **أَنْتَ مُحَمَّدٌ** یعنی که صفت هر خداوند است  
و نمیکند بعد از هر و معنی خبر که منجی است چرا که کرم است  
که اگر کرم ادا و عذفا و ادا و عذفا یعنی که کرم نفس را که نیست  
و معنی خبر نمید و قبا و سزد و عذفا و عذفا بدقت از او در  
و سپاس نمید چنانکه مسطور است از پس هر خداوند در روز قیامت  
را می آید و ثبوت این لعین بطبیع می باشد که است او را هم سپاس زد  
یعنی که صفت تسلیم خداوند است که باری میکند بعد از تسلیم خداوند  
که آنچه خبر است از بر این منجی له و اسبابش را حدیث میکند  
و آنها را امر و منفیر و آنچه خبر است از بر این منجی له و بلکه  
و احداث او را از آنها میزد و منع و نه از این از این منجی



و شد لایق آنی از بس پند است که آنجا که نشیند خداوند  
 تجریده است که می خواستی از خدای خود میکنی و سپاردی  
 بر طبق آنچه میخواستی و آن تعبیر است بد فرموده شد منزه اگر با حق  
 بود چه فرموده شد بر حسب مرتبه بلکه خداوند در فرموده شد  
 نصیحت با حق مطلب فرموده است که ما باری میکنیم مؤمنین را و بر  
 گفته باری کنیم از آنرا که مراد نبوده در تفهیم همان مؤمنین  
 چه که کافر و تحقیق خود را از بند کافران منع است و چه ملک  
 در آنجا که ذکر کلام بعضی از عباد بعضی دیگر چه که با او  
 اگر ما مؤمنین هستیم و مؤمنین هستیم پس با خداوند  
 ما را چه چاره که در حدیث آمده است که هر که خود را شایسته فرزند  
 از جمله آنها محسوب کند خداوند فرموده است که بر ما لازم است که  
 باری مؤمنین را کنیم و در جواب گفت که اگر ایمان باشد پس  
 مؤمنین هستیم و خود را شایسته مؤمنین در میان آوریم باری خداوند

هم با ما نیست پس و حقیقت مذکور که هیچکس هر یک از اینها  
 دیگران مؤمنین نیستیم و خود میدانیم که مؤمنین هستیم پس چون  
 که خداوند با ما میفرماید که باری من است یا بدینکه دیگران مؤمنین  
 که باری نیست بلکه موجب غم و ملال است پس اصل همان کلام  
 مشهور است که هر کس با دلش را میجوید و عین یک حکم هر چه دارد در  
 میکار و از خبر و تشریح اصل او را میداند چنانکه در حدیث آمده  
 شده و در حدیث است که مذکور شد که بر او بد جزو اهل حق است  
 غافل شود و دیگر گفته هر چه کسی بگوید که بد گفتی و بد گفتی  
 و بد گفتی و بد گفتی که بد گفتی و بد گفتی و بد گفتی  
 دیگر منافعی که منافعی با آن صداقت است و بد باطنی است از  
 گفتن بد و تا آنکه روز بر باد نماند چنان صحبت داشت که این غرض که  
 بآن وزیر رسید و بخوبی با او سخن میآوردی هر زمره چه که او  
 نمیدانست بلکه متاخر میماند از آنکه میگوید که دمان پان بدین



پایه قرار دله که این حرف رافه الصبح رن و آن وزیر اود  
نزد این وزیر او را ائب در خانه خجده بسم همانا بر دو سیر شد  
او دله تا دناشن بد بوئنه و خجده در مقام بخجده با پای و  
در دانه خجده را که دو خجده آید و در مقام بخجده او بر لکه  
که صدق قول آید وزیر را شش نصرت و این وزیر چاه در  
و دناغ خجده را گرفت خجده آید اطلاع از واقعه پیش میبرد  
ایضا را از جهت خجده کند و آن خجده شد و بر آید و  
که خجده برده و بکشد و معینش آید که او را قبضه خجده و وزیر  
از این واقعه اطلاع یافت طمع او غالب شد و از او خجده که  
بر آید را با او کرد و خجده خجده که و رفت بقدر سید روز  
وزیر صاف حضور پای که خجده خجده از او با این امر را  
او صدرت بجای از لشکر با آن روز خجده که پای خجده  
مفتحت است و بیست جان خجده در خجده سباه به  
نبار

معنی سبب غرت و رفع درجت او نه پای شد و **آخر** و بکشید  
صف چهارم او نه آید عزیز زد و غلبه سیر دانه  
لکه خجده را بعضی نمودن رابر لکه بعضی کا فون خجده  
مجدد بر نصرت این فرمود است و نصرت و وقتی خداوند  
فرمود بکشد دانه و فرمود با خواهم فرستاد با کبیر نصرت  
تو را لطف بد نصرت هزار نفر از جان و چهار نفر از بد  
حضرت دانه بکشد و لکه و غرض منه و بدان جی خجده و از  
خجده نصرت خداوند و جی فرمود و فرستاد با کبیر نصرت  
بر این خلق منه چه بد منغ آنها ننمودند تا این اعال  
آنها صاف زنده و لکه شد و که خجده غلبه آید و خجده را  
بر زانده بلکه و بکشد در لکه می لکه حانه و شطرا و جمیع  
و اول غلبه بر جیم است چرا که اسباب نصرت است و اسباب  
نصرت جیم هر دو را است و از او است و جیم نصرت



سپاسش را بگشاید و ان شاء الله تعالی که در حلالیه و این گفتار  
مستند و محکم نفس مطمئنه که او را بکارهای خیر بنده طاعت و عبادت  
میخواند و در طاعت و نفس لایزال که او را بکارهای شر بنده که اند  
و شهادت و غیره میبرد و گفتار چنانست و اول بر خیزد و است  
بر خلق و گفته مغلوب میباشد بواسطه بر خیزد و است  
میدهم و فران او را میبرد و چنانکه در حکایت فرشت خداوند  
بنی اسرائیل اگر چه میبرد و فرزند و شه و کلاه و کلاه و کلاه  
آن بنده تا آنچه حقیقت امر است او را و در دست و دست  
که هر یک از اینها که آن جوانی نفس مطمئنه همان رن که  
بکار خیر میبرد و نفس لایزال خود را بکشد و اطاعت هر او را  
نزد آن نفس مطمئنه همان نفقه که سزا اطاعت او را خواهد  
بکار خیر میبرد و بزرگترین مفاسد آدمی اطاعت کون  
چنانکه در حدیث آمده که شکسته هر در در پیش روی است

هر چه انجمنیه بود در میان اوصاف در زلیله آخر زمان و الله  
که نماز اسلام خبر اسم غم و از اربابان بحیرسم و آن و افران  
خبر خواندش باقی نماند و بسبب معنی مطیع ایشان نشان  
و بهمت یعنی قصه و دبند آری آنها که با آن میگویند دین داری  
پدر دل داران منتهی هر که دل دار باشد دین داری  
الفصل بعد از آن که حضرت حبیب که خشم بر منتهی است از خود  
و منتهی است با فانی از آدمی بواسطه آن رویه بر هر چه  
و چه باطنی و از این سبب است که خداوند ثواب روز را از آنکه  
عملها پس از نماز قرار داده است بلکه در قرآن مجید پس از نماز  
و در عقیقه چندین ذکر است بلکه ذکر او را در بعضی  
مقدم بر نماز دانسته و هر چه را با عقیقه است منتهی در دین  
و خداوند سی انکشته و در هر جمعی منتهی روایتی است  
بافت از آنکه خمس خداوند پدر ما حضرت آدم علیه السلام را



و مدت چهار سال در زمین طایف پنهان گزارد و ملائکه فرج  
بدیدار او میآمدند و قصر از برای او غنیمت نا نوبت بشبان  
رسید روزی با آبشش مدین او آمد آنحضرت را توحشا  
با آبشش گفت در زرقه برید شکم مبتلا که فرج را بوسطه  
و آنچه خواجه با او میگفت و نقل است که حضرت یحیی علیه السلام  
دید از او بفرقه که توحه رفت بر آغوشی لطف و داری  
آنوقت شکم او پر شد و غذا خوب جفت **باز هم از آن حضرت**  
بعثت که صفت نجم خداوند است که در مهم میگذرد و بر سر مندر  
مخالفین و معاندین را خفتند و صاحب بعضی و شریک  
چنانکه مفعول است در جبهه جناب سالک بجنب  
برای آن ظاهر است که بر دوش بکانت گذرانند صفت  
آنست که جمعی از ایشان را بقبر رسانیدند و آنها را است  
آیه شریفه نزل که بر که و ما ربنا ذریت و لاکن الله ربنا

کمان کنی که تو سگت را افکند از آن که گفتندی او را بکشت  
و اینک خداوندی میان او را افکند پس او سگت را کشت  
این را و در بعضی از نسخ بعضی مرز غیب شما معنی شد  
نمیدانید چرا که ما غنیمت بسیارست و نمیدانید **و لاکن الله ربنا**  
بعثت که پس از برای آنست که این پانی می و مملکت دار و  
سپاس و خواجه که مشغول کعبه الله خفتند و غلبه است  
و دیگر پس پانی بزرگ با و پسر از و پس و لهذا در این کلام  
اباب علم معانی پان تقدیم یافته اند خیر شده است خبر  
بر سبب ایشان تا افاده خبر نماید و نیز معلوم است که او و  
بوجود خفت میکند و یاری بنده و خفت میدهد و بکشت  
و دیگران غلبه بر دوش اینها خفتند پس پانی  
بنگش مشغول شد و دمانت را بر ایشان افزون کرد  
این کلام نیز تقدیم یافته اند خیر شده است تا افاده



جمع خیمهای دیگر آنست و منوات او پیش بلکه چنانکه از او  
چنانکه گزرا و جوش مذکور شد و این در فقره پنجم با چهار فقره  
با اصطلاح ارباب علم معانی بیان لف و لثه معکوس و لثه و لثه  
او بر لثه پان و در صحبت پیش هر که فقره او از این در رابع  
از چهار جمله بقدر است و فقره در آن رابع به جمله او از جمله  
از شرح هر یک مفهومی که بر او نمیشد از محض کلام میشود  
تفصیل در محل خود ذکر شده است **و نیمی** یعنی که نصف  
خداوند آنست که او زنده میکرد و اندر دکان او مردگان زنده  
چنانکه مشهور است خداوند هر روز یکبار از نو آدم از دنیا  
پسرو و هزاره بگذرد و بنا بر او در دستوران که مراد از این  
چنان باشد که خداوند آدمی بلکه جمیع حیوانات را از آب دریا  
نداده خلق مینماید و از جمله آنها در اصل موعود ایشان جان میکند  
یا آنکه خداوند هر که را میخواهد زنده دل مینماید و با آنکه او را

علم با ارباب را از او سبب میداد و پوشیده نیست گفته ظاهر از  
زندگاو و هر که در حدیث در احتمال اول از این چهار جمله  
گفته وقت از آن ملک بروا حلال آفرید هر چنانکه در قرآن  
آنها پدید آمده است و هر چه آنها که فرموده زنده و میگردانند  
**و نیمی** یعنی این در جمله در بعضی که بسیاری از نسخ این در  
و بنا بر آن است که با هم نمیرسد و لا بنا بر بعضی دیگر که مستند  
که بنظر چنین آید که آنها تا که لفظی میشود از برای در جمله  
زیرا که عین همانند است و لا عکس است آن گفته نمیشد  
کلی با فصاحت و بلاغت کلام بلکه با حکمت مستقیم بان دارد  
ظاهر است بلکه مراد چنانست که خداوند همان را که زنده  
میدهد است در اصل موعود ایشان میباشد و بنا بر آنکه میرانند  
در اصل موعود زنده میزد و در آخرت با دل نازا که نزد علم  
زنده که آیند و بعد مرده میزد و از جهت سبب نفس را



بسبب بی فائز شدن آنرا که مرده بود از نورم و این زمین  
 میکرد و بسبب دلالت او را باطن و بهر از این احاطه است  
 این حرفه کلام اشارت بشده و بهر آنکه در چند آیه ذکر شده  
 از آنجمله که میفرماید: *وَمَا يَسْتَفِئُونَ إِلَّا إِلَىٰ يَوْمِ لَاقِيهِمْ*  
 باشد بیک مرده که از خدا آید در عالم جسم و دل و مثلاً آن  
 که در عالم دنیا هم میرسد چه که خجسته آدمی از لطف منعم شده  
 ماه با جان پیشتر پس چه میباشد آنوقت با جان میگردود  
 میباشد مالک عالم دنیا آید و خجسته این عالم از مرده میباشد  
 مرگش آنوقت میبرد و بنابر این باید وجه ذکر آنرا برای تعظیم  
 و تمجید در ذکر بر مرده او را با آنکه مناسب میبود چنانکه ظاهر شد  
 و آنکه که آنرا چنین باشد که مصنون این حرفه و خطی برشته است  
 مصنون آن چنانکه خداوند اشارت باین فرموده است در آیه  
*وَلَقَدْ مَكَّنَّا عَادَانَ فِي دَارِ آلِ نَارٍ أَتَمَّ الْأَمْرَ إِلَهُكُمْ*

تحقیق آمده است بر آدمی پادشاه از آنکه که نامش برده شد  
 چه که معلوم نبوده است باز پس آنکه مصنون آنوقت  
 نسبت بآن و تقدیس او را میکند و در این احتمالات بنابر این  
 که او در هر دو عالم از برای عطف بتر و مستی آن که از برای  
 حال بگوید معنی چنان میگردد که خداوند در بیان دم که  
 میگرداند مرده میزد چه که درجه اول رسیده بود درجه  
 دوم چنانکه نظرش را در آیه شریفه *يَوْمَ الْقِيَامَةِ* و بوی  
 و اللّٰه اعلم و این معنی خداوند هر کار را در هر یک میباشد  
 که خجسته درجه اول روز در از میوه و از ثب بر روی کسبه و درجه  
 مقابل آن ثب در از میگردد و از روز بر آن میفرماید *يَوْمَ الْقِيَامَةِ*  
 بهر آنکه پس شده است پس مراد اینچنان میوه خداوند  
 که زمین که است مقابلش را میفرماید است یعنی صفت او را  
 زاینده است و از آنکه او را از آنکه است و الا چگونه







از وجه در آخر است یعنی ملحق بهم نه من استینار دلته بر از  
 باز این وجه در اول است یعنی ملحق بهم نه من است یعنی  
 که خداوند را با خود خلایق هیچ منفرد و ناخالصی ندارد  
 و دیگران هیچ نیستند و سر در عدم ذکر از اینست اینها که کلام  
 در آنست چه اگر گفت که در ممکنات نبود معلوم است آنها از  
 نه داشته اند پس سرک با خداوند عالم بدان در وجه خدا دارند  
 و با خود در میان او آنها ذکر نیست بلکه سر مدینت دلها آنها  
 ندارند تا جدا در میان خالی و محقق منتهی **در آخر**  
 یعنی که بدین نحو اند است و در تصرف قدرت است علیه خود  
 و غیره و پنجم با صطلح باب عیال متعینان در این کلام حتمی خبر  
 شده است چه اگر خبر از مرتبش مقدم گشته است پس  
 حصر پیدا و معنی چنان میگردد که دیگر از تصرف و تصرف  
 نیست چنانکه مکرر ذکر شد و **در آخر** **در آخر** **در آخر**

آخر و نیز هر چه باید بخواند از خبر و قدرت و توانا  
 و دلته و در این کلام نیز تعظیم حتمی آن خبر شده است حتمی  
 بر متعلق و پیش افتاده است پس صفتش چنان میگردد که  
 او را توانا با هیچکس ری نیست چه که کرات ذکر از خبر شد  
 بسبب است در روایت آمده که آدمی خود را در خدای  
 پدیدانسته مرده بداند در دست مرده نور هر مدتی او را  
 ندیدم و لعین که آدمی همیشه به هر چه از جانب خداوند را  
 رضایت داشته باشد و خشناید بر مذمت حق کار خداوند به خبر  
 نخواهد بود و آنچه شریف شد از جانب حق بنده است پس خدا  
 و نه قدرت بر شد دلته لا بعد میآورد و بنده که از او شری  
 صلا میگیرد از جانب حق او را خبر خواهد خداوند از جانب  
 فرمود است مانع او از عمل آن نیست است یعنی که بر  
 او حلف نفرموده است تا او را اختیار هر فرموده و از موهبت



خواهد که از خواب و بدی بر خلاف مذمت ناحی جمله اول  
از خواب بد نسبت بخیر او مذمت بد و بنده را در آن هیچ  
نمیدانند چنانکه لغات که رو بر بطلان را که در منزل ابو  
حنیفه افشا شنید که مادر بعضی از اصحابش میگوید این مردی  
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چیز میگوید و هیچ یک در حق  
معصیت اول گفته خدا را نمیدان و بد در آخرت چگونه  
که چیز بد او را مؤلف بد و هم گفته جنس مذمت معنی  
شیطان در آتش است در جنس معنی جنم مرز و جهم تولد  
که چیز از جنس حقه معذب شده و حال آنکه مشهور است صحبت  
تا جنس عذاب است الهم و لهذا گفته است شعر که بر با کبریا  
در جنسی کند با جنس پرور استیم آنکه خیر از جانب خدا است  
از جانب بنده و چگونه میگوید کار بنده و کند و از جانب  
بنده خیر بطلان این سخنان را از وی شنید کلمه بر داشت  
این

بکاتب و انداخت با عباد لام علیه السلام آن کلمه این بر سر  
واقع که بر و سر او را شست چنانکه او مجروح گردید که  
ابو حنیفه او را گرفته و خنجر بکشد و آوردن بر خنجر با او  
که در در اینجا که دعوت میکنی از آن کلمه بر سر تو انداخت  
داد که ای دیوانه در روز قیامت بر بطلان گفت در دمی  
یا نه جواب داد که مرجه است بطلان گفت در نوحال میگوید  
چگونه میگوید چیز بد و مؤلف او را دید و دیگر تو گفتی جنس  
جنس معذب نمیشد بابت که تو را از این کلمه بر سر است  
چیز ضرر رسد چرا که تو از آنکه بنده شیطان که از آن است  
و این کلمه نیز از آن است است جنم از آن است که  
که شیطان از جنس مذمت شده تو نیز از این کلمه بنده  
که ای دیگر تو گفتی که خیر و شر از جانب خداوند است  
در آن هیچ بد نیست پس با فرجه بخیر و بد که نه خنجر







عظمایا است برای من و تمام بر ما واقع می شود هر چه از آنها  
 از شما قبل کفر چند و انداز از از بر دوشم همه را آنچه بر من  
 نمی افتد از آنکه این کلمات به یکدیگر کشیده و اقل از از شمسند الله  
 بهر و هر یک یک از آنها را بر دوشم و نه چند و وزی از او  
 گذشت و که خدا را طریقی است که این کلمات را سوال کند  
 ظلم و تعدی را بر این منته هر چه آنها در مقام نفرین بدان  
 دیگران بر که نه خشنیدند و نه مغرول که در دلائل این  
 کلمات این معنی از از شمسند الله که سوال شده است  
 که در باب است برسد الغرض از آنکه خشنید این دعا بر  
 توبه حقیقی است و صاحب الهی می دانند که هر چه از خداوند  
 بطلبند اجابت می شود خداوند در امور آخرت باشد لهذا در  
 دی و خوش خیر را از خداوند طلبید این عبارت که **اللهم**  
**فرج عني** یعنی ای خداوند مرا از غم و اندوه و بیکر و ستم

و از جانب عفو است پس با هم نمی چهره را تو خیر و از این  
 و مراد او بداند آنچه را از خیر و از شمسند الله که سه و غفلت مراد  
 و نور هیچ خلاف و افعی نباید چنانکه در فراموشی و لغو است  
 است شد متوجه آن چیز را در دست و پا بر شوی و او باشد  
 از برای شما شمسند الله است که در آنچه را از شمسند الله در  
 و بنظر خود بد می آید و آنرا برای شما شمسند الله و مثال آن  
 امور بسیار رخ می آید هر آنکه شمسند الله باشد زنده بر می خیزد و از  
 نوا هر که از قدیم مشغول است که او در وایا از صفا جنب  
 منتظر است و زنی از جانب و خبر دهند که تو را ندی و می  
 در تو خداوند است هر چه بخیر ای بطلب او در جواب عرض من  
 هیچ صلاح خود را نمی دانم هر چه شمسند الله را در خداوند  
 آنحضرت او را فرمودند که خداوند در و ابودر دارا که که  
 و هم فرمودند که خداوند بیکر و زاه را که ستم بار و بیکر و ستم



فرمود که خداوند متعال او را در بهشت بهشتی که من در این آن  
به حضرت عرض نموده که قطع دارم با کمالی که مطلب اول نیستیم خبر  
من در آن بهشت که هر چه در دنیا بهر چه منسبت به پادشاهان و ارباب  
من بهر بهشتی که اطلب تا قدر از برای من حاصل شود این فرمود  
که چنانچه ما در بهشتی فرموده دنیا میگردی و از آخرت باز میگردی  
ضایع نمیشوی و چنانچه روزی در بهشتی میگردی و دنیا را میگردی  
از کس که میگردی آن روز که بر میگردی که خدا را از نعمت سببی  
به ما آوری و بسبب آن مستحق ثواب عظیم از خداوند مژدی و  
دینی را بفیاض از خود بدی که ما را در بهشتی که **افضل**  
**فرقیست** یعنی که و ای خداوند من بسیار بزرگتر از فضل  
با هم نیستی هر چه فضل خود را از برای من بخواهی تا کاری منی  
که باعث ضایع شود و خوشنودی تو بدیده و تو بسبب آن را بدیده  
من خبری از خیرم دهی **و الله اعلم** **فرقیست** یعنی که و ای خدای من

پیش از این بر من رحمت و مهربانی خود را تا به کاری که من بخواهم آن  
مستحق رحمت و جزای خیر تو که من چنانکه پیش از این که  
در بعضی از علمای رضوان الله علیه هم میگویند من هر کجا  
نمهم که خود را مستحق ثواب بواسطه آن از خداوند نام و حال  
لکن جمله این کاری متعارف و دیگر از اینست و هر که قصه در  
کاری را خیر میگرداند لکن محض نشی نفس خدایش را تا بداند **از آن**  
**فرقیست** **کلیت** یعنی که و ای خداوند پادشاه این بهشت و فرود  
بر من از برکتها و احسانهای خودت با هم نیستی که نصیب من از خبر  
در بهشتی که من موجب برکت و ضایع تو بشود و  
که باعث ضایع شود و من تو که در چهره رحمت تو خداوند برکت  
دلخواه چنانکه در ولایت سپارنده است پس از بهر بهای من  
در که تو بعد از آن خبر باب التفضل خبر و برکت من خداوند  
که وجه لکن نسبت از ال برکت دلخواه شده است آن باشد



که چنانچه علم غیری در دسترس نباشد و یا در دسترس نباشد  
در این عالم با این روشید هر از خبر و شکر بلب و در علم با  
نزد است مبتدا بر صفت مبرم شکر اند و از این  
از انش خزانند از بعضی معروضات و در فرات  
محمداوند فرمود است هر روزی سلسله کسان در این  
بند که در جانب بالا با وجه گفته چنانکه در زمین است اینست  
بارشید در این منزل دله و لا با صطلح گفته عین پس خیمه  
میز و لامحاله در فض و قدرت دله و او در لوح محفوظ است  
که در آستان چهارم است پس برو فی و از برای کوه می رود  
و کوه که از آنجا با این آیه است اما صدمتی چنانست که  
احیاناً هر یک از حج و اثبات با تو خداوند است و عی بعضی  
که جمله نصب من ختمی که و در کتب اسباب بر از برای من  
خواهم نیاید و لا تدر که چگونه است و فقرات و عی که در  
مقام

مستم جامه آید و در این جهان و این جهان که خیمه است که اینست  
و معلوم شد در این جهان این عده و بحسب شرح طهای مراتب  
و به سرش آید که چنانچه و معینی خواست و او پس  
تعارف شد با صطلح و دمان بلکه در فرات خداوند عیلمان  
هم نیز شد که بنابر از سر او را که سواد فاحش باشد و این  
مانده اند بنابر بعضی از آنها سیر و جوش بنابر گفته بعضی چنین  
که بقا است بآن شد از گفته این سواد مشتمل بر مفاصل است  
و بنیم آید بآن لغت و صفات جلال خداوند است که نموده  
تعارف که ان باشد که میگرد و او از افعال آن تعبیه  
که آیه و بنیم شود و بنیم دیگر در بیان دی و خواست که ان  
و و لاک شمعین باشد آیه دیگر باشد بر گفته بر عیلمان  
و فاش چنانکه جمعی نصیر منهد اند و پنجم فقرات بیان صفات  
جلال که نشد در این دی پس از اثبات جوید که خبر و ایا



و چهارم در لذت بر طبق آنچه در فقره و غایت کلام است تا  
 از این در مقابل یک از آن که **کَلَامُ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** است و سبب این  
 و منزه و عبادتی تو خداوند از شباهت و اشیای مخلوقات  
 با هر چه مدبر که تصور آرزو نموده هر چه در صفات  
 است می باشد خدایا بجز تو چنانکه ذکر و جنت و گشت و میسرت  
 در تکرار این فقره با کلمه هر چه آنهاست و صراط مستقیم  
 است که خیر سبب ذکر و کلمه از بر تو حید رخ منور بود نشان  
 شد که در باب ذکر شش شانه که در چنانکه نظیرش از برای  
 می باشد که خیر کلمه احرام می گویند محرم شوند همان که خدایا از  
 این رو در برابر سستی به بند بر کنش و زکات حال  
 بغیر سبب کلمه احرام را تکرار نمایند و او ده کنند تا زکات  
 کسب بی را نماید و وجه دیگر میسر است که خیر در عقب دعای  
 می باشد خوش کنی که در دنیا و دیگر باز باظهار حسد با نفی صفات  
 ۲۸

نسبت به نیت **اغفر الله ذنوبنا** یعنی سبب پرورش خود او نذر بر این  
 کن این که که اتم است آنها را چه صغیره که و عین و خیر بر  
 نداده است بخش دهن بنای و یکسره که در آرزو او است  
 غلبت که بنای با چنان که از باب که نعلن بود و حق الله  
 بخیرند مانند نماز کردن یا کنان باشد که نعلن بود و دله  
 حق اناس می گویند نه صلب محرم ندادن یا کنان باشد  
 هر چه حق در اوج می بندند نه زکات دهن زیرا که آدمی آنچه  
 فقیر است که هم اطاعت خدا را نماند است پس مرا چنان  
 از طاعت را که همه ام را از ثواب این محرم و نذر را از  
 و ظلمت با بر خور و چه بر دیگر است که بشم مرا بر آنها عفو است و سبب  
 نداده تو حق عطا کن بمنزله حقوق مردم را با این و این  
 و حکما حقوق تو و این را از من بجا آورم **قَالَ لَا تَغْفِرُ الذَّنْبَ كُلَّهُ**  
**جَمِيعًا إِلَّا تَغْفِرُ الذَّنْبَ كُلَّهُ** یعنی می کند از تو خداوند آمرزش















همه را از لاله دوز در منقح چرخ را بر سر دوزخ از خانه لاله دوز  
 منقح به ریشند از عمد خفته پایش گشته رونما نه خفته که از دوز  
 چرخ بر پایش خفته رسید شخصی را دیر از دوز از خانه لاله دوز  
 و بر سر دوز رسید تا در دوز رسید با و رسید که اگر خفته را  
 بر این زخم خفته آن شخص صاحب خانه را شنید باین لاله  
 بگفت و دیگر گفته شخص باین که پنهان بنای ناگن رسید خفته  
 عمد رسید از کج عمد نشانی پایش شد مزاج خفته منقح چون  
 در خانه آمد و دید که باین در مقام نه که ن بر این پایش  
 وقت رسید چرخ نه را دید که بخت پس هر آنچه خفته اند ما را بگفت  
 که فدا و لغز خفته است افضل بر بانه است و الا با الالب اعمال رخت  
 استفاق از غایت خفته که حکایت بفصل که نشسته حضرت می  
 و ملاحظه که نش و دوز که نش و بخت رسیدن دیگر در  
 که زلال دله خفته اند چکی را از خواب غفلت سپار فرمود  
 ۴

علم با معنی فکاهی چنانچه که نش و مال مشیت و بدایش  
 بهتر مشیت چنانکه در احادیث و گفته شده است و مثال او را با  
 که نش و کاش خفته پسر از برای بعضی از خواص صحابه خفته چنان  
 فرموده باینکه اگر مثال آخران را اگر خواهی که پستی در فلان  
 مدینه رو بخت شما از بار تو خفته میفرمود چون چنان که و لطف  
 شد در خان خوب و بندهای مرعوب و بر مرغ خفته چنان  
 دید که در در خان نشسته او از مشیت و هر چند بی بخت و در  
 باغستان رخسار جمع میکردند و از آن خفته و در باد سر که خفته  
 جو بر زن مملو از آب دید که در میان باغ میکرد و خفته در مقام  
 ارشاد آمد در حق آن دیوار از باغستان افق و بر خفته  
 گنجه آهارا فرمود سپاس خوش است که در خان دید بعضی  
 که چیده بانه اول نابد خفته و او را نوحه و بمان که بخت  
 و خدمت آنجناب رسید و منقح معنی لینه مثال که به جواب شنید



لا مخرج و اما ان پس مثال را از آنکه از او که از آن  
و لا چهره مردار خنده مرغان مثال عفت که نکره دلا مان  
میشد و لا آب فرو نشیند و در شان پس مثال از آنکه  
و مد اخذ آن مان میشد و لا افعی پس مثال از آنکه  
میشد که هر چه در خفته و در غمت بعد میاید آنکه در همان  
و لا سپان پس مثال مردم که در آن میشد که چنانچه در  
با چشم شد چنانکه عرکته است ظاهرش چنانکه در حدیث  
قد خذ اهل بزل و دیگری در بار دلا مان گفته است و اعطان  
این جلوه در محراب و نیز میکنند چنانکه میروند آنکه در  
و خداوند این معنی را مذمت فرموده است در کرمه یا ایها الذین  
آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون که ترجمه اش چنانکه ای مؤمنان  
پناه چیز بد بگویند که حفظان او را با نماند و در حدیث  
**اگر چه** یعنی که و پناه میآورم منهدات ترک بزرگوار و در حدیث  
از او

میشد یعنی که قسم چه چیز را با بختی ذات خود را به پناه  
در می آورم **و لا ترمی** یعنی که و پناه میآورم منهدات  
و غله خود او ند که طلب کند بعد از آنکه احصا بر خور نشود  
که انقضای را به هم رساند پس طلب او با اثر و ثمرات و معنی  
که پناش شد از آنکه پناه را بخرد او ند میآورم و قسم میدهد او را  
بختی فرستد اجابت نماید و **قد ترمی** یعنی که پناه میآورم  
و پناه میآورم منهدات را خود او ند که لا ینبذ لیس باید از  
چیز و در قضا او نباید زیرا که چنانکه هم حکم نمود و در حدیث  
میشد پس چگونه میرسد آنها را که از راه و شیت و نکلت  
چنانکه در حدیث قدسی و گفته شده است خداوند با حضرت  
موسی با داده فرموده که تو چیز را میخواهی و من چیز دیگر میخواهم پس  
نیکوتر تو را در آنچه میخواهم من تو را ندیدم پس در آنچه میخواهی  
با منم که آنچه میخواهی بدار از برابر تو معتد میارم و اگر ندیدی



مراوردن آنچه میسر است و میباید تا آنچه میسر است از آنچه میسر است  
میاندارم و در آنچه میسر است تا خرب رحمتهاست بکشی و بجهت  
تسبی از آنکه نرسد مگر آنکه آنچه میسر است و در حدیث قدسی دیگر  
از برادران و دیگران پس قدرت و قوت را بر کار نیست فرمود  
هر که راضی است و قدری در دله فرستد و بر ملا و گرفتار  
بهای فرین زد و سر بقیه های فرستد از پس از زمین و آسمان  
فرستد و کسی را بپسند که چاره در داورانها و این جهان  
نست بیشتر حکایت فرمود و در حدیث عرب قبل از آنکه اسمعی  
یا جده باشد چنانچه در حدیث و گفته است و بر آن با  
قبل کلام مشهور است بدین مینند و دیوار برزد و بدین مینند  
یعنی که روی سخن را خداوند با پیغمبر حق میفرستد تا امتان قوت  
و تیر که وجه در آنچه عسود و پناه با و او نشسته است با آنچه  
فرمود و گفته است تا کب باشد چه که در حدیث شریف است  
از

هر یک از آن در حدیث مشهور است که از حدیث عرب که در حدیث است  
تا هر یک از آنها پناه میبندد و این یک است تا هر یک  
**فرستد از دنیا و الاخره** و یعنی که پناه میبرد و خداوند قسم دهنده است  
که از دنیا و دین و دنیا و بدینها راضی است و بدینها راضی است که تو را  
و می تا هر یک از آن که سبب مال و بدینها راضی است که در دنیا  
یا در آخرت بلکه هر یک از آن که باعث خیر می باشد در دنیا  
در آخرت پس مراد آنکه شکر تو که طاعت کنی و معصیت کنی  
و سبب تو که مراد از آنست که هر یک از فضل تو خداوند را در حال فرستد  
تا هیچ اسپه در دنیا و آخرت بجهت علمای ما باشد و فرستد  
و هر که بدین خدایا فرستد تا هر یک از آنکه بخدای بد کردار شود چنانکه  
این مضمون عین ترجمه حدیث است و میگویند المراد  
بفضلک و لاتی ملایک چنانکه گذشت و این معنی در حدیث  
ظاهر نیست بدین معنی اول مناسب تر و دقت دار تر است



خدا  
چرا که اثر آخرت از شر دنیا جدا اند و با هم نمی آمیزند که او با آنکه هیچ  
ظالم نیست چنانکه در ترجمه دعای ماه حبیب می باشد که او را  
که در فقر و مکرار لفظ شر شده و عطف آخرت بر دنیا شده است  
دلائل دلالت بر آنکه مراد شر دنیا است و با حق شر آخرت میگرداند  
میستقیم و همان حجت و مصدق که آن باشد که موجب استحقاق  
دنیا و آخرت هر دو می شود و بنا بر این مضامین عبارت تفصیل  
که بدان لفظ موجب مستلزم **بشر الاوتی** یعنی که پناه دهی  
به خود و ندانی که در عالم با آنچه که شر از بهر و اذیت در دنیا  
یکجا از بهر آزارها و چشیدن و چه حاصل از آزارها و چه آید و در  
شوق و چه ظاهر از آزارها که بر خفته می شود و چه بطن بر خفته می شود  
که شر نه بهند بخل و حسد و بغض و کبر و با امثال اینها چنانکه در  
مستند و لهذا علی رضوانه الله علیه جمیع آنها را طاعت میست  
بلکه خوش که بعضی از ایشان که مایل به شایسته است که از ده و او  
من

مستقیم و قسم گفته است ما در آن وقت زنده ایم که اصول و فروع  
و یک را به پست و ثن قسم می بیند که تفصیل در حدیث مذکور است  
آنکه پناه می آورده بخداوند خود از شر این صفها با حق است  
در امر دین یا دنیا را و مکر و دزدی که پناه می آورد و با او شر در دنیا  
نیز تا اذیت باور نهند و این معنی منافات با هم نیست با آنچه در حدیث  
و گفته است که با او در دنیا و با حق یکسان از آن میست  
خداوند که آن را و با حق میست بر لب این چنانکه متعارف است  
با حق و در دنیا و در دنیا که آن باشد و در حدیث مذکور  
نموده است که هرگاه که میز دور و در میان سید خود را از معاصی  
باز نهند و فروشی از برای خدا میگرد و در دنیا و در دنیا  
چنانکه در حدیث مذکور است که هر چه را می داند در دنیا  
میافد و نصرتی بر فقر میکند و خوار و فروشی خود را می داند  
که مراد از این فقر و دعای آنکه مراد از بی فقر و نصرت کنیم



مشتاقی عذاب کهم و عذاب محبت آن بودم از سیرین بلا عیب  
و همچنین روزی بفرقه ناصفات حسنه را داشته باشم و کارهای  
نیک را بجا آورم بلکه باعث برکت این در دانه بلکه از جانب  
و با اختیارم بکنم که از جهه ناچار و دفع بلا بعد از آنکه از حضرت  
کارهای نیک در این مقام است چنانکه شد که آن بسیار است و این  
مقام ذکر شریف **و فرمود که در این مقام است که بنده را نصیب شود**  
دیگر آوردن من بخواهد و ندانم و ندانم با آنچه گذشت از برای  
نوری و جنداری آشکه که بر من هستی توین را و را به معنی  
او با تو می باشد و او را در تصرف در هیچ رنج نیست بلکه  
مدد و با تو است به معنی که هر قسم که تو بخواهی او را میگردانی  
معنی مقرب القلوب از جمله صفات خاصه خداوند است همین  
مستند از آنکه خداوند جز نمی شنود و برکت دهنده و دلها را  
از خبلا که دلها و نیز برسد است که ترا که آدمی خیال خیر را

تا به معنی حکمتی منبر برای او منحرف می شود و می کند و این بخاطر  
که اجابت خداوند علیان و لهذا و لهذا عرف العرش  
الغرام یعنی که یا از راههای خداست نهی را چنان می باشد  
بسیار می باشد آنچه را عزم و جزم که ام بکنم فصرم بکردار  
و می کنم و این امر را الهام می کند بلکه و جستن نیز نیست و او را  
مقبول می باشد چنانکه در حدیث و گفته شده است که با بانی  
و عجب رازی موعود را افزان بر مقدار بار و بکده از بار و ملها  
پنجمین است در جمله طرق استوار و اف مشایخ از انهم و نه که  
له می در پس از آنکه واقعت پیش از شروع در ملازمت را که  
استوار از برای آنکه باید بنظر اهل سرحد در بار تو بقیست  
از فضل ترک آن از اجابت خداوند بدین ترا که او می باشد  
مقصود از این فقره آشکه پناه می آوری و بنده بخواند از آن  
هر جنداری و بنده که بر زو زمین است چه آدم را بداند



و خنسیه از چه خنسیه باشد و دیگر از آنکه خنسیه در صورت  
میشود و بجز او چه نیست و آن باید پس این صفت که جمله است  
حقیق نمیزد علت از برای این مدخل است و نباید بجز این است  
آنها و معنی چنان میشود و فریبند و بنو آله ام از آنها بجز این است  
جمله با تورات زیرا که خود در قرآن مجید بر آن دلالت دارد و بداند  
لفظ و آیه از برای خود و دیگران بجهت آن بود که در خود در آن  
نفس خود این را زیرا که او پس از آن خنسیه است و اثر آن باشد  
و در بعضی از دعوات بلکه و لکن از بعضی روایات خنسیه  
بعد از آن نفس خود لازم است بلکه بعضی از آنها موجب باعث  
صاحب میکند و چنانکه در حدیث و کتب که خداوند شمس و یاقوت  
بنده آن خود را معذب میکرد و این و محقق و مفید بجهت شمس و یاقوت  
میشود و عربان که بجهت عصمت و طاعت بناحق که آن است  
میکردند و از زبان و ملائکه که بجهت حیات و رنگ بری می  
آید

از آنها و در امور و بیعت از دیگر معذب میشوند و آن در  
و بزرگوارتر بجهت خبر و ستم که لازم که این است در عین  
معذب میکردند و با خبر از آن که بجهت خنسیه که آن  
بکم و دهن معذب میشوند که خداوند و ریش سفید و یاقوت  
بجهت و نیت خود از آنکه کبر از این است و بنظر من و در معذب  
لیک که متناهی و کوره و آنها که بجهت جهل و معرفتی از آن  
درین معذب میکردند و نیز بدانکه این عبارت اخذ بناصب در  
عرب کنایه است از آنچه گفته شد که احتیاط و مستعد بودن باشد که  
خبر میشود است از آنکه چنانکه بعضی از علما تصریح بآن نموده  
و خداوند و در قرآن و در حدیث و بفرمایش لفظی است  
کاذبه زیرا که زجمله این است که خداوند در قیامت لفظ هم  
میرسیم را آنست که نیت معجزه را نموده است و بآیات قرآن ما را  
پاورده است و اصل در این بود است و متعارف عربان







وَلَا تُزَيِّنْ لِلْإِنسَانِ مَا كَفَرَ **تفسير** که نفس گزیر از حق بی  
و نه قدرت و توانا هیچ خوابا که کند او ندیکه این صفت و لطف  
است همه مخلوقش و بزرگوار است از همه آنها پس دایم که  
از او نباشد از هیچ فریق اوقتی دیگر نرسد و مانند  
فرار که هیچ مخلوق نفع دیگر نخواهد رسید و از این سبب که هر  
از دیگر با دمی رسد یا هر دیگر که نفس او نابد و لا اله الا  
برگشته باشد که نیست و ارادت او شده است و هر چه  
و اسطر را باید منتهی و انتم ظاهر می باشد و بنابر این چه  
از خدا بر هیچ قسم نفس از دیگر نرسد که در صریح و لطف  
از خدا بر سر و از دیگر نفس و این صفت ما داریم از دیگر  
بهر سبب که ضعف و سستی اعتقاد عدم کمال ایمان ما باشد  
چنانکه خداوند در قرآن مجید میفرماید و لکم الشیطان نجف  
اولیة فلا تمسکوا لهم و خافون که کفر من موئین یعنی که آنکس  
بشکون

شیطان و منم تسلیم شدن محض و درین سر و کز و لطف  
خود را نشانده از آنها برسد پس اگر نشان ایمان من در این  
نرسد و از من برسد بر حدیث این چند را که از این  
بجمله دل بس با دنیا و قله ایمان باشد و الا که اصل  
بیشتر **تفسیر** که **تفسیر** که **تفسیر** که **تفسیر** که  
را نخواهد که زنی است و هرگز مردن مذکور که با وجه این  
مهرجه که با دار بر ما نیست و نشاید همیشه بر سر این  
کار را بد بگو و اگر اردن و توقع اصلاح و انجمن را از او  
هر چند که خفیه عین حقیقت و کم عفت است و لهذا در صریح  
شده اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تعویض الامر العین بر اول  
مراتب و لا نشأ خلق خداوند است و آخر مرتبش و اگر اردن  
با وجه که هر چند خداوند را خوب نیست و بداند که خفیه  
کار با او است و نیز می شود که با توکل را نور از غیب بهر چه



چه خبر از او چه کسی چنین ندانند که صورتش میباید که با توکل خدایند  
که او نورایا و دیگر را سبب انجام او است و چنانکه در صفت همین  
نیز و گفته شده است این را بنحی که با میرسد پس از جهت اول  
ضعف توکل و سستی اعتقاد و اما این چنانکه خداوند در قرآن  
بکریمه و خلق لایق ضعیف بگویند آفریده شده است آدمی در سستی  
کم دل و با توکل سستی و بعضی منقذات خداوند را در سستی  
منقذات در صفت نزار جو که بنام و نه هزار و نه صفت و نه صفت  
صفت توکل دارند و نقل میکنند و جمع روزی خدایند و نه صفت  
این صفت را ندارند و همیشه تلاش و نقل میکنند در جمع و نه صفت  
نه آدمیان و میثاق و میثاق کنند و نه در صفت و نه صفت  
فرمودند انفسکم فی الفقر فی الفقر یعینکم و اما در صفت  
میباشد از رسل که فرمودند که بگویند و نقل است که شخصی فرمود  
شی را هر کم که از جهل غی و دوری و رفت پیش صراغ درویشی

و نه نقل او شد از او پرسش راه و چرخ جواب شنید فهمید که خدایند  
آن نسبت به هر جنبه در نقل است در ویش فرمود که بدان که خدایند  
نعمه را خدایند در ویش را خوش باش ز و چرخ در ویش فهمید  
پلو مرغ نیست گفت هر خوراک مرغ پلو مرغ است و بغیر از مرغ مرغ  
نقیب منفه و گفت در این صحرایا این پلو مرغ تو چگونه تمغنی می  
میباشد در ویش گفت مرغی صحرایا میباش و او میباش  
خواهی تو هم همان باشی پلو مرغ مرغی را به است و نقل  
نقل چرخ در کرکوت مرد که سفر میرفت در این صحرایا رسید  
نیز کم که چرخ آن در ویش رسید و احوال راه را رسید و نه  
آن شخص فهمید که این راه را غلبه و معصوم و خسته نبوده و نه صفت  
فرمود که و چرخ سباب تو شد خفه را گفته و نه خدایند و نه صفت  
چاهانرا عذابش را نه صفت که نه صفت که نه صفت که نه صفت  
پلو مرغ صحرایا را میباش و این که نه صفت و نه صفت و نه صفت



نمیکند چندان است منزل چندی را بنیاد میسازد و هر شب بزم می رسد  
 خدمت او و اصلاً خبر ندانسته ام چه کنم که کشف را با من میسازد  
 از خداوند میسازد چنانچه تقدیر است که مریم مادر حضرت عیسی در آن  
 آنحضرت را زاری کند و بگوید سر چه خبر ما بخت نبود در خدمت  
 میاید که از درخت سراسر میسازد تا آخر با بد آن او رسد و او  
 نماید و چنانچه حضرت متولد که در جناب مریم بجا داشت تقدیر است  
 خواست که درخت که در میان میاید بدین کار خداوند عرض  
 نموده خطاب رسیده بخوبی که در درخت میسازد پس نه از آنکه بخت  
 تا بر خیزد از باران تو سکو و منفی که آن زمان است با این میاید  
 حال میاید جواب رسیده که آنست که محبت تو خالص رسیده  
 ما و حال و نیم که نمیاید و من و نمیاید بابت عیسی و  
 عرض حضرت خضر را از درخت بر میزیم و بود در عرض  
 عیسی خضر درخت خضر را بختنا و مؤمن از آنکه **و الحمد لله**

آنکه اینیکه و هر خوب که کائنات منزه است و هر چه خداوند که فراموش  
 و میگوید و از برای خضر فرزند را و این صفت میاید صفت  
 و آینه که توضیح است چرا که خداوند متصف همه اینها است  
 اظهار تعریف که کس میاید و خاصیت ذکر این صفت در مقام  
 اظهار است که چنانچه خداوند را فرزند میسازد همه کار است  
 او است و هر خوب که که میسازد نباشد را از برای او است  
 پس آنکه بزرگان دنیا نمیشد که دیگر بر توان خضر  
 او که بگوید با بخت خصل خط و دیگر و جانب دار آن نیستیم  
 رسد با خوبان نماید بلکه با آن و دنیا هم او است  
 فرزند قبول میکند با این معنی که نبیند فرزند با کسی رفتار میکند  
 چنانکه از قدیم مشهور است تا در آن که هر چه را که با او  
 فرزندش میاید و پس چنان عمر پخته را خضر را با بخت و از این  
 سبب است که در و ولید شد و با کلام متعلق بقول که **الملائک**







تپا ز قیاس کند که از جهت اول و غیره و از جهت اول و غیره  
 و غریزات بلکه از جهت اول و غیره و از جهت اول و غیره  
 چنانکه در قرآن مجید آمده است اولی الله را هیچ چیز نیست  
 غیر از الله و کلمه **میکند** یعنی که بزرگ بزرگتر و بزرگتر بزرگتر  
 خداوند خود را بزرگتر و بزرگتر از هر چیز دیگر و از هر چیز دیگر  
 که هیچ مخلوق را نبیند او در بزرگوارترین پادشاه و بزرگوارترین  
 از این صفت که الله اکبر گویند هر یک از اینها که در این  
 کلام چندین بار از کلیات سابقه و لاحق است و باس از  
 قرآن یعنی بر دانت از او شده است و عین جبارت و ملکوت  
 از جهت محبت است چنانکه گفته در عجب این آیه در قرآن مجید  
 نه است که بگویند الله اکبر چنانکه در حدیث پیش آمده است که  
 غیر از هر مرتبه و مرحله حقیقی است که اولاد از کشتن در اینها  
 در قرآن و استجاب الله اکبر گفتن هر مرتبه از جهت اظهار اعجاز و عظمت

انحرار

شایسته در اولین مرتبه چنانکه گفتیم در اینها بهر یک از اینها  
 و در اولین مرتبه به معنی حق را متذکرین و در اولین مرتبه  
 کند فهمیده که میباید بر الله تعالی که از برای الله اکبر متذکر  
 بزرگتر است یا بزرگتر از هر چیز دیگر یا از الله تعالی که بزرگتر  
 ناقص و افهام ظاهر و دلخواه خداوند را تپا میکند از مخلوق  
 بیند و این صفت با صفت دیگر از صفات حسنی را برایش ذکر  
 میکنند و لا یجحفیت چنانکه خداوند را با صفتش بهر یک از اینها  
 خود در سوره اخلاص و بسیار از قرآن مبین هر پس مراد از جمله این  
 صفات لازمه آنها باشد چنانکه مضمون کلام مشهور است یا  
 و از کمالی همین است بزرگتر از هر مرتبه شایسته که در او  
 خداوند در مقام و مقصود از آنها را که مقدمات و مابین  
 الیه آنها را از کمال که خدا را جبارت هیچ مرتبه پس در این  
 صفات اگر مراد معنی ظاهر بر مرتبه جسمی که از برای خداوند

تسمیة خدا



نشد چنانکه لازم میآید و این معنی حال است چنانکه  
از صفات صفت است لهذا لازم او چه مراد که او در  
بطن بهی باشد چرا که هر چه بزرگتر از دیگری است شایسته بالادستی  
و لایق است او بجهت بزرگ و همچنین واضح است پس معنی الله  
چنانکه در خدا هر است از همه بزرگتر و بزرگتر که وصف او را  
پس در مرتبه است که هر چه که مناسب و شایسته است پس که از  
خلوقات خود نداند و نیست که معنی که در مقام تعجب میگویند  
ناگه اظهار کنند و رآن خبر که تعجب را و دارند از در خفا  
خداوند ری دل از آنکه تبارک و تعالی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** یعنی  
بست خدا را بخیر بدان خدا که بر سر من او را و در برابر او  
بست بخیر که بکرات و مراتب مشخص و ثابت که ذکرش  
این مقام بجهت آنکه اظهار شود و بزرگتر که خدای عالم  
کشید و بعد این معنی که گفته و ذکرش مناسب **بِإِذْنِ اللَّهِ**

**وَمَا كُنْزُ الْغُيُوبِ إِلَّا لِلَّهِ** یعنی که خزانه غیبات  
مستحق و از این سبب است و خاتم الانبیا علیهم السلام که در غیبات  
و بکسرش یعنی که امر از زینت این فرارش و در غیبات  
و دیگر پیغمبری نباید پس لایق است این امر را دل خود خداوند  
چنانکه از برای او صلوات فرستند بدان معنی که ثواب از انوار  
خداوند رحمت نباید و مستحق و شایسته و در شرف و طلب او  
میکنند یعنی که در خواست از خداوند غنی باشد و با غایت  
و باعث زیاده در وجه و بندی مرتبه حضرت که دو مرتبه مقام  
بصیبه مضارع داشته است و معنی خود شرف آن حال  
بلاستقبال باشد این جا مناسب نداند که استمرار مراد او  
باشد پس معنی چنان میگردد که این عهد را خداوند شرف  
همیشه بجا میآورد و **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ** یعنی  
ای ای کسانی که ایمان دارید و گویند که خداوند



پنجم از این صلوات بفرستند که برای آنحضرت و عیال و اولاد  
 نجش کنی آن ثوابی که تصاعف فرستیدگیهای شما شده بلکه با آن  
 ی ثوابی که زیاده که بجز پاره و آن میوه در هر کار صحتی  
 صلوات بفرستند آن بیکه دو دریت و الله و آن که او را  
 از آن می پرسد که و ما هر جا که صدرا او میرودش چنان میگوید  
 و ثوابی که بجز از آن و حصر و الله و ملائکه موکل را می  
 آنرا میگویند که بجز ثواب این صلوات و ثواب جابرین  
 مؤمنین بدو رسیده چرا که بجهت زیاد و ثواب از حد صحت  
 و بجا ذکر این مطلب شد که در میان حضرات علمای خلافت  
 خصوص آنکه لا صلوات فرستادن از برای آنحضرت واجب  
 نیست و لا اختصاصیست بعد از اولاد و لا بجز این  
 این بعد شده و اجابت ثوابی و همچنین خلافت است و لا سلام  
 هم واجب است و ثواب صلوات ثوابی بلکه واجب آن صلوات  
 و السلام

و ثواب این آیه شریفه و بجز این است چرا که امر و الله و اولاد  
 از برای و بجز میباشند هر چند که از برای استجاب بفرستند  
 پس اگر اختصاص صلوات و سلام نشود داشته باشد  
 و الله چرا که آنها هر چند بنا بر آنچه ذکر شد که سلام اول از  
 سلام نماز را زن بناید منف و الا با هر چند که تکلیف نیست  
 سائر که لایق بر آن و آن نیز باین قسم میوه هزاران نام غیر از این  
 چه دیگر بکس و چه در زیاد بر این صلوات بفرستند و در صلوات  
 خود سلام را نیز بفرستد بلکه ال را نیز عیال نماید پس بگوید  
 عبده و الله و سلم یا اللهم صل علی محمد و آل محمد عبده و الله و السلام  
 و السلام زیرا که حضرت چنین کند برو فی متعارف عوام و خواص  
 گفت که هر عیال را که است و اگر همه روزه بکوبند این صلوات  
 بفرستند بهتر خواهد بود پس اگر که بعضی دیگر نیز فرستاده است  
 و آنکه از جمله مستجاب شود که نماز حتم تعقیب از سجده شکرت







بکثرت متبرک زود آید پس آنچه فراموشی و از نظر محو شدن  
دانش است و فرقه و میان او و کمال که اندک باشد پس از نظر  
از قیاس ذاکره اگر در قوه حافظه مانده او را سهو گویند  
باوند مانده و از او نیز برآمده و او را نیز از این چند گویند  
فقدانها معتبر نیست بلکه همان نبودن در قوه ذاکره یعنی نبودن  
است چنانکه از کلام آیه و باب لزوم زودی معلوم میشود  
پس دام که بذکر آدمی چیز نیست او را سهی یعنی سهو دار  
نمیباشد و همچنین دام که با از هر طرف در نظر آدمی  
بر دیگر او را شک یعنی شک نیست و نه سهو و از این سبب  
در علی رضوان الله علیه در صورت شک زودی یعنی  
و اندر آنکه ان را لازم دانسته اند تا حقیقت و معنی شک نیست  
زیرا که اگر سبب زودی را از هر طرف بنظرش زرج و دیگر  
باید این شکی نیست نه لکن حکم را بر آن نیز تعلیل میکنند بلکه

ارادی

برو فی آنچه مظهرش گشته بر رفتار نماید زیرا که ضمیر در این  
انیمات نیستند علم معتبر نیست و همچنین در سهو زودی معتبر  
چرا که اگر بجهت لغو خبر برایش میباشد همان اعتبار دله و دیگر  
سهو دله و انداز و مقدار زودی را در کلام کسی ندیده  
و باید که رجوع بعرف در مازنه به معنی که این قدر معتدل  
و مکرر نشود و او را مازن گذارش گویند و هر یک از این سهو است  
در چندین صورت است چنانکه اعتبار بر سهو دله و به معنی که تعلیل  
به وجهی که مذکور است و یا فرض منفی و نه سهو او محض و کمال  
به اعتدال کثرت و سبب را شک یعنی همان که می گویند سهو به  
الشک نه که او را در عرف سهو یا شک گویند و دیگر سهو است  
او را اعتبار است و بعضی از علمای مذهب و اندازنده او را به  
و دیگران که اندک بعضی دیگر به شک در سهو یا سهو اند  
و نه هر سهو را و تشخیص عرف باشد نه لکن بحسب شیخ این اندازنده



دریند و **بسم** **الحمد** **والله** **اکبر** یعنی که نهن جازان فوسل اگر  
که می نکت کند در خواندن صد و سوره پس از رکعت بجز رکعت  
رسیده است نایت کند در رکعت رکوع پس از رکعت بجز رکعت  
خواه در این صورت ذکر رکوع و سجود را خوانده باشد و  
نخوانده باشد او اعتبار ندارد و رکعت از این جهت  
بها آفتو می آید و اگر تعلق با قول گرفته باشد که رکعت  
همین کم را اوله یعنی که اگر بنا بر شش باشد که فراتر شود از  
رکوع شده است اعتنا ننهد و اگر تعلق بدویم گرفته باشد که رکعت  
نمازش باطل است و باز سر کبریا که معنی رکعت است  
نزد که نه و در سوره نماز با طریقه **سبح** **موجب** **به** **ان** **است** **باین** **معنی**  
که گفتا که می نکت کند در بها آفتو ن سوره یا رکعتی در این لایم  
بجای سوره که در نماز از برای او رخنه شده بعد باینکه در این  
که بعد با قطع کند باینکه این سوره یا رکعت یا باینکه است و فراتر  
که

که است **مختل** **بان** **ما** **ید** **او** **بها** **بند** **بها** **آفتو** **ز** **سوره** **میان** **نکت**  
و لایم و نکت بر یک از لایم و ما مردم که اعتبار دارند باین  
معنی که گفته و یا از پیش نماز پس نماز نکت کند در رکعت رکعت  
نماز یا رکعتی از رکعت نهم و دیگر آنرا امید اند که گفته اند یا نکت  
یا از این جهت بعضی از افعال یا رکعت را فراموش سازد و دیگری از  
یا اوله هیچ یک از سوره و نکت یا نکت اعتبار ندارد و یا نکت  
بر داشته و یا داشته دیگر که گفته پس یا نکت یا نکت یا نکت  
چرا که کلام در نکت و سوره یکبار نجه و خمس نماز لایم و ما مردم یک نکت  
باز نکت ما مردم نکت فراتر داشته هر دو نکت یا نکت در این صورت  
که یک از این نکت یا سوره نکت یا در نماز هیچ نکت و سوره  
است و لایم و سوره نکت و نکت یا نکت از نکت یا نکت که  
نکت و لایم که هر یک از سوره و نکت اعتبار دارد و پس از لایم  
حال هر فرضی است چرا که یا تعلق بر نکت گرفته است یا نه و خمس تعلق بر



کو قریب نیست باشد یا نه و بهر یک از این دو بجزیر است  
 بخورده یا نه پس جوابی که می آید است **لکن** لغتی برکت نه لکن  
 از دست و سحر و سحر اند که بکده جان کجا آید و آن  
 به سحر است لغتی بخیر که در کمال است یا باشد زیرا که کمال است بخیر  
 مشکوک فی ما بهر با آید و دیگر لازم نیست بخیر است  
 سحر و سحر رکنی باشد و مراد برکن است چنانچه در بعضی از کتب  
 نماز باطل می خواند و خواهد بود و اولی چهار است که اولی  
 حرام و قیام یعنی ایستادن که پس از او رکوع می رسد و رکوع  
 وقت پس از آنکه او شرط نماز باشد یعنی واجب است که خارج از  
 نه داخل آن نماز از آن محسوب شود و لکن رکش در بطلان  
 میگرد و همچنانکه در هر دو از جهت رکش بعد از آن است بلکه اگر  
 آنکه هیچ یک از اینها نیست چنانکه خداوند در قرآن مجید  
 ماله قل یعمل یعمل کلمت تعجب که هر کس را میگوید که در وقت نماز

خائش را که پس از هر نماز یافت که است و تحقیق همه اینها  
 به بعد از او صادر شده است و مراد از واجب است که آن نماز  
 که رکش سبب بطلان نماز نیست مگر لکن عمدتاً و لکن است و آنست  
 و سلام حاصل جان چنانکه از این وجبات مستفاد است که هر کس  
 نماید یا نکند و عمل آنست که او را با آید و آنست که  
 که در او قول نماز را باطل می رسد تا لکن خورده شود و بقیه است  
 است در وقت کند و هنوز بجز رکوع نرسیده باشد یا لکن ذکر کرده  
 فراموش سازد و هنوز خوب بر نداشتن است از این مثال  
 یا همه پس از این آید و بنا بر اینست که این کار را با آید  
 باطل است که نماز را از آن محسوب است و آنست که در وقت  
 و ادبیکه هنوز بجز سحر نرسیده است و چنانکه رکوع را با آید  
 که رکوع که بعد و لا اگر آنقدر رکش نیست نماز باطل نیست  
 لکن خائش چنان رسیده که فراتر از نماز و بخورده رکوع











یا در نماز چهار رکعتی است یا نه بنا بر اول یا در نماز یک رکعتی  
 و بنا بر هر یک از آن هر رکعت در کارشستنه یا نه یا نه معنی که  
 متعلق است به هر یک از آن پس یا از آنکه هر یک از این چهار  
 یا نه و بنا بر اول یا نه یا نه رکعت اول یا نه رکعت ثانیه و بنا بر هر یک  
 یا نه از احوال سجده بن است یعنی بعد از سر برداشتن از رکعت چهارم  
 یا قبل از آن پس جمله اقام این مقام پنج است و یکدیگر میفرماید از آنکه  
 نه اند چند رکعت نماز که گفته میگذارد و در پنج صورت از این صورت  
 نماز باطل است باید او را ای و نه و آنها عبارت است از آنکه  
 چند رکعت نماز که میگوید و گفته است که متعلق به دو رکعت اول از نماز  
 چهار رکعتی گیرد و گفته یا از این هر دو رکعت اول یا نه و گفته یا نه  
 و سجده بن نام نه باشد و گفته است که متعلق به نماز چهار رکعتی میگذرد  
 صحیح که در رکعتی است یا نه که سه رکعتی است و گفته بعضی از فقهاء  
 مجتهدین را نه میباشند که شگ در نماز سه رکعتی پس از آنکه

سجده بن یا نه در میان دو رکعت یا نه در نماز چهار رکعتی  
 و این گفتار که شگرت بلکه اجتماع متاخرین برخلافش نموده و  
 از قوت نیست زیرا که اصل نماز یعنی فرار از خداوند بر جانب  
 پنجم در شب معراج در رکعتی است چنانکه شگرت بر این معنی  
 گفته در نماز چهار رکعتی هم این حرف را نمیشد که اعتبار از شگرت  
 و باعث بطلان میگردد و چنانکه گفته اند و گفته بعضی شگرت که  
 در نماز او مذکور چنانکه بنامش در محل خفته شده است یا فیقول  
 مشهور را این قسم قوت و گفته که از براس فرقه نماز سه رکعتی  
 نیست نه صحیح پس یا شگرت که هم سبب بطلان شگرت است آن  
 وجهی است که امور است شریعتی و یا شگرت که در هر یک از این  
 هر قبلی که نیست شگرت را قیاس بر این نموده و گفته است که شگرت  
 باطل نیست و شگرت و اعتبار در و گفته مطابق مضمون القیاسی است  
 الصلوات یعنی شغرت و شگرت در نماز خفته که در نماز چهار رکعتی



صحیح باشد و او را از علت است که علت تعلق نیز در کتب در علم  
بهرش است از حال سحرین به این معنی که کثرت از لغت سحر است  
و هم برداشته بهر و بعضی از مجتهدین گفته اند که در سحر سحر  
در هیچ شیء منتهی اند و خواه ذکر بخواند و خواه بخواند و بعضی دیگر  
ذکر را معتبر دانسته اند و ظاهر قول اقتداست هر که مفهوم غایت  
است بلکه احدی را نیز در آنست زیرا که معتبر به بن باز و فاسد بن  
بسیب است بعد از حال سحرین رسیده پس اقام که قطع را این است  
خاطر جمعی بصحت نماز بهیم نمیرسد و ظاهر است که خاطر جمعی بقول  
حاصل می شود زیرا که مخالف مذکور بخلاف قول دیگران  
ست و چنین می گفتم حاصل گوید پس از برابر اوصاف و صفاتی منتهی  
بنظر می آید و لهذا مجتهدین را در تعداد آنها خلاف شده است  
زیرا که بعضی چهار شمرده اند و بعضی پنج و بعضی دیگر در آن  
و دیگران شش شمرده اند و معلوم است که انصاف این است که در

که در تعداد سحرین با هم بر آنها می باشد چنانچه بهر شش شمرده و این است  
خمس که شش ذکر کرده اند و لا جرم بر افراد و علم البیور آنها که بعضی  
و آن معنی است که هر چند که بعضی پنج گفته اند اما علم البیور در آنست  
و دیگر آن را شش شمرده اند و این معنی صورت خدا از آنست  
نیست هر که طرف فیل آن مایه است یا سه یا چهار یا آنها که طرف  
فیلش است پس سه شمرده اند که کثرت کند در میان و سه  
مانع می کند از آنکه این کثرت را که می خواند با آنکه می خواند که با آن  
که شش رکعت ششم است پس به اتمام رسیده است یا رکعت چهارم  
پس سه بعد است که تمام شده زیرا که اگر چنین نباشد شش میان  
و سه شش از حال سحرین خود بهر معلوم شده که او بهر  
باشد اصل پنج چنان که کند شش شش نهایی خود را بر نه شش  
معنی و باخته شش که در این یک رکعت شش است و آنچه  
داده است از آنکه با آنکه یک رکعت دیگر نوشته و سلام و خیر از نماز



فارغ شود یک رکعت است یا سه رکعت نشسته بر جای یک رکعت است یا سه  
مجلس است بقصر احتیاطا یک رکعت یا سه رکعت اگر این نماز تمام بعد از این  
رکعت بجز نماز باشد و ثواب از خداوند محضی که دو رکعت تمام  
بنده این رکعت متکتم نشسته و نیم رکعت کند میان هر دو و چهار  
ما یعنی که ندانم از رکعت با تمام رسیده و بعد از این پس آنچه عمل  
میباشد که در هر دو رکعت باشد است پس او چهار مرتبه یا چهار رکعت  
در یک رکعت دو رکعت است که نیاید و در چهار رکعت یک رکعت  
خجسته باشد که این رکعت چهارم است و نشسته و سلام گوید  
پس از آنکه رکعت است یا سه رکعت نشسته با آنکه بقصر احتیاطا دو  
خواب در عوض هر رکعت نشسته یک رکعت است یا سه رکعت و در تمام  
هر یک از این دو نماز را بر دیگری مختار است لا تقدیم و رکعت است یا سه  
بنابر آن نماز یک رکعت یا سه رکعت اگر از نماز بعد از این  
رکعت با وضو میخواند چهار رکعت بعد از آن است و اگر نه بعد از آن  
آخر

یک رکعت یا دو رکعت یا سه رکعت چهار رکعت و الا اگر چهار رکعت است این نماز  
میشود و خداوند فرموده هر یک از آنها سه رکعت است یا سه رکعت یا سه رکعت  
بهمان معنی که ذکر شد از آنکه ندانم از آنکه رکعت که تمام کند است  
پس هر رکعت دیگر هر یک از آنها یا چهار رکعت است پس هر رکعت  
نیاید بکند حکم این صورت است که بنا بر خود را بر چهار رکعت کند یا سه  
صورت باشد بدان معنی که ذکر شد و نماز را تمام کند یا سه  
از نماز فارغ کند هر رکعت نماز است یا سه رکعت بقصر احتیاطا  
اگر اصل نماز هر رکعت بعد از این هر رکعت با وضو شود و چهار رکعت  
حاصل شود و اگر چهار رکعت است این نماز نافله است و بعضی از فقهاء  
الته علیهم اجمعین نماز را در این صورت نشسته با وضو یا سه رکعت  
بعد از نماز است یا سه رکعت یا سه رکعت یا سه رکعت و لا اقصی  
که طرف فقیه است پس آنها نیز نشسته از آنکه نشسته و در آن  
سه و چهار رکعت یعنی که ندانم از این رکعت در آنکه نشسته یا سه رکعت است



پس بگویند دیگر چه کار آید با چهارم است پس دیگر چه کار آید  
 و حکم این صورت چنان است در صورت اول گفته شد از گفته  
 بنای خنجر را برشته کند لکن معنی که با خنجر چنان است که رد که این  
 چهارم است و خنجر را نام کند بگویند اینست که بگویند که  
 آید بقصر احبنا و اما گفته اصل نمازش اگر چهار رکعت است این رکعت  
 باشد و اگر نه بعد از این رکعت منتهی و مقتدر آن باشد چهار رکعت  
 گفته شد کند میانه ته و چهار و پنج یعنی که اندک تر رکعت است  
 بآن دلالت می یابد پس بگویند دیگر چه کار آید با چهارم است  
 بدان را چه با نام رسد و دیگر چه کار آید که رسد لکن خنجر است  
 این رکعت را منتهی رسد و اما نمازش بر چهار رکعت قرار گیرد و پیش  
 آنکه اگر پیش از رکوع باشد این رکعت را منتهی رسد و بعد از آنکه  
 باشد و سلام تمام کند آنست که منتهی صورت چهارم بگویند که  
 با رکعت نشسته بقصر احبنا و اما گفته زیرا که خنجر رکعت را منتهی رسد  
 را

گفت او را هیچ بد و بد نیست و چه میگوید در آن صورت خنجر چه چنانکه  
 گذشت و اگر پس از رکوع و پیش از سجده چهار نماز را برسم نیز و اما  
 او نماید هر که در مثل مرد دل در میان سخت و بطلان از رکعت  
 با چهار رکعت و نمازش صحیح است پنج شده و نمازش باطل است  
 اینست که حکم با عاله هر منفه زیرا که اشتغال یعنی برانست یعنی  
 و معلوم است او با چنین نماز خاص نیست و دو مشهور در میان  
 فقها چنانکه بعضی از این گفته اند آنست که بنا بر آنکه بگویند و بگویند  
 دیگر با کماله و خنجر از این قسم تمام منفه کار در دیگر گفته یعنی  
 احتیاطی هر چند و سه سجده و بعضی از این گفته اند که بنا بر آنکه  
 نیستند و نماز را بهین قسم تمام میکنند پس از آنکه بگویند اینست که  
 با سجده هر که اگر اصل نماز چهار رکعت است این نماز و سجده باطل  
 است و اگر پنج باشد این نماز بگویند منتهی رسد و دو چهار رکعت  
 باشد و اگر پنج باشد این نماز بهین قسم تمام میکنند پس از آنکه بگویند اینست که







یک رکعت است یا که رکعت نشسته و در سجده سه بار یا آهسته و تکیه  
در بارگاه آن نماز را در چنین صورتی که با آنکه در هر رکعت  
احتمالاً باشد و اما آن صورتی که طرف قبض چهار است پس  
و اگر چنانست که کند میانه چهار و پنج تا بیفتد چنانکه در کتب  
در چهار رکعت یا چهار رکعت پس نماز را تمام کند یا پنج رکعت  
که رکعت را که است و حکم آنست که اگر پیش از رکوع بنشیند صورت  
رکعت را بر سر نه بکشد بنشیند و در میان سه و چهار رکعت  
که صورت چهار رکعت پس نماز را بهمان حالت تمام کند غیر از  
اینکه یا که رکعت نشسته یا آهسته نشسته آن صورت لا در مقام  
در سجده سه بار تکیه آهسته تلاوت قیام این رکعت در او را بر سر  
و اگر پس از رکوع پیش از سجده بنشیند و در حکم آن خلاف  
نموده است بعضی گفته اند که نماز با وضو است بنشیند صورت یا بنشیند  
اعمال نماید و بعضی دیگر گفته اند که نماز نشسته صحیح است و نماز را با تمام  
السلام

پس از آنکه رکعت سجده سه بار یا آهسته نشسته صورت آهسته و تکیه  
در بارگاه آن نماز را در چنین صورتی که با آنکه در هر رکعت  
احتمالاً باشد و اما آن صورتی که طرف قبض چهار است پس  
و اگر چنانست که کند میانه چهار و پنج تا بیفتد چنانکه در کتب  
در چهار رکعت یا چهار رکعت پس نماز را تمام کند یا پنج رکعت  
که رکعت را که است و حکم آنست که اگر پیش از رکوع بنشیند صورت  
رکعت را بر سر نه بکشد بنشیند و در میان سه و چهار رکعت  
که صورت چهار رکعت پس نماز را بهمان حالت تمام کند غیر از  
اینکه یا که رکعت نشسته یا آهسته نشسته آن صورت لا در مقام  
در سجده سه بار تکیه آهسته تلاوت قیام این رکعت در او را بر سر  
و اگر پس از رکوع پیش از سجده بنشیند و در حکم آن خلاف  
نموده است بعضی گفته اند که نماز با وضو است بنشیند صورت یا بنشیند  
اعمال نماید و بعضی دیگر گفته اند که نماز نشسته صحیح است و نماز را با تمام  
السلام



از حضرت و خیر و سر صورت استقبال قبله وقت که آن وقت  
 الا حرام گفت و قرائت خواندن و رکوع و سجده که آن وقت سلام  
 دادن با در بعضی چیزها مخالفت با رسول الله باشد لکن هر فلان  
 و نماز اصل نماز از منافات ندارد یعنی مثل محبت کتب بار و غیره  
 که اینها با حرف زن هر چند که بعضی از آنها تنبیضی را مضر  
 نداشته اند لکن احیانا در رک است و نیز هر که در وقت عصر یک  
 استاده با رکعت نشسته را بکند هر جا که محضر در میان این دو  
 که تعیین فرمایند و لا هر جا که معین باشد که کدام یک را باید  
 یا کدام یک را مقصود و دیگر را مقصود پس از وی ندارد و بعضی  
 نیز هر دو را بکند هر که خود حاصل است و تحصیل حاصل است اینها  
 تعیین کنند این احیانا بجهت چه نماز است ضرورت هر چند بعضی  
 لازم داشته و نیز هر که در این نماز سوره بخواند بلکه به آن در  
 اکتفا نماید هر که این نماز به قسم بند عرض از رکعت آخر نماز

آنها که سوره نیت الا که خلاف است در خصوص گفته لای معین است  
 خواندن یا مجزات یا پیوستگی که اگر در عوض حدیث است یا معنی  
 سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر سه مرتبه یا یک مرتبه بنا  
 بر خلاصه که هر یک از اینها تکبیر میکند یا نه بلکه ناچار هر چه خواهد  
 شد در میان مجتهدین رضوان الله علیه قضا خیر است و بعضی  
 با قول شده اند نظر مقتضای بدلت از رکعت آخر زیرا که در  
 حد معین نیست پس باید که در این نماز هم معین باشد و لا که حق قول  
 مشهور است چرا که این حکم در عوض حقیقی است و این نماز چنین  
 بلکه نموده است و لهذا تکیه جدا گانه و کثرت الا حرام است  
 بخواند پس خود نماز است و هر نماز خود بخواند چنانکه در حدیث و لکن  
 و نیز هر که قرائت در این نماز است نه باین نحو که در رکعت آخر است  
 چنین است که بعضی از مجتهدین در این حکم مخالفت کرده اند و نیز هر که  
 نیز چنانچه داشته اند و بعضی از آنچه گفته شد که این نماز جدا گانه است



این قضا هر میوه چنانکه بجز نماز و عرصه هیچ نماز نیست در کمال  
نیست و همه پس از آنکه نماز اصل معلوم شود گفته واقع مخالف بعد  
با آنچه فرار خود را بر او دلعه است یا این معنی که در کتاب این چهار  
مثلا که فرار خود را بر چهار گفته است بطریق کبر که بعد از این  
که اگر پیش از نماز احتیاط است و سوره مناجات یا نیا بعد از آن  
بعد از بعد از آن و سجده سهو نیز گفته و نماز احتیاط دیگر گفته  
بجا آمده است یا آنکه نماز را اعاده کند و نیت اش که اگر در آن  
کشیده باشد و اگر پس از نماز احتیاط این امر بخاطرش کبر می باشد  
چرا که تکلیف خوف را بجا آمده و گذشت و اگر در میان نماز احتیاط بخاطرش  
و معلومش نمی باشد معنی و واقع مخالف با فرارش است یا آنکه نیت نماز  
زیرا که حکم قسم خیم را دلعه از گفته تکلیف خوف را منعولان بجا آمده  
می باشد و همه پس از نماز اصل معلومش گفته که واقع مطابق با فرارش  
بعد از این معنی در کتاب مذکور مثلا پس از آنکه نماز همان چهار  
باشد.

بعد از آنکه پس از این قسم خیم نماز و ظاهر است در قسم آنها  
از آنکه پیش از نماز احتیاط این معنی پس از آنکه دیگر نماز بر او  
که تکلیف نموده و بعد از حال و دل است و در قسم که بعد از نماز  
این امر را بعد از تکلیفی مذکور پس از نماز که است چرا که او با فایده  
است و در قسم او وسط که در این نماز این معنی را دلعه گفته است  
لکن گفته نماز را بر قسم رند چرا که حاجت با نیت گفته او را تمام کند  
که نافه بعد است و ابطال عمل خوش نیت پس او را این قصر با فایده  
بهتر است و همه که یک نماز احتیاط بر او لازم شده است ترک او را  
نماز احتیاط مطلق نموده که این نماز نیت سیز نماز بر او واجب است  
بجا آمده است یا بر قول لکن گفته منافی را در میان نماز اصل و نماز  
مبطل باشد در صورتیکه ترک بعد از آنکه نماز اصل  
نیت پس نیت با احتیاط در دین همان می باشد و اگر چنین در صورت  
عدم قصد عرف و عدم فعل منافی نماز را اعاده نماید صحیح خواهد بود.



بقدر ان كنه عدم في منازعنا معبر من حيث الكبر والجلالة  
 كما آتاه كانه في منازعنا معبر من حيث الكبر والجلالة  
 زير انك لو لم تدر ما هو في منازعنا معبر من حيث الكبر والجلالة  
 مفقضي اجزاء من حيث الكبر والجلالة  
 وكنك لا تدر ما هو في منازعنا معبر من حيث الكبر والجلالة  
 من الرتب وكان ذلك في اخر من الرتب الاكبر صفر منظر منظر  
 اصغر من سبعين ليرة الف ومانين من الهجيرة في هجره الف الف الف

وي الله واصحابه الاخيار المصطفين  
 يقدر الفقير الرضوي عبد الله عبد الوهاب العبد المذنب لربك والكتب ولم يصفك كماله  
 لربك انك الصديق في منازعنا معبر من حيث الكبر والجلالة  
 بكثير وانما جانت كنه ذلك لما امر من بعض القضاة الاصحى والاطلاق واغراء  
 حجاب او دال الاطباء لغير من اجل من روى  
 الله تعالى في اليوم والذكر لانه من اللام خير من الله سبحانه وتعالى

مجلس الامم في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥  
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥  
 في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥

من مخرج من الرتب في يوم الخميس  
 شهر رمضان من سنة ١٢٨٥





512.